

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

بهار ۱۳۹۶



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

بهار ۱۳۹۶

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

فهرست

- ۸ اعتقادی - فروردین ۱۳۹۶ ۸
- ۸ آیا مسلمانان اهل سنت نیز به حضرت علی علیه السلام، محبت و علاقه دارند؟ اگر بله، پس چرا امامت ایشان را قبول ندارند؟! ۸
- ۱۲ قرآن کریم و حدیث - فروردین ۱۳۹۶ ۱۲
- در این دنیا خیلی مؤمنانی هستند که تا قیامت توفیق دیدارشون نیست و یا بیش از یکبار آنها را ندیده‌ایم. آیا در بهشت امکان ملاقات با این افرادی که در دنیا دیده‌ایم یا توانستیم از نزدیک ببینیم، هست؟ خواه همکلاسی، دوست و همشهری باشند یا دیگران؟ ۱۲
- آیا در آیات و روایات اسلامی، درباره‌ی خلاقیت‌های ذهنی و ایده‌پردازی - در زمینه‌های مختلف، به ویژه "موضوعات تولیدی و اقتصادی" مطلبی وارد شده است؟ ۱۵
- آیا احادیثی که درباره ثواب زیارت امامان می‌باشد، مبالغه و برای بازار گرمی و بیشتر ترغیب نمودن مردم نیست؟ اگر این گونه است که خلاف اخلاق است؟ کدام عقل سلیم می‌پذیرد یک بار زیارت امام رضا ۱۰۰۰ حج ثواب دارد. پس با این تفاسیر دیگر رفتن به حج و خانه خدا ارزشی ندارد. مگر می‌شود زوار امام حسین و امام رضا (ع) از زوار خانه خدا بالاتر باشند. متأسفانه ما شیعیان اغراق و مبالغه می‌کنیم. یا غلو را به حدی رسانده‌اند که می‌گویند گناهان آینده هم بخشیده می‌شود؟! ۱۹
- آیا این حدیث که زوار امام حسین علیه السلام، عذاب قبر ندارند صحیح است؟ و آیا امام حسین در برزخ هم به دیدار زوار خود می‌آید و شفاعت می‌کند؟ اگر زوار امام حسین حق الناس داشته باشند چه می‌شود؟ ۲۳
- سیاسی- فروردین ۱۳۹۶ ۲۸
- آیا تخصص اولویت دارد یا تعهد و تقوا؟! این موضوع با توجه به مسئله انتخابات نیز مطرح می‌شود. می‌گویند سعید جلیلی، اصلح و مناسب نیست، چون تخصص کافی ندارد، بله تقوا و تعهد دارد اما چون تخصص ندارد پس به فکر گزینه‌ی دیگری باشیم. بعد می‌گویند تخصص مهم‌تر است، حتی اگر آن شخص متخصص، یک لیبرال باشد، حتی اگر حسن روحانی باشد یا...! ۲۸
- آگه کسی بخواد الان رییس جمهور بشه، آیا میتونه بدون هزینه میلیاردی و وصل بودن به جناحی خاص، و قول دادن‌هایی به بعضی‌ها و ... رییس جمهور بشه؟ اگر نمی‌تواند، چطور انتظار داشته باشیم یک رجایی دیگری رییس جمهور شود؟ ۳۲
- شرکت در انتخابات یک تکلیف شرعی است. اما شناخت کاندیدای مورد نظر، یک ضرورت است. سؤال: آیا در انتخابات (شهر و روستا و ریاست جمهوری)، بواسطه عدم شناخت کاندیدای مورد نظر، تکلیف شرعی از انسان ساقط می‌شود یا خیر؟ لطفاً با ادله لازم و مستندات دینی و بدون حاشیه پاسخ دهید. .. ۳۵
- گوناگون- فروردین ۱۳۹۶ ۳۸
- در بعضی از پیام‌های تسلیت برای کسانی که از دنیا رفته‌اند می‌گویند: «این مصیبت وارده را تسلیت می‌گوییم». آیا مرگی که حق است و همه باید دیر یا زود از این دنیا بروند، واقعا مصیبت است و گفتن این کلمه در پیام تسلیت اشکال ندارد؟! ۳۸
- چگونه خودمان را بشناسیم؟ ۴۱
- چرا برخی از اعمال و رفتارها و ... زیبا و مطلوب هستند؟ و برخی دیگر زشت و ناپسند؟ ۴۴
- آیا قبول دارید که صدا و سیما، بیش از حد به بازیگران بها میده! و آیا اگر همین بازیگرها بعداً به شبکه‌های ضدانقلاب پیوندند برای مردمی که از شون الگو ساختند اثرات بدی نداره؟! ۴۸
- از کودکی به ما آموخته‌اند که بخشش کار خوبی است، ببخشید تا خدا ببخشد و ...؛ حال اگر حق ما باشد، اگر این بخشش سختی به دنبال داشته باشد، اگر دفاع از خود لازم باشد و ... چه؟! ۵۱

- در خصوص نقش اعداد در اجابت شدن دعا و ذکر، راهنمایی فرمائید. در فضای مجازی، اذکار و اعدادی را برای حواجی درج می‌کنند. آیا خداوند متعال، به این اعداد می‌نگرد؟! ۵۴
- حقوقی و احکام-فروردین ۱۳۹۶** ۵۸
- آیا فکر کردن به گناه خودش گناه محسوب می‌شود؟ چون عده‌ای هستند که به گناه فکر می‌کنند، ولی آن را عملی نمی‌کنند، و عده‌ای هم هستند که به گناه فکر می‌کنند و آخرسر نیز گرفتار آن گناه می‌شوند؟ ۵۸
- می‌دانیم که از مهم‌ترین دلایل حرام بودن همجنس‌گرایی، به مخاطره افتادن تولید مثل می‌باشد. اما امروزه با گرفتن فرزند توسط زوجها همجنس و یا تلقیح مصنوعی، خطر مرتفع گردیده است. دیدگاه و پاسخ اسلام چیست؟ ۶۱
- اعتقادی-اردیبهشت ۱۳۹۶** ۶۷
- عده‌ای درباره مباحث اعتقادی و اخلاقی می‌گویند: اینها مهم نیست، همین که انسان به همنوع خدمت کند، غیبت و دزدی نکند، کافیست؛ پاسخ چیست؟ ۶۷
- بی‌تردید خدا کریم است و گذر زمان تاثیری رو کریم بودنش ندارد، با این وجود جوانان بسیاری هستند که بدون کار و شرایط ازدواج هستند... آیا ما باید منتظر فضل و رحمت خدا باشیم؟ ۷۰
- از کجا مطمئن شویم که در آخرت به ما ظلم نمی‌شود؟ [این تردید در عادل بودن خداوند متعال است که بدین شکل مطرح شده است!] ۷۳
- چرا برخی از دانشمندان هواره در تلاشند که بگویند خدایی وجود ندارد؟! مثلاً از همین موضوعی که به ذره‌ی خدا معروف شده می‌گویند: «ماده ازلی و ابدی بوده و ما نیاز به خالق نداریم!» یا همینطور بعضی فیلسوفان با دلایل گاهی تاثیر گذار می‌خواهند اثبات کنند خدا وجود ندارد؟! ۷۵
- آیا عشق به اهل بیت رو می‌توان با مفهوم عرفانی عشق مجازی برای رسیدن به عشق حقیقی مقایسه نمود؟ (وقتی خداوند هست چرا به جای عشق‌بازی با او، باید به واسطه‌ی او محبت نمود تا به او رسید؟) ۷۹
- قرآن کریم و حدیث-اردیبهشت ۱۳۹۶** ۸۲
- اگر کسی به هر دلیلی، به جلدی از قرآن مجید (هر چند کوچک و شامل چند سوره) اهانتی کرده باشد، جبرانی (مثل بازنویسی یا ...) دارد، یا در هر صورت، خدا به کمرش می‌زند؟! ۸۲
- با این آیه‌ها ثابت می‌کنند که پیامبر معجزه نداشته است، (انعام آیه ۱۰۹) - (طه آیه ۱۳۳)؛ جواب چیست؟ [نفرمایید اثبات می‌کنند، بفرمایید: ادعا می‌کنند!] ۸۶
- چرا یکی و فقط و فقط و فقط یکی از علوم، اسرار و رموزی را که مسلمانان ادعا می‌کنند در قرآن (بعنوان معجزه الهی حاوی همه اسرار و علوم است) توسط امامان و خود پیامبر بعنوان قرآن ناطق بیان نشده است؟! ۸۹
- سیاسی-اردیبهشت ۱۳۹۶** ۹۴
- اجرای سند ۲۰۳۰ چه اشکالی دارد؟ (مطلب بسیار مهمی که لازم است همگان مطلع باشند) ۹۴
- در مورد حدیثی منقول از امام صادق (ع) مبنی بر «تردید بین دو حاکم و توصیه به کنار گذاشتن آن که دشمنان او را بیشتر می‌پسندند» جنجال گسترده‌ای در فضای مجازی به راه افتاده است؟! حقیقت مطلب چیست؟ ۹۸
- چرا امام زمان در برابر این همه ظلم، جنگ و خونریزی و گرسنگی کودکان در یمن افریقا سکوت می‌کند و کاری انجام نمی‌دهد؟! ۱۰۱
- با توجه به اینکه آقای سید ابراهیم رئیسی و آقای محمد باقر قالیباف هر دو اصلاح هستند و از نیرهای انقلابی و پرتلاش هستند، اگر ائتلاف نکنند با توجه به چه ملاک‌هایی اصلاح‌تر را تشخیص دهیم و بدانیم که نظر و ملاک‌هایی که مقام معظم رهبری برای ریاست جمهوری تعریف کردند به کدام از این دو کاندیدا نزدیک‌تر است؟ به نظر شما کدام اصلاح‌تر هستند؟ ۱۰۵

- گونگون-اردیبهشت ۱۳۹۶ ۱۰۹
- آیا افرادی که عشق شهادت در راه خدا را دارند، از به وجود آمدن جنگ (و به تبع آن باز شدن راه شهادت) خوشحالند یا ناراحت؟ ۱۰۹
- چرا به انسان‌های کافر و ظالم نعمت‌های زیادی می‌رسد؟ ۱۱۲
- تاریخ-اردیبهشت ۱۳۹۶ ۱۱۶
- آیا گفتگوی تمدن‌ها در شرایط این زمان عقلانی است؟ ۱۱۶
- پاسخ‌های کوتاه-اردیبهشت ۱۳۹۶ ۱۲۰
- س ۳۸۰ - آیا می‌توان به همه شبهات و سوالات دینی و اعتقادی با قرآن کریم و روایات پاسخ داد به گونه‌ای که نیازی به فلسفه نباشد؟ ۱۲۰
- حقوقی و احکام-اردیبهشت ۱۳۹۶ ۱۲۲
- سیمین دانشور: اینکه می‌گویند زن حجاب داشته باشد تا مرد به گناه نیفتد مثل این است که بگویند خورشید نتابد تا بستنی‌هایتان آب نشود. ۱۲۲
- اعتقادی-بهار ۱۳۹۶ ۱۲۶
- چرا باید دین اسلام رو بپذیریم و از دین‌های دیگره مثل مسیحیت و... دوری کنیم؟ لطفاً با دلیل بگین. ۱۲۶
- آیا اگر بگوییم هیچ کس با امام زمان (ع) ارتباط برقرار نمی‌کند، سبب بی‌ایمانی نمی‌شود؟ چرا ارتباط ایشان با بسیاری مخفی است؟ آیا چنین نیست که امام زمان (ع) باید با مردم در ارتباط باشند؟ ۱۲۹
- پائولو کوئیلو می‌گوید: «حقیقت همواره همان جایی است که ایمان هست». آیا این جمله صحیح است؟ به نظر می‌آید اگر جای ایمان و حقیقت عوض شود جمله صحیح‌تر باشد یا جمله صحیح است؟ آیا ممکن نیست یک نفر ایمانش ناقص و یا باور و اعتقادی غلط باشد آن موقع که حقیقت نیست و حقیقت عوض می‌شود؟ ۱۳۳
- انسان باید در خلوت و تنهایی خودش چه برنامه‌هایی داشته باشد که به خدا نزدیک‌تر بشه، تا خلوت و تنهایی‌اش مفیدتر واقع شود؟ ۱۳۵
- قرآن کریم و حدیث-خرداد ۱۳۹۶ ۱۳۹
- تفاوت دین با علم چیست؟ آیا دین عین علمه؟ شبهه کردن که یک گزاره‌ی دینی بیارین که علمی باشه؟! ۱۳۹
- چرا این قدر در قرآن کفار و مشرکین نمی‌شده‌اند؟ آنها هم حق حیات و آزادی دارند. چرا در بعضی جاهای قرآن حکم شده که سرها و انگشتان آنها را بزنید. این حرف به چه علت است؟ آنها دوست ندارند مسلمان شوند. آیا باید اینگونه با آنها رفتار کرد؟ آیا این کار خشونت نیست؟ اما اگر آنها کاری با مسلمان‌ها نداشتند چه؟ آیا باز حکم همین است؟ ۱۴۱
- سیاسی-خرداد ۱۳۹۶ ۱۴۵
- آیا «اسلام» و «نظام اسلامی» هر دو یکی است؟ آیا اگر نظام اسلامی تشکیل نشود یعنی معصومین در رسالت خویش شکست خورده‌اند؟ یا اینکه هدف آنها حفظ دین حقیقی بوده است؟ ۱۴۵
- آقای روحانی می‌گوید: «امیرالمؤمنین، مبنای ولایت و حکومت را نظر و انتخاب مردم می‌دانند»، آیا چنین است؟! ۱۴۸
- همانطور که می‌دانیم، اصلی‌ترین شرط ظهور، رشد عقلانی مردم و احساس نیاز و پذیرش عموم است. آیا باتوجه به شرایط فعلی منطقه و جهان چنین احساس نیازی دیده می‌شود؟ ۱۵۲
- بسیاری با اعلام نتایج آرا و برخی جوّسازها، دل‌شکسته و حتی افسرده و مأیوس شده‌اند! لطفاً پاسخی تحلیلی ارائه دهید. ۱۵۵
- گونگون-خرداد ۱۳۹۶ ۱۵۹
- آدم هرچقدر به خدا نزدیک باشه به سمت لذت‌های دنیای نمیره و به طور کلی در دنیا خوشی کمتری دارند نسبت به کسانی که از خدا دورند، حالا اینی که

- گفتم نظر من و نمیدوم چطور خودم قانع کنم که اینطور نیست؟ ۱۵۹
- چرا لذت بردن برای همه انسانها یکسان نیست؟ مثلاً یک نفری از یک چیزی لذت می‌برد، ولی دیگری از آن چیز لذت نمی‌برد؟ اگر از روی غریزه است، مگر غریزه‌ها با هم فرق می‌کنند یا اصلاً این موضوع ربطی به غریزه ندارد؟ ۱۶۲
- چرا حضرت مهدی (عج) و یا امام جواد (ع) در سنین کودکی و بلکه خردسالی به امامت رسیدند؟ مگر نه آن است که هیچ کودکی توانایی انجام امور بزرگ آنهم امامت را ندارند؟ آیا آنها (امامان) افرادی خارق العاده بوده‌اند؟ آیا تفاوت چگونگی به امامت رسیدن‌ها، [العیاذ بالله] مغایرتی با عدل خدا ندارد؟! .. ۱۶۵
- چرا در جوامع امروزی، بیشتر شاهد بی‌دینی و بی‌ثباتی اخلاق و رفتار اسلامی در خانواده‌ها شده‌ایم؟! ۱۶۹
- چرا کسی به فکر ازدواج جوانان نیست؟ (مگر چه کسی باید بیش و پیش از خود شما به فکر باشد؟!) ۱۷۲
- پاسخ‌های کوتاه-خرداد ۱۳۹۶ ۱۷۵
- س ۳۸۴ - اگر به بعضی از مردم بگیم امریکا دشمن ماست چونکه هوایم‌ای ایراس رو زد. تحریم مون کرد، به صدام کمک کرد. میگن همه‌ی این کارا رو به خاطر سپاه و ولایت فقیه و حکومت اسلامی انجام میدن وگرنه باما مشکلی ندارند، شما برین تا باما خوب شوند. چه استدلالی برای اینطور آدم‌ها باید آورد؟! ۱۷۵
- س ۳۸۲ - چرا در میان جوانان انگیزه و شور و شوق مطالعه و تحصیل کم شده، حوصله‌ای برای این فعالیت‌ها ندارن! اما وقت و حوصلشون رو برای اموری میزارن که بی ارزش و بی نتیجه هست؟ حتی وقتی تصمیم به شروع می‌گیرن سریع شکست می‌خورن و همان روال بی‌ارزش و بی‌نتیجه را ادامه می‌دهند «مشکل من هم هست و براش خیلی جست و جو کردم اما جوابی پیدا نکردم»؟ ۱۷۶
- حقوقی و احکام-خرداد ۱۳۹۶ ۱۷۹
- آیا در حالی که عربستان بی سابقه‌ترین خرید تسلیحاتی را انجام داده، رفتن به حج عقلائی است؟ ۱۷۹
- سوال دیگه اینکه وقتی جان انسان در خطر باشد می‌تواند نماز را ترک کند و حالا حج هم همینطوره وقتی نه امنیت جانی داری نه عزت داری، چرا باید به کعبه رفت؟ در این جاهم مسئله ترس از جان هست. ۱۷۹



اعتقادی - فروردین ۱۳۹۶

آیا مسلمانان اهل سنت نیز به حضرت علی علیه السلام، محبت و علاقه دارند؟ اگر بله، پس چرا امامت ایشان را قبول ندارند؟! ایشان را قبول ندارند؟!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شناخت، یک مقوله است، محبت مقوله‌ای دیگر، پذیرش یا ایمان و تبعیت مقوله‌ای دیگر، اگر چه در راستای هم و به یک دیگر مرتبط می‌باشند.

آدمی، اگر کسی یا چیزی را نشناسد، نه او را دوست دارد و نه از او بدش می‌آید - اما وقتی شناخت، دلیل نمی‌شود که حتماً دوست داشته باشد، چه بسا دشمن بدارد - اما وقتی دوست داشت، به میزان شناخت و محبتش، به سمت او می‌رود.

● - این که ما شیعیان، عاشق امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام هستیم، و این که ولایت و امامت او را به امر خداوند علیم و هادی و پیامبرش صلوات الله علیه و آله پذیرفته‌ایم، جای شکر [شناخت مُنعم، نعمت، بهره‌ی صحیح و ضایع نکردن نعمت] دارد؛ اما نباید گمان کنیم که شناخت و محبت به ایشان و حتی پیروی از ایشان، منحصر به شیعیان می‌باشد.

انسان فاضل، انسان عالم، انسان کریم، انسان بصیر و بالاخره "انسان کامل" را همگان دوست دارند. لذا حتی غیر مسلمانان بسیاری وجود دارند که با حصول اندک شناختی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام، به ایشان محبت و علاقه‌ی وافری دارند. اندیشمندان‌شان در مورد ایشان کتاب نوشته‌اند - حقوقدانان‌شان فرمایشات ایشان را سرلوحه‌ی مقوله "عدالت" قرار داده‌اند ... و بسیاری از مردم عادی‌شان، از ایشان با احترام و تکریم یاد می‌کنند؛ چه رسد به مسلمانان اهل سنت.

اما، توجه به این معرفت و محبت، در حد ایمان، اطاعت و تبعیت، امر دیگری است، گاه «هوای نفس - منافع - عادت‌ها - تعصبات - ترس از عواقب تحول رویکرد در دشمنی‌ها و ...» مانع می‌شود؛ چه برای شیعه، چه برای سنی و چه برای غیر مسلمانی که ایشان را می‌شناسد و علاقه دارد.

اهل سنت:

وقتی می‌گوییم "اهل سنت"، مانند ما "اهل تشیع"، به دو گروه اهل علم و مردم عادی تقسیم می‌گردند. بنابر این سطح دانش، بینش و گرایش هر کدام متفاوت می‌باشد.

بسیاری از شیعیان، ضمن محبت و علاقه به امیرالمؤمنین، حضرت امام علی علیه السلام، نه شناخت زیادی از اصل و اصول اعتقادی اسلام دارند، نه از تعریف و شئون "ولایت و امامت" در عقل، قرآن مجید و احادیث اطلاع زیادی دارند، و نه قدر و منزلت امامان علیهم السلام را آن‌که باید و شاید می‌شناسند! این نقیصه در مسلمانان اهل سنت، بیشتر است!

به عنوان مثال: اگر با مسلمانان عادی (مردم) از اهل سنت صحبت کنید، شاید به واسطه‌ی القائات ضدتبلیغی و جوّی که قرون متوالی حاکم بوده، نسبت به واژه‌ی "امامت"، واکنش نشان دهند و بگویند: «ما اساساً اصل امامت را قبول نداریم!» در حالی که به بزرگان خود امام می‌گویند! از ابوحنیفه که او را «امام اعظم» می‌خوانند، تا امام شافعی و سایر مجتهدان، تا دانشمندان‌شان چون «امام غزالی»، تا امام جمعه، تا پیش‌نماز که او را "امام جماعت" می‌خوانند! پس با مقوله‌ی "امامت" مشکلی ندارند.

مردم عادی از مسلمانان اهل سنت، با تأسی به بزرگان خود، نه تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام محبت دارند، بلکه همیشه نام ایشان را با احترام ویژه‌ای [حتی نسبت به سایر خلقا] یاد می‌کنند؛ چنان‌که اگر نام ابوبکر و عمر برده شود، با پسوند «رضی الله عنه - خدا از او راضی باشد» همراه می‌شود، اما اگر نام حضرت علی علیه السلام برده شود، با پسوند «کرم الله وجهه - خداوند وجه ایشان را مکرم دارد»، یاد می‌کنند؛ پس مسلمانان تمامی مذاهب، می‌دانند که ایشان «وجهه الله» می‌باشند.

اما نوبت به دانشمندان، فضلا و علما که می‌رسد، مسئله متفاوت می‌شود، چنان‌که در میان شیعیان نیز چنین می‌باشد. علما، دانشمندان، محدثین و فقها، اهل علم و مطالعه هستند و قطعاً شناخت بیشتری دارند، چنان‌که علم یک استاد دانشگاه، از دانشجو بیشتر می‌باشد. اما اگر علم خود را کتمان کنند، از این علم سوء استفاده کنند، و یا به آن عمل نکنند، مقوله‌ی دیگری است.

علمای اهل سنت نیز گاهی حدیث نقل کرده‌اند، گاه خودشان نیز اعلام مواضع کرده‌اند که هر دو وجه، مؤید تکریم و محبت به امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می‌باشد.

چند حدیث در منابع معتبر و مشهور اهل سنت:

● - قَالَ النَّبِيُّ ص «يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ عَيْرِي وَ عَيْرِكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ عَيْرُ اللَّهِ وَ عَيْرِي»؛ (ابن

شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۱۶۷)

ترجمه: «ای یا علی! خدا را جز تو و من، آنگونه که حق معرفت اوست نشناخت، و تو را جز خدا و من، آنگونه که حق معرفت توست نشناخت».

*- این حدیث در منابع دیگر شیعه و سنی، تکمیل تر بیان شده است، بدینگونه که پس از معرفت خداوند سبحان، می فرماید: «مرا جز خدا و تو، آنگونه که حق معرفت من است، نشناخت»، و یا حدیث مشهور:

● - رسول الله صلوات الله علیه و آله، به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «یا علی! لا یعرفُ الله تعالی إلا أنا و أنت و لا یعرفنی إلا الله و أنت و لا یعرفُک إلا الله و أنا» (روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة)، ج ۱۳، ص: ۲۷۳ - مناقب ابن شهرآشوب [اهل سنت]، ج ۳، ص ۲۶۸)

ترجمه: ای علی! کسی جز من و تو خدا را نشناخت، و مرا جز خدا و تو نشناخت و تو را کسی جز خدا و من نشناخت

● - ابن عباس می گوید: رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمودند: «لَوْ أَنَّ الرِّیاضَ اِقْلَامًا وَ الْبَحْرَ مِدَادًا وَ الْجِبْرُ حُسَابًا وَ الْاِنْسُ كُتَابًا مَا أَحْصَا فضائل عَلِيِّ بْنِ اَبِیْطَالِبٍ» (ذهبی، میزان الاعتدال، ص ۴۶۷)

ترجمه: اگر انبوه درختان (و باغها) قلم، و دریا مرکب، و تمام جنیان حسابگر، و تمام انسانها نویسنده باشند قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نخواهند بود.

● - ابن عباس می گوید: رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَقْوَاهُ وَ إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ» (المناقب، ابن شهرآشوب، همان، ص ۸۳، حدیث ۷۰)

ترجمه: هر کسی که دوست دارد به آدم (ع) در علمش، و به نوع (ع) در تقوایش، و به ابراهیم (ع) در بردباریش، و به موسی (ع) در عبادتش بنگرد، پس به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بنگرد.

چرا امامت را قبول ندارند:

دو نقیصه وجود دارد: یکی، چنان که بیان شد، هنوز مفاهیم بلند و مصادیق "ولایت و امامت" در قرآن و حدیث، برای اهل تشیع (مردم عادی) نیز آن طور که باید و شاید، تبیین و تعلیم نشده است، چه رسد میان مسلمانان اهل سنت - دوم آن که: سلطه‌ی گسترده و مستمر حکومت‌هایی که نه شیعه بودند و نه سنی، بلکه مستکبر و ظالم بودند [و البته خود را مسلمان و اهل سنت می خواندند و می خوانند]، همیشه مانع از معرفی "اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله" [که همان "اسلام ولایی" می باشد]، شدند و هنوز هم چنین است. وقتی از زمان رحلت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، تا ۲۵۵ سال پس از آن، امامان علیهم السلام را پس از آزار، اذیت، تخریب شخصیت، تحریم اقتصادی و ارتباطی، زندان، شکنجه و... ترور کردند، و پس از آن نیز از

ضد تبلیغ علیه آنان هیچ کوتاهی نکردند و نمی کنند، چگونه انتظار می رود که معارف قرآنی و حدیثی، آنگونه که حق این معارف است، بیان و تعلیم گردد؟!

ولایت و امامت:

هنوز پس از گذشت چهارده قرن از بعثت و نیز دوازده قرن از آخرین امامی که ترور شدند [امام حسن عسکری علیه السلام]، بزرگترین دغدغه‌ی دشمنان اسلام و مسلمین، حتی در دورترین نقاطی چون امریکا و انگلیس، "اسلام ولایی" و مقوله‌ی "ولایت و امامت" در اسلام می باشد که پس از مدت‌ها مغفول ماندن، دوباره با انقلاب اسلامی، به رهبری حضرت امام خمینی رحمة الله علیه و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به رهبری و زعامت «ولایت فقیه»، دوباره در جهان اسلام و حتی کل جهان [و در میان نظامات سیاسی و حکومتی] مطرح گردید؛ و گرنه دشمنان اسلام و مسلمین و سلطه‌گران بین‌المللی، با نماز، طهارت بدن، روزه یا حج مسلمانان [اعم از شیعه و سنی]، مشکلی ندارند.

«اللَّهُ وَلىُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای (سرپرستان) آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.



قرآن کریم و حدیث - فروردین ۱۳۹۶

در این دنیا خیلی مؤمنانی هستند که تا قیامت توفیق دیدارشون نیست و یا بیش از یکبار آنها را ندیده‌ایم. آیا در بهشت امکان ملاقات با این افرادی که در دنیا دیده‌ایم یا نتوانستیم از نزدیک ببینیم، هست؟ خواه همکلاسی، دوست و همشهری باشند یا دیگران؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شاید بتوان چنین بیان داشت که بزرگترین، بهجت‌آورترین و لذت بخش‌ترین نعمت بهشت، همان دیدار اهل ایمان با یکدیگر می‌باشد [چنان که اگر دقت کنیم، در دنیا نیز لذت دیدار دوستان بیشتر است]؛ چرا که والاترین نعمت بهشت "لقاء الله" می‌باشد که با "نظر به وجه الله" محقق می‌گردد و کاملترین جلوه‌ی "وجه الله"، همان انسان‌های کامل (مؤمن و متقی) هستند.

"لقاء الله"

در قرآن کریم، ضمن آیات متعددی به "لقاء الله" اشاره شده است که در دنیا اوج آرزو و غایت آمال اهل ایمان است و البته در آخرت به این آرزو می‌رسند.

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » (الکهف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقاء پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (العنکبوت، ۵)

ترجمه: کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوی] خدا آمدنی است و وست شنوای دانا.

"وجه الله"

انسان عاقل، مؤمن و بصیر، در این دنیا، خداوند سبحان را هدف می‌گیرد، پس "وجه" اش و تمام توجهش به اوست و جهتش به سمت اوست « وَجْهِي لِلَّهِ » - به هر سو بنگرد نیز خدا را در وجوهی که تجلی کرده می‌بیند « وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایش‌گر داناست / البقره، ۱۱۵ » و غایت امید و آروزیش نیز نظر به وجه الله می‌باشد « يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ».

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، "وجه الله" هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام، "وجه الله" هستند و هم چنین سایر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، همه "وجه الله" هستند.

در حدیث شریف مقام انبیا و شهدا را مقارن بر شمرد و فرمود: «شبهه نظر می‌کند به وجه الله».

● - بنابراین، وقتی به اذن الله، دیدار "وجه الله الاعظم" و مظهر اسماء الله میسر می‌گردد، در دیدار سایر مؤمنان در مراتب پایین‌تر، تردیدی باقی نمی‌ماند.

وصف دیدار دوستان و عزیزان بهشتی در قرآن مجید:

چنان‌که ابتدا بیان شد، بهترین نعمت بهشت، همین دیدار اهل ایمان با یک دیگر می‌باشد. بدیهی است که برای انسان [حتی در دنیا]، دیدار انسان محبوب، بسیار ارزشمندتر، بهجت‌آورتر و لذت بخش‌تر از دیدن باغ و بوستان و قصر و خانه می‌باشد؛ چرا که این دیدارها، لذت روح دارد و دیدن نعمات طبیعی، لذت بدن دارد. در بهشت نیز لذایذ روح (معنوی)، از لذایذ بدن بهشتی متفاوت، والاتر و شدیدتر می‌باشد. خداوند سبحان در قرآن کریم، ضمن آن که به لذایذ طبیعی (برای بدن بهشتی)، مانند باغ‌های پوشیده (جنت) - نهرهای جاری - حور و قصور و خوردنی و آشامیدنی و هر آن چه انسان اشتها کند و حتی بیشتر، تصریح نموده، به لذت‌های روحی و معنوی که سرآمد آنها قرب الهی، "لقاء الله" و دیدار اهل ایمان می‌باشد، تصریح نموده است. از یک سو در مورد جایگاه (محل زیست)، و نیز مقام قرب اهل ایمان (جایگاه معنوی) می‌فرماید:

« إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: در حقیقت مردم پرهیزگار در میان باغ‌ها و نهرها هستند * در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانا (مالک، سلطان و قادر متعال).

از سویی دیگر در مورد دیدار مؤمنان با یک دیگر، آیات فراوانی وجود دارد که به عنوان نمونه، به چند آیه بسنده می‌گردد که در آنها ابتدا به جایگاه زیستی (جنت) اشاره شده و سپس به مقام و منزلت و لذت‌های روحانی که سرآمد آنها دیدار دوستان مؤمن می‌باشد:

● - « فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ » (الصفات، ۴۳ تا ۴۵)

ترجمه: [عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ] در باغهای پر نعمت * بر سریرها در برابر همدیگر [می نشینند] * (خدمه) با جامی از باده‌ی ناب پیرامونشان به گردش در می‌آیند.

*- البته باده‌ای که از یک سو نوشیدنش لذت فراوان می‌بخشد « بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ - [باده‌ای] به شدت سپید (زال) که نوشندگان را لذتی [خاص] می‌دهد»، و از سوی دیگر، مانند آن چه در دنیا نامش را باده (شراب) گذاشته‌اند، مست کننده، سردردآور و گیج کننده نیست « لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ - نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می‌افتند» (همان، ۴۶ و ۴۷)

●- « إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ » (الحجر، ۴۵ تا ۴۷)

ترجمه: به یقین، پرهیزگاران در باغها و چشمه ساراند * [به آنان گویند] با سلامت و ایمنی در آنجا داخل شوید * و آنچه کینه [و شائبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است را برکنیم، برادرانه بر تخته‌ای روبروی یکدیگر نشسته‌اند.

« إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ » (الدخان، ۵۱ تا ۵۳)

ترجمه: به راستی پرهیزگاران در جایگاهی آسوده [امن] هستند * در بوستان‌ها و کنار چشمه سارها * لباسی از پرنیان نازک و دیبای ستر می‌پوشند [و] برابر هم نشسته‌اند.

...

●- بنابراین، دیدار و گفتگوی مؤمنان در بهشت، نه تنها اتفاق می‌افتد، بلکه از والاترین نعمت‌های الهی در بهشت می‌باشد که بهجت و لذت آن قابل مقایسه با سایر نعمات نمی‌باشد.

نمونه‌ای از گفتگوی دوستان بهشتی با یک دیگر:

« فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ »

- پس برخی از آنان به برخی روی نموده و (از یک دیگر) پرسجوهای می‌کنند؛

« قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ »

- گوینده‌ای (یکی) از آنان می‌گوید: به راستی من [در دنیا] همنشینی داشتم؛

« يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ »

- او به من می‌گفت: «آیا تو به راستی از تصدیق‌کنندگان (باور کنندگان و مؤمنان به معاد) هستی؟!»

« إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ »

- آیا هنگامی که مردم و (مبدل) به خاک و مٹی استخوان شدیم، (بر می‌گردیم و) جزا می‌بینیم؟!

« قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ »

- [گوینده مؤمن] می گوید: آیا شما از او اطلاعی دارید؟

« فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ »

- [خودش به جهنم مشرف می شود] پس مطلع می گردد که او در میان آتش است!

« قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدَّتْ لَتُزْدِينَ »

- می گوید: به خدا سوگند می خورم که نزدیک بود تو مرا هم مثل خودت هلاک کنی و بدینجا ساقط سازی که خودت سقوط کردی.

« وَوَلَا نِعْمَةٌ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِينَ »

- اگر نعمت (هدایت) پروردگار نبود، (توفیق پروردگار دستگیرم نمی شد)، من نیز مثل تو از آتھایی بودم که برای عذاب احضار شدند.

سپس مؤمن، به این که دیگر مرگی برای آنها نیست و همیشه در بهشت متنعم خواهند بود اشاره کرده و می گوید:

« إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - به درستی که این همان رستگاری بزرگ است » (الصفات، ۵۰ تا ۶۰)

اللهم ارزقنا

آیا در آیات و روایات اسلامی، درباره‌ی خلاقیت‌های ذهنی و ایده‌پردازی - در زمینه‌های مختلف، به ویژه

"موضوعات تولیدی و اقتصادی" مطلبی وارد شده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هدایت انسان و جامعه، مستلزم توجه به تمامی استعدادهای فردی و اجتماعی بشر، راهنمایی و دستورالعمل برای شکوفایی و رشد سالم آنها می باشد.

بنابراین، هیچ شأنی از شئون فردی و اجتماعی آدمی وجود ندارد که در اسلام عزیز، به آن توجه نشده باشد؛ منتھی باید توجه داشت که نه تنها تفکر و مطالعه‌ی در متون، باید برنامه‌ریزی شده باشد، بلکه دسته‌بندی‌های موضوعی آیات و احادیث نیز توسط دانشمندان، محققین و دانش‌پژوهان انجام می‌پذیرد.

● - چه بسا آیه‌ای، چند وجه متفاوت داشته باشد. به عنوان مثال: از یک سو بحث توحیدی باشد - از سوی دیگر به مطالعه در علوم تجربی (زمین و آسمان‌ها) توصیه نموده باشد - از سوی دیگر به عقلانیت و بصیرت متذکر شده باشد و در نهایت، هدف‌گیری صحیح را نشان دهد و هم چنین با بیان احکام، به بایدها و نبایدهای اجرایی جهت رشد هماهنگ، راه کارهای لازم و ضروری را تبیین و وضع نموده باشد.

سوره کوثر:

سوره کوثر، با سه آیه، کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن کریم محسوب می‌گردد. ابتدایش مبحث توحیدی و بحث از صفات جمال الهی (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ) دارد و بلافاصله یک خبر از اعطای خیر کثیر (کوثر) می‌دهد. سپس وارد احکام شده و به نماز و قربانی دستور می‌دهد، در همین دستور، بحث از اخلاص عمل دارد (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ) دارد. در آیه بعد یک خبر غیبی از گذشته (گمان نادرست کفار) می‌دهد و یک خبر از آینده (تداوم نسل و ابتر نبودن) می‌دهد، در عین حال مشخص می‌کند که آن کوثر، فرزند ایشان [حضرت فاطمة الزهراء علیها السلام] می‌باشد که نسل از ایشان تداوم می‌یابد.

● - بنابراین، محقق باید آیات و احادیث را با توجه به موضوع خود مورد توجه و مطالعه قرار دهد و چه بسا برای چند موضوع متفاوت، به یک آیه و یا حدیث استناد گردد.

خلاقیت:

خلاقیت یک واژه‌ی اعتباری برای رساندن مفاهیمی چون ابتکار و نوآوری می‌باشد، وگرنه خالق‌ی جز "الله جلّ جلاله" وجود ندارد. بشر تا کنون چه چیزی را خلق کرده است که گمان کند از نیروی "خلاقیت" به معنای صحیح و حقیقی آن برخوردار می‌باشد؟! این که در اصطلاح گفته می‌شود «خلق شعر یا اثر»، مقصود همان "ساختن" است، وگرنه ظهور استعداد، فکر، خیال، تصور ... و نیز تجزیه و ترکیب رنگ‌ها و یا کلمات و یا عناصر و اجزا را که "خلقت" نمی‌گویند.

فکر، علم و خلاقیت:

در هر حال، خلاقیت با همین مفهوم مصطلح، کار فکر است که با امکاناتی چون ذهن، تخیل و تصور، روی داده‌ها (داشته‌ها) کار می‌کند و دست‌آورد یا ترکیب جدیدی را طراحی می‌نماید و سپس با قوای اختیار، عزم و اراده، در تحقق آن می‌کوشد.

بدیهی است که در این راستا، هر چه علم و امکانات طبیعی و تصنعی بیشتر باشد، خلاقیت (به معنای ظهور استعداد در کشف و نوآوری در ساخت) نیز بیشتر خواهد بود. به عنوان مثال: انسان با دست خالی (یا بدون علم) در وسط یک جنگل، در مورد چگونگی تهیه خوراک، آب و امنیت خود از سرما و گرما و یا هجوم حیوانات و حشرات تفکر نموده و خلاقیت به خرج می‌دهد؛ اما انسان برخوردار از علم و امکانات شهری و یا صنایع گوناگون، تفکرات و خلاقیت‌های دیگری دارد.

● - به طور قطع و یقین می‌توان اذعان و اعلام نمود که هیچ دین، مذهب و مکتبی، به اندازه‌ی اسلام، بر عقلانیت، تفکر صحیح، مطالعات در علوم انسانی و هم چنین علوم طبیعی (تجربی)، تأکید و تصریح ندارد و به جز اسلام غنی، هیچ کدام نیز باید و نبایدهای (احکام و قوانین) جامع و منطبق با نظم خلقت، بیان نداشته‌اند. در برخی از موارد، [چنان که امام رضا علیه السلام فرمودند]، کلیاتی را بیان می‌دارند و می‌فرمایند: کشف جزئیات

با شما - یعنی تفکر، کنکاش، کشف و خلاقیت در بهره‌وری با شما. و در برخی موارد، جزئیات را نیز بیان می‌دارد، به ویژه در مواردی که عقل و علم بشر به آن راه ندارد، اما دانستنش ضروری می‌باشد (مثل اخبار قیامت).

● - اگر بخواهیم فقط به آیات قرآنی در موضوع تعقل و تفکر اشاره نماییم و در مورد هر کدام فقط چند خط توضیح مختصر (نه تفسیر) ارائه دهیم، خودش یک یا چند جلد کتاب می‌شود؛ لذا فقط به یک آیه بسنده می‌گردد که در آن به ویژگی‌ها مؤمن، در ذکر (یاد) خدا - مطالعه‌ی هدفدار و جهت‌دار در طبیعت (علوم تجربی، که با مطالعه‌ی زمین و آسمان‌ها به دست می‌آید) - و سپس نتیجه‌گیری عقلانی در خداشناسی و معادشناسی، تصریح نموده است:

« الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » (آل عمران، ۱۹۱)

ترجمه: همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند:) بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

اقتصاد:

معنی کلمه «اقتصاد» میانه‌روی در هر امری و هر شأنی از امور و شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر می‌باشد؛ چنان که لقمان حکیم به فرزندش سفارش می‌کند «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ / لقمان، ۱۹»، یعنی در مشی و مرام خودت در تمامی شئون، میانه‌روی داشته باش؛ یعنی همان بحث کلان "اعتدال" - اما در ادبیات امروز، به تمامی فعالیت‌های تجاری، بازرگانی، خدماتی و آن چه با سرمایه، کار و سود سر و کار دارد، «اقتصاد» گفته می‌شود.

● - با یک نگاه اجمالی در مطالعه‌ی موضوعی در قرآن مجید و احادیث و روایات، به خوبی روشن می‌شود که اسلام عزیز، چه اهمیت ویژه‌ای برای موضوعات اقتصادی قائل شده و چه مقدار تعلیم و تذکر دارد و چه مقدار به بایدها و نبایدهای (احکام) اقتصادی، توجه داده و رعایت آنها را در ساختار زندگی و سرنوشت دنیا و آخرت مؤثر قلمداد نموده است.

● - از نگاه اعتقادی به اقتصاد گرفته، تا نگاه اخلاقی، تا نگاه تولیدی و مصرفی، همه در آیات قرآن کریم و احادیث و روایات معتبر، وجود دارد. گاه به تعقل توحیدی در نگاه به منابع طبیعی توجه می‌دهد، گاه به نگاه توحیدی در "رزاقیت خدا" دعوت می‌کند - گاه به نگاه علمی با نتیجه‌گیری و بیان آثار روحی و اخلاقی در ثروت یا فشارهای اقتصادی تعلیم می‌دهد - گاه نظر کارشناسانه را به صنعت، کشاورزی، دامپروری و نزولات آسمانی جلب می‌نماید ... - و گاه سخن از ضرورت تولید، قناعت در مصرف، پرهیز از اسراف و تبذیر، کیل

(کیلو و وزن) و ... اشاره دارد - و گاه به اقسام و احکام [قوانین] معاملات، مانند: تجارت، تبیین مالکیت‌های خصوصی، عمومی و دولتی، قرض، ربا، ضرورت ثبت قراردادها، رعایت عهد، رعایت امانات و ... اشاره نموده است؛ و البته گاه آیه کلی است و در حدیث تشریح شده و به مصادیق آن تصریح گردیده است، گاه حتی جزئیات نیز بیان شده است. به عنوان مثال، در ثبت معاملات و عهود مالی، که امروزه در قالب ثبت محضری، وکالت، شهود و ... انجام می‌شود، با رعایت تمامی جوانب می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْب الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (البقره، ۲۸۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدّت‌داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند! پس باید بنویسد، و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند، و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد، و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه (یا از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این، در نزد خدا به عدالت نزدیکتر، و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد؛ مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی)، زبانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید. از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد؛ خداوند به همه چیز داناست.

حدیث:

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: «عَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَ الْاجْتِهَادِ وَ التَّاهُّبِ وَ الْاِسْتِعْدَادِ» (وسایل الشیعه ج ۱ ، ص ۹۲)

ترجمه: بر شما باد به تلاش و سخت کوشی و مهیا شدن و آماده شدن

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: «أَقْصِرْ هِمَّتَكَ عَلَى مَا يَلْزُمُكَ وَ لَا تَحْضُ فِيَمَا لَا يَعْينِكَ» (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۴۷۷)

ترجمه: همت خود را صرف چیزهایی کن که به آن نیاز داری و آنچه به کارت نمی آید پی گیری مکن.

نتیجه:

بنابراین، تنها در مورد خلاقیت، ابتکار، ایده پردازی و کار - آیات و احادیث بسیاری وجود دارد، بلکه به آنها با ملاک "عقلانیت" و نیز هدفدار و جهت دار توجه داده شده و باید و نبایدهایش نیز بیان گردیده است. پس تمام اسلام، از اصول اعتقادی اش، تا علوم طبیعی و غیبی اش، تا احکام و قوانینش، برای مساعد شدن شرایط جهت تعقل، تفکر، تعلّم و فعالیت درست ذهن می باشد.

آیا احادیثی که درباره ثواب زیارت امامان می باشد، مبالغه و برای بازار گرمی و بیشتر ترغیب نمودن مردم نیست؟ اگر این گونه است که خلاف اخلاق است؟ کدام عقل سلیم می پذیرد یک بار زیارت امام رضا ۱۰۰۰ حج ثواب دارد. پس با این تفاسیر دیگر رفتن به حج و خانه خدا ارزشی ندارد. مگر می شود زوار امام حسین و امام رضا (ع) از زوار خانه خدا بالاتر باشند. متأسفانه ما شیعیان اغراق و مبالغه می کنیم. یا غلو را به حدی رسانده اند که می گویند گناهان آینده هم بخشیده می شود؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر سؤال در مورد صحت یا سقم احادیث مربوطه دارید، پس چرا در آخر سؤال، بدون شنیدن هیچ پاسخی، قضاوت کرده و نتیجه گیری قطعی نموده اید و حتی به حکم عقل سلیم، نفی و تکذیب نموده اید؟! مگر هر چه را که «من نوعی» ندانستم، نفهمدم یا نپسندیدم، مغایر با "عقل سلیم" می باشد؟!

تبلیغ و بازار گرمی:

خداوند متعال که خالق، مالک، ربّ و حق روشن است و نیازی هم به کسی ندارد، با توجه به نیاز انسان برای فهم، درک، انتخاب و هدایت به سوی رشد، خود را معرفی و تبلیغ می نماید؛ تمامی رسولان برای تبلیغ آمده اند و اساساً مأموریت و مسئولیت دیگری جز تبلیغ ندارند، چنان که فرمود: « مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا

تُبَدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ - بر پیامبر [خدا وظیفه‌ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می‌دارید می‌داند / المائدة، ۹۹».

- - تمامی وعده‌های مادی و معنوی خداوند سبحان، ضمن افزودن معرفت (شناخت)، تبلیغ و بازار گرمی است.
- - تمامی وسوسه‌ها و وعده‌های ابلیس لعین و شیاطین جنّ و انس نیز تبلیغ و بازار گرمی می‌باشد
- - منتهی یک حق است و محقق می‌گردد و دیگری باطل است و فریب می‌دهد و هرگز محقق نمی‌گردد.

دنیای دار تجارت است:

دنیای دار تجارت (داد و ستد) است و رونق بازاریش به "تبلیغ و بازار گرمی" می‌باشد. خداوند متّان، سرمایه‌هایی را به رایگان در اختیار همگان قرار داده است، اما پس از آن چیزی را مجانی نمی‌دهد؛ چنان‌که اولاً همه چیز و حتی همان سرمایه‌ی اولیه نیز امانت می‌باشد؛ و ثانیاً برای به دست آوردن هر چیزی باید هزینه‌ای پرداخت نمود. «نارده رنج، گنج میسر نمی‌شود». اگر عمر صرف تحصیل نمایید، با سواد و معلومات می‌گردید و اگر کار کنید، رشد می‌نمایید و حتی اگر کسی دو رکعت نماز قربه الی الله اقامه کند، پنج دقیقه از عمر خود و فراغت از امور دیگرش را هزینه کرده است تا آن سود (قرب) را به دست آورد.

بنابراین، حتی ایمان، اعتقاد، عبادت و عمل صالح نیز نوعی تجارت (داد و ستد) است، چنان‌که بهشت و جهنم نیز نتیجه‌ی داد و ستد است؛ پس برایش تبلیغ و بازار گرمی می‌شود.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (الصف، ۱۰ و ۱۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیزی) بهتر است اگر بدانید!

حدیث و اغراق:

حدیث اگر حدیثی محکم و معتبر باشد، حدیث است، پس بری از غلو و اغراق می‌باشد، بلکه سراسر علم و حکمت است.

حدیث را همان کسی گفته است که قرآن کریم را نیز همو به ما ابلاغ نموده است. پس "عقل سلیم"، چگونه در صحت و حقانیت آن تشکیک می‌کند؟! مگر وحی به خودش نازل شده و حدیث را دیگری به او گفته است؟! ناقل هر دو یکیست.

● - بنابراین، اگر به حدیثی محکم، مستند و معتبری رسیدیم و معنا و عمق آن را درک نکردیم، مشکل از اطلاعات، معلومات و میزان فهم و درک ماست؛ لذا نباید علم اندک خود را ملاک بگیریم و بگوییم هر چه با آن هم اندازه نبود، لابد مغایر با حکم عقل سلیم می باشد!

● - مگر خداوند متعال در بیان وحی، اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر را مترادف یک دیگر بیان نمود؟! حالا اگر کسی بگوید: «مگر می شود اطاعت از یک شخص، مترادف با اطاعت خداوند سبحان باشد و عقل سلیم این را نمی پذیرد!» باید به او گفت: مگر خداوند سبحان، امر خود را به غیر از این طریق ابلاغ نموده که تو بتوانی اطاعتش کنی؟!!

● - آیا مضامین حدیث غدیر خم، که شیعه و سنی نقل کرده اند، اغراق است؟! مگر نفرمود: صراط المستقیم، من و علی و اولاد او هستیم - آیه رضایتی در قرآن نیست مگر این که درباره‌ی امیرالمؤمنین است - و آیه‌ی ستایشی نازل نگشته مگر درباره‌ی او. و خداوند در سوره‌ی «هل أتى علی الإنسان» گواهی بر بهشت [رفتن] نداده مگر برای او و

مگر "ولایت الله"، در ولایت رسول الله و ولایت اولی الامر (امامان علیهم السلام)، تجلی و تسری نیافته است؟! آیا اینها غلو و اغراق است؟!!

حج و زیارت:

اگر مقصود از حج و زیارت، دیدن ضریح و چهاردیواری کعبه و گشتن به دور آنها باشد، هر دو بی ارزش هستند، چنان که اگر هدف و مقصود از نماز، خم و راست شدن در یک جهت و گفتن چند لفظ باشد - یا مقصود از روزه، رژیم غذایی منضبط باشد - یا مقصود از تلاوت قرآن کریم، فقط خروج اصوات و الحان گوناگون باشد، هیچ ارزشی ندارند.

اما اگر مقصود "عبادت خدای سبحان" باشد، اولاً همانگونه خواهد بود که خودش فرموده، و ثانیاً ارزش دو ساعت "تفکر" را بیش از هفتاد سال عبادت قلمداد نموده، و ثالثاً هر کاری برای خدا (ولو آوردن یک جرعه آب یا چای برای دوست یا میهمان و یا تشنه باشد) را عبادت برشمرده است و زیادتی ارزش هر عبادت را نیز به میزان "اخلاص" بیان نموده است.

● - آیا این مفاهیم و معارف ژرف، یعنی بگویند: «پس ما چرا نماز بخوانیم و حج برویم، یک لیوان آب یا چای می دهیم»؟!!

ارزش حج:

چرا فرمود: « مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً - کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است؟! » برای آن که معرفت، دینداری، ایمان، عبادت و اطاعت، مستلزم ولایت شناسی و امام شناسی، قبول و پیروی از آنان می باشد.

هیچ کسی در این عالم، بدون دین، بدون شریعت، بدون ولایت و بدون امامی که از آن پیروی نماید وجود ندارد؛ پس کسی که ولایت حق را نپذیرد، حتماً ولایت باطل و طواغیت را می پذیرد - و کسی که امام حق را نشناخته باشد، حتماً از امامان باطل پیروی می کند. اگر چه روزی صد رکعت نماز بخواند و سالی یکبار تمتع و ده بار عمره برود و یا صد بار به زیارت حرمها برود، در و دیوار ببیند و برگردد.

● - پس ارزش حج نیز با همان ارزش معرفت، ایمان و اخلاص در عبادت سنجیده می گردد که در گرو معرفت، مودت و اطاعت از آنان می باشد، لذا امام رضا علیه السلام فرمودند:

« ... بِإِمامٍ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفِيءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِفْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنْعِ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُجِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَدُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ ... » (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۰۰)

ترجمه: کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف بوسیله امامست، امامست که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بپا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندوز و حجت رسا مردم را بطریق پروردگارش دعوت نماید

....

نکته:

در قرآن کریم تصریح شده که « ارزش جهاد در راه خدا، بالاتر از سقایت حجاج به هنگام حج می باشد » و یا در احادیث معتبر بیان شده که زیارت برادر دینی، به مثابهی "زیارت الله" است - یا گناه ریختن آبروی مؤمن، سنگین تر از گناه تخریب کعبه و به آتش کشیدن آن است و ... آیا اینها غلو است و یا می شود گفت: پس حج نرویم و ...؟!

● - می دانیم که حج فقط بر مستطیع واجب است، اما معرفت، ایمان، ولایت، مودت، عبادت، ذکر، توصیه به حق و به صبر، تعاون در نیکی و از همه مهم تر، مطالعه، تفکر و عمل صالح، بر همگان واجب است؛ و همین طور است وجوب ولایت شناسی، امامت و امام شناسی و نیز مودت و اطاعت و پیروی از آنها. حال آیا کسی می تواند بگوید: پس نماز نخوانیم و به جایش فکر کنیم، یا به جای روزه و زکات و حج، کتاب بخوانیم و ...؟!

خیر، بلکه آن تفکر، مطالعه، حصول شناخت بیشتر، ذکر، ولایت شناسی، امام شناسی و ... به این عبادات روح بخشیده و کالبد مرده‌ی عبادات را زنده می‌کنند و به آن جهت و اثر مثبت می‌دهند. وگرنه خوارج، کوفیان، وهابی‌ها، سلفی‌ها، داعشی‌ها و ... نیز همین قرآن، نماز، روزه و حج را دارند.

آیا این حدیث که زوار امام حسین علیه السلام، عذاب قبر ندارند صحیح است؟ و آیا امام حسین در برزخ هم به دیدار زوار خود می‌آید و شفاعت می‌کند؟ اگر زوار امام حسین حق الناس داشته باشند چه می‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر کسی بخشوده شود، هیچ عذابی (مرگ، قبر، برزخ و قیامت) ندارد، چرا که عذاب، مکافات گناه است. نگاه اول بشر، مادی می‌باشد، اما در همین نگاه مادی نیز قواعد عقلی و علمی بسیاری را می‌شناسد که نه تنها قبول می‌کند، بلکه بر اساس آنها عمل می‌نماید، منتهی نوبت به حقایق و معارف که می‌رسد، دچار شک و شبهه می‌گردد(!؟) چرا که نمی‌خواهد افق نگاه خود را از حیات مادی بالاتر ببرد و همان قواعدی را که شناخته، به فراتر از ماده نیز تعمیم دهد!

الف - تطهیر: از جمله این قواعد، قانون "تطهیر" و یا تمیز و پاک کردن است. بشر به قوه عقل و با نور علم و به مدد تجربه، دریافته است که "آب" تمیز و پاک کننده است. اگر دست یا بدنش کثیف شد، آن را با آب تمیز می‌شوید تا تمیز و پاک شود. اگر آلودگی جرم نیز داشت، ابتدا آن جرم را با خاک، صابون یا مواد دیگر می‌زداید و سپس دوباره با شستشوی در آب، آثار کثیفی و مواد را با هم از خود دور می‌کند تا تمیز شود. اما، وقتی به او می‌گویند که "روح و قلب" تو نیز گناه کثیف و آلوده می‌شوند و اگر خودت را در آب اقیانوس بیکران رحمت الهی قرار دهی، تمیز و پاک می‌شود، با دیده تعجب و حتی ناباوری می‌نگرد!

ب- اتصال: از جمله این قواعد، قانون "اتصال" می‌باشد. فرض کنید که کشتی بزرگ، زیبا و عظیمی در اقیانوس حرکت می‌کند. قانون "اتصال" می‌گوید: هر چیزی که به این کشتی وصل شود، به همانجایی برده می‌شود که کاپیتان، کشتی عظیمش را بدان سو می‌برد. حال خواه آن چه به او وصل می‌شود، قایق تفریحی بسیار زیبا باشد - یا قایق شکسته - و یا حتی یک تکه چوب و تنه‌ی درخت.

همین قانون در یدک کش تریلی‌های بزرگ ... و هر حمل و نقلی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما اگر به انسان ظاهرین بگویند: «اگر در این طوفان بلایا و انحرافات، به کشتی امام حسین علیه السلام وصل شوی، نجات می‌یابی»؛ با دیده تردید می‌نگرد و می‌پرسد: مگر ممکن است یک تنه درخت مرده‌ای چون من، به این کشتی عظیم وصل شود و از آوارگی و پوسیدگی در امواج خروشان نجات یابد؟!»

ج - همجواری: از اصول و قواعد دیگری که بشر شناخته و در تمامی امورش از آن بهره می برد، «اصل همجواری» می باشد.

آدمی می داند که اگر خود را در معرض و مجاور نور و حرارت خورشید قرار دهد، هم خودش روشن و گرم می شود و هم محیط را می بیند و هم هر چه را بخواد در این نور یا حرارت، روشن و گرم می کند. به استفاده از قواعد «اصل همجواری» در تبلیغ معنویات، مادیات و حتی کالاها دقت کنید؛ چنان که برای تبلیغ یک چای که شاید اصلاً مرغوب نیز نباشد، یک ویلا و باغ زیبا را نشان می دهند که فرد متولی روی صندلی وسط باغ نشسته است و همسر جذابش نیز برایش یک فنجان چای می ریزد! این باغ، ویلا، تمول، تجمل و همسر زیبا و جذاب، همه مجاور با چای مورد نظر قرار گرفته است تا آن را مرغوب و مطلوب جلوه دهد. آدمی می داند که همجواری با انسان های با شخصیت، دانشمند، با اخلاق و سالم، در او اثر مثبت می گذارد و همجواری با انسان های بی شخصیت، بی هویت، بی اخلاق، بی ادب و بیمار (مادی یا معنوی)، در او اثر سوء می گذارد.

اما اگر به او بگویند: «با تفکر، تعقل، تلاوت قرآن کریم، نماز، دعا، دیدار علما و دانشمندان و حضور در محضر تعلیم آنان و زیارت نیکان و بزرگان، با آنان همجواری شو تا خودت بهره مند گردی»، ناباورانه می پرسد: «مگر چنین چیزی ممکن است؟!»

نکته: در معارف اسلامی، هیچ قاعده و اصلی وجود ندارد که مرتبه ی نازله ی آن در مصداق، بر زندگی مادی ما حاکم نباشد. فرقی نمی کند که موضوع "اصل علیت"، در مبحث "وجود" مورد استفاده قرار گیرد، یا برای گرم کردن یک ظرف آب. برای هر دو قواعد علت و معلول یکیست؛ و خداوند متعال اینگونه تعلیم می دهد و اتمام حجت می نماید. اگر کسی بگوید: من نمی دانستم و یا مسئله برام مبهم بود و باور نکردم، به او می گویند: تو که این قواعد را به خوبی می شناختی و در ساده ترین امورت، از آنها بهره می جستی، پس چطور شد نوبت که به بندگی، عبادت و "معارف الهی - اسلامی" رسید، در همه چیز شک و تردید نمودی؟!!

زیارت نیکان:

فضیلت زیارت امام سیدالشهداء امام حسین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام نیز دقیقاً مبتنی بر همین قواعد شناخته شده [مانند: تطهیر، همجواری و اتصال] می باشد.

آیات و روایات بسیاری در مورد پاک شدن (بخشوده شدن گناهان) وجود دارد. چنان که در کلام وحی تصریح نموده که اگر افراد گناهکاری که در حق خود ظلم کرده اند، در جوار مقام مکرمی چون رسول الله صلوات الله علیه و آله قرار گیرند، برای خودش استغفار نمایند و ایشان نیز برای او استغفار نمایند، یقیناً بخشوده خواهند شد.

« وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا » (النساء، ۶۴)

ترجمه: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

حتی اگر کسی به صورت جدی برای خودش آموزش بطلبد و توبه (بازگشت) نماید، کاملاً بخشوده می شود، چرا که به اقیانوس رحمت الهی وارد شده - به کشتی مغفرت الهی متصل شده و با مستغفرین و توبه کنندگان مجاور گردیده است. پس غافر و تواب بودن خداوند سبحان، در او اثر گذاشته و تجلی می نماید. منتهی باید به این کشتی وصل شود و برای خود وسیله بجوید، یعنی توسل.

در روایات تصریح شده که حتی اگر دو رکعت از نمازهای یومیه، مقبول بیفتد، گناهان بخشوده می شود - وقتی دو مؤمن با یک دیگر دست می دهند، گناهان شان مانند برگ درختان می ریزد و ...، اینها همه مبتنی بر همان قواعدی است که بیان گردید.

مگر می شود که اگر انسان برای خدا، در مناسک حج، در یک بیابان (منا) توقف نماید، و یا به دور خانه‌ای طواف کند، گناهانش آمرزیده شود، اما اگر به زیارت انسان کامل و امام الرحمة برود، گناهانش آمرزیده نگردد؟! تأثیر اتصال و همجواری با انسان کامل بیشتر است و یا با بیابان؟!

مفهوم عبادت و زیارت:

منتهی باید دقت نمود که عبادت، باید عبادت باشد و زیارت نیز باید زیارت باشد، یعنی تا حد امکان با معرفت و با اخلاص باشد، تا اثر بگذارد.

نه تلاوت قرآن مجید، خواندن سطوری چند با اصوات و الحان گوناگون است - نه اقامه‌ی نماز، خم و راست شدن و گفتن چند جمله است - و نه روزه رژیم غذایی است - و نه حج، چرخیدن به دور دیوار و پیاده‌روی بین صفا و مروه است ... و نه زیارت، سفر کردن و دیدن در، دیوار، منار، گنبد و ضریح می باشد.

● - بله، دیوار کعبه را دوست داریم، چون علامتی از علامات محبوب است - نماز را دوست داریم، چون صلاة و وصل شدن به محبوب است - صلوات را دوست داریم، چون وصل شدن به وسیله دعا، به محبوب است - در و دیوار و ضریح حرم را نیز دوست داریم، چون علامتی برای اتصال است. چنان که عکس، نامه یا اثر سایر محبوب‌های خود را نیز دوست داریم.

بنابراین، وقتی می‌فرماید: زیارت برادر دینی زیارت الله است، دیگر مقام و منزلت زیارت امامان علیهم السلام، روشن است. اگر زیارت الله، لقاء الله و اتصال به رحمت الهی، انسان را پاک نکند، دیگر چه چیزی پاک می‌کند؟!

برزخ و شفاعت:

در برزخ، محاکمه، حساب و کتاب و پاداش و عذاب در قبال ثواب و گناه نیست که "شفاعت" بخواید. در برزخ، زندگی با صورت برزخی اعمال‌مان در دنیا ادامه دارد. اگر کسی در دنیا با علم، قرآن و نماز که همه نور هستند، همجوار بود، در برزخ نیز با نور آنها می‌بیند و با صورت برزخی نماز و روزه و عبادات‌ها و مجاهدت‌هایش زندگی می‌کند - و اگر کسی در دنیا به انحراف رفت، آنجا نیز وارد ظلمات می‌شود و با صورت برزخی دروغ، غیبت، تهمت، تمامی، فسق، فجور و ظلم خودش زندگی می‌کند.

بنابراین، کسی که در دنیا به قرآن کریم، نماز و اهل بیت علیهم السلام، متصل شد و همجوار بود، در برزخ نیز همجواری ایجاد می‌شود - شفاعت، دوتایی بودن است. پس انسان در دنیا با هر چه جمع شود، در برزخ و قیامت نیز با همان جمع می‌شود.

حق الناس:

هر کاری، قواعد و حساب و کتاب خودش را دارد. اگر شما به کسی بگویید: من بدهی تو را بخشیدم، معنایش این نیست که بدهی او به افراد دیگر را نیز بخشیده‌اید؛ خیر، آنها را طلبکاران دیگر باید بخشند. بحث استغفار و توبه و بخشش الهی، حول محور «ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ - ظلم به خودشان» و «ظَلَمْتُ نَفْسِي - به خودم ظلم کردم» می‌باشد، نه ظلم به دیگران.

حق الناس، یعنی ضایع کردن حقوق دیگران - یعنی ظلم به دیگران. پس باید یا جبران و اصلاح شود و حقوق برگردانده شود و یا اخذ رضایت و حلیت گردد و راه دیگری ندارد. حال خواه ظلم به یک یا چند شخص باشد و خواه ظلم به یک جامعه. برای همین است که جبران ظلم‌های اجتماعی، که معمولاً و بیشتر دامنگیر مسئولان خاطی، خودگرا، قدرت‌گرا، تحمل‌گرا و ... می‌گردد، به این راحتی میسر نمی‌گردد.

● - البته لازم به ذکر است که خالق، مالک و رب همگان، خداوند سبحان است. پس اگر کسی حقیقتاً نزد حق تعالی استغفار و توبه نماید، قصد ادای حق الناس، جبران و اصلاح ظلم‌هایش را بنماید، خداوند متان در تحقق این امر نصرتش می‌نماید؛ یا توان و امکان جبران و اصلاح می‌دهد، یا به نوعی صاحب حق را راضی می‌کند که از حَقش می‌گذرد.

- - خداوند سبحان، "تَوَّاب" است، یعنی بسیار به بندگانی که باید روی رحمت و مغفرت خود را از آنان برگرداند، روی می‌کند و مکرر آنان را مورد رحمت، مغفرت و لطف واسعه‌ی خویش قرار می‌دهد. راه‌کارها برای ما محدود و بسته است، اما برای او که چنین نیست.
- نمونه‌های متفاوت و فراوانی از این رویکرد خداوند رحمان، در امکان جبران حق الناس و ظلم به دیگران دیده‌ایم که از جمله موارد بارز آن، بازگشت "حَرَّ" می‌باشد.
- او چون صادقانه و خالصانه استغفار و توبه کرد و با رجوع به حجت خدا، به سوی خدا بازگشت، خداوند متعال او را آمرزید، پس امام الرحمة نیز او را بخشید. این رحمت و نظر لطف به حدی بود که به فیض شهادت در رکاب ایشان نیز نایل گردید و همجوار با شهدای کربلا و ایشان شد.
- - همین قواعد و حالات برای ما نیز هست. پس وقتی به سوی خدا می‌رویم، برای خدا به سوی پیامبر و امامان صلوات الله علیه و آله می‌رویم، نزد ایشان از خداوند متعال، طلب آمرزش و مغفرت می‌کنیم، یقناً ایشان نیز برای ما استغفار می‌نمایند و ...، بخشوده و پاک می‌شویم. انشاء الله.
- - بنابراین، اگر کسی به زیارت رفت، السلام علیک یا ابا عبدالله گفت، اما ذره‌ای از نور «هَيْهَاتَ مِنَ الدَّلَّةِ» در وجودش روشن نشد و در بازگشت همان راه ذلت و ظلم به خود و دیگران را پیمود، او جز در و دیوار، زیارتی نکرده و چیزی ندیده است.



سیاسی- فروردین ۱۳۹۶

آیا تخصص اولویت دارد یا تعهد و تقوا؟! این موضوع با توجه به مسئله انتخابات نیز مطرح می شود. می گویند سعید جلیلی، اصلح و مناسب نیست، چون تخصص کافی ندارد، بله تقوا و تعهد دارد اما چون تخصص ندارد پس به فکر گزینه‌ی دیگری باشیم. بعد می گویند تخصص مهم تر است، حتی اگر آن شخص متخصص، یک لیبرال باشد، حتی اگر حسن روحانی باشد یا...!

- پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** ظاهراً واژه‌ی «لیبرال»، تطهیر و توجیه کننده‌ی «بی تقوایی» شده است! به جای «بی تقوا»، واژه‌ی "لیبرال" را به کار می‌برند، تا زشتی آن پوشانده شود و قشنگ و مدرن نیز به نظر آید!
- - بحث در اولویت "تقوا یا تخصص" در پذیرش مسئولیت یک مقوله است و نام آوردن از مصادیق (دکتر جلیلی - دکتر روحانی)، یک مقوله‌ی دیگری است و آنگاه که هر صفت را به یک شخص معینی نسبت داده و از دیگری سلب می‌کنند، معلوم است که قصد فقط "تبلیغ و ضد تبلیغ" می‌باشد و اصل سؤال به هیچ وجهی منظور و مورد بحث نمی‌باشد.
 - * - وقتی سخن از اشخاص (مصادیق) به میان می‌آید، باید راجع به خود آن افراد بحث نمود. به یکی نداشتن تخصص را نسبت دادند و به دیگری نداشتن تقوا را نسبت دادند و هر دو جای بحث دارد و باید اثبات شود!
 - * - فرض کنیم که در مورد یک طرف بگویند: مواضع، گفتارها، رفتارها، دروغ‌ها، سلوک و یا ... نشان دهنده‌ی بی تقوایی اش می‌باشد؛ اما تخصص نداشتن طرف دیگر چگونه به اثبات می‌رسد؟!
 - - به لحاظ تحصیلات، مگر آقایان جلیلی و روحانی، هر دو دارای مدرک دکترای می‌باشند؟! دکتر جلیلی، دکترای علوم سیاسی دارد که از دانشگاه امام صادق علیه السلام اخذ نموده است - دکتر روحانی نیز دکترای به نام "حقوق اساسی در شریعت اسلام" دارد که از دانشگاهی به نام «کلدونیان گلاسکو» که گویا در انگلیس است اخذ کرده است. البته ظاهراً نام ایشان در فهرست دانشجویان آن دانشگاه، ابتدا به نام «حسن فریدون» ثبت شده است که گویا نام اصلی ایشان بوده است و سپس در سال ۹۲ اصلاح شد.

دکتر جلیلی، به زبان‌های عربی و انگلیسی مسلط است و قاعدتاً دکتر روحانی نیز به واسطه تحصیل علوم دینی و نیز تحصیل در خارج از کشور، باید به هر دو زبان تسلط داشته باشد.

موضوع پایان‌نامه دکتر روحانی [شریعت (حقوق) اسلامی - انعطاف پذیری شریعت] بود که از اولین مباحث فقهی دروس حوزوی می‌باشد؛ و موضوع پایان‌نامه‌ی دکتر جلیلی «اندیشه سیاسی در قرآن - سیاست خارجی» بوده است.

● - به لحاظ سابقه تخصصی، روحانی عضو شورایی دفاع بود و جلیلی، دیده‌بان لشکر نصر خراسان بود و در عملیات کربلای ۵ مجروح شد و به خاطر عدم امکانات در داخل کشور، یک پای خود را از دست داد. روحانی، نماینده مجلس شد و جلیلی در وزارت امور خارجه فعالیت نمود و معاون اروپا و امریکا شد. روحانی نماینده مقام معظم رهبری، در شورای امنیت ملی شد - و جلیلی، دبیر شورای امنیت ملی شد و

تاریخچه‌ی بحث "تقوا یا تخصص":

تاریخچه‌ی این بحث بسیار قدیمی است و به ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌رسد، چرا که به اصطلاح روشنفکران، و در واقع ضد انقلاب‌ها، سعی داشتند به اذهان عمومی القا کنند که اگر چه روحانیون افراد بسیار با تقوا و بالتبع متعهد و دلسوزی به حال این ملت هستند، اما تخصصی در اداره کشور ندارند؛ و البته خودشان نیز هیچ سابقه و تخصصی نداشتند و تفاوت فقط در مدرک تحصیلی آنها بود - به نظر خودشان مدارج تحصیلات دانشگاهی، بیش از تحصیلات حوزوی بود! و البته بزرگانی چون: دکتر بهشتی، دکتر باهنر، دکتر مفتاح و ...، که همگی ترور و شهید شدند، هم از تحصیلات حوزوی و هم از تحصیلات دانشگاهی، تا سطوح بالای آن برخوردار بوده‌اند.

ذکر این مهم نیز لازم است که امثال آیت الله شهید مطهری، و یا آیات عظام شهید دستغیب، شهید مدنی، شهید صدوقی و ...، که آنها نیز ترور و شهید شده‌اند و یا سایر علما و آیاتی که در قید حیات هستند، به لحاظ علوم تخصصی، فوق دکترای حقوق، فلسفه، ادبیات، علوم سیاسی و سایر رشته‌های علوم انسانی می‌باشند. مدرک که نباید حتماً از یک دانشگاهی ولو گمنام، یا به نام امریکایی یا انگلیسی باشد!

● - بله، اگر موضوع مسئولیت، "فنی و تخصصی" باشد، مثل «وزارت بهداشت»، البته که وزیرش باید پزشک باشد؛ اما چه کسی می‌تواند بگوید که کدام تخصص برای ریاست جمهوری که رأس مدیریت اجرایی کشور است، بهتر می‌باشد؟! رؤسای جمهوری، صدراعظم‌ها و نخست‌وزیران امریکا و کشورهای اروپایی چه مدارک و تخصصی داشته و دارند؟!

●●● - سابقه‌ی رسمی در بحث جنجالی و ژورنالیستی و تبلیغاتی در مورد "تقوا و تعهد یا تخصص"، به دوران بنی صدر بر می‌گردد که چون مدرک تحصیلی‌اش بالاتر از شهید رجایی بود، سعی می‌کرد همگان و از جمله ایشان

را بی سواد، و خود را با سواد جلوه دهد! که دیدیم خودش پس از خیانت‌های گسترده به این کشور و ملت، با آرایش زنانه به فرانسه گریخت و رجایی عزیز رییس جمهور شد و بلافاصله [توسط متخصصین] ترور و شهید گردید.

تقوا یا تخصص؟

این دو موضوع، از یک سنخ و مقوله نیستند که با یک دیگر مقایسه شوند، چه رسد به این که جای یک دیگر را بگیرند. بدون تردید یک مهندس ساختمانی با تقوا، نمی‌تواند دست به عمل جراحی پزشکی بزند - و یک متخصص جراحی بی‌تقوا نیز نمی‌تواند یک ساختمان بسازد و در تخصص خودش نیز آن به سر بیماران می‌آورد که می‌بینیم!

● - تقوا، یک صفت، یک ملکه و یک کمال انسانی است که بالتبع وظیفه‌شناسی، تکلیف و تعهد در قبال مسئولیت را به همراه دارد - اما تخصص، یک تبحر علمی یا فنی می‌باشد و به خودی خود، هیچ تکلیف و تعهدی را در پی ندارد؛ و اگر متخصص، بی‌تقوا و بی‌تعهد باشد و به مسئولیت برسد، دقیقاً همان «دزد با چراغ» خواهد شد.

● - مگر رؤسای جمهوری مستکبر، ظالم، جنایتکار، فاسق و فاسد جهان، تخصص ندارند؟! مگر رؤسا، مدیران، کارشناسان و کارمندان سازمان‌های مخوفی چون سیا در امریکا - اینتلیجنت سرویس در انگلیس - کاگ ب در روسیه و نیز موساد در اسرائیل، تخصص ندارند؟! مگر سرمایه‌داران و بانکداران کلان - صاحبان رسانه‌های خبری، شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای، یا سایر شبکه‌های اجتماعی در فضای اینترنتی، که اذهان عمومی، اخلاق و تمامی ارتباطات را سازماندهی و کنترل می‌کنند، تخصص ندارند؟!!

● - مگر در همین جمهوری اسلامی ایران، آن دسته از مسئولانی که وابستگی آنها به سرویس‌های جاسوسی خارج از کشور افشا شده یا نشده، و یا آن دسته که رسماً وابسته نیستند، اما خودباخته‌ی غرب هستند، و یا آن دسته که برای خوش‌رقصی مقابل اربابان خارجی، حتی بدتر از دوره قاجاریه، امتیازات گوناگون دادند و یا در یک جنگ نیابتی، اقتصادی داخلی را به نفع آنان به نابودی کشانده یا می‌کشند، و یا آن دسته که هیچ کدام نیستند، اما هدفی جز قدرت و ثروت را دنبال نمی‌کنند، تخصص ندارند؟! پس اینها همه تخصص دارند، اما ایمان، تقوا، اخلاق و تعهد ندارند.

دامنه‌ی تقوا:

برخی گمان دارند که تقوا، یعنی رعایت حلال و حرام در خوردن و آشامیدن، محرم و نامحرم در روابط و نیز رعایت طهارت و اقامه نماز اول وقت و در نهایت نماز شب و تلاوت قرآن ... و خلاصه اینگونه رفتارهای شخصی! در حالی که اصلاً چنین نیست، چنان که اهل نماز و روزه و تلاوت قرآن امام‌گوش (خوارج یا کوفیان) داشتیم و هنوز هم داریم.

هر چند که اعتقادات و عمل، در یک دیگر تأثیر مستقیم دارند، اما دامنه‌ی تقوا بسیار وسیع‌تر از انجام این اعمال شخصی می‌باشد. تقوا که صرفاً فردی نیست، لذا تقوای سیاسی، اداری، تولیدی و ... نیز از شاخه‌های آن محسوب می‌گردد.

● - دامنه‌ی تقوا، آنقدر وسیع، پر اهمیت و تأثیر گذار در رشد است که خداوند متعال، صرف نظر از تخصص‌ها، و حتی نژادها و زبان‌ها، فرمود: «بزرگوارترین (رشد یافته‌ترین و مقرب‌ترین) شما نزد خداوند متعال، با تقواترین شماست - إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ / الحجرات، ۱۳»

● - بنابراین، "عقلانیت" که مستلزم علم، حکمت و "بصیرت" می‌باشد؛ اولین شاخصه‌ی تقواست. بسیاری هستند که علمی دارند، تخصصی هم دارند، اما "عقل" ندارند؛ بالتبع بصیر نیستند و مواضع حکیمانه‌ای در قبال دوست و دشمن و نیز اداره‌ی تحت مدیریت خود اتخاذ نمی‌نمایند. از این رو، در موضع مسئولیت، چه نسبت به خودشان، چه نسبت به جامعه‌ی کوچک‌تر مانند خانواده و چه نسبت به جامعه و مسئولیت بزرگ‌تر مثل اداره یک شرکت، یک شهر، یک سازمان ملی، یا یک کشور، حتماً شکست می‌خورند.

● - چرا خداوند علیم و حکیم در آیات قرآن کریم، و اهل عصمت علیهم السلام در بیانات نورانی و ژرف خود و بالتبع علما، دانشمندان و فقهای حکیم و باتقوایی چون مقام رهبری، این همه بر ضرورت "بصیرت" تأکید می‌کنند؟!

انتخابات پیش رو:

در انتخابات پیش رو - چه ریاست جمهوری و چه شوراهای شهر و روستا - مردم و به ویژه جوانان عزیز، باید به دور از جو سازی‌ها، عوامفریبی‌ها، وعده‌های توخالی، پُرهای پوشالی، جریان‌سازی‌های موجی و نمایشی، گرایش‌های نفسانی و ...؛ عقل، علم، آگاهی، شعور، تقوا، بصیرت و درایت خود را به نمایش بگذارند و اصلح (بهترین) را برگزینند.

● - برخی از نامزدها و سیاستگذاران تبلیغاتی آنها، چون تخصص دارند، ولی تقوا ندارند، برای عوامفریبی از هر راهی وارد می‌شوند! به آنان که تقید کمتری به دین و اخلاق دارند، می‌گویند: این نامزد موافق و حامی شماست - به آنها که ایمان و تقید بیشتری دارند، می‌گویند: این نامزد، اسلام را بهتر از همه شناخته است و اصلاً اسلام همین است که او می‌گوید - به آن دسته که خود را روشنفکر دانشگاهی قلمداد می‌کنند، می‌گویند: این نامزد فقط علوم آکادمیک و مدارک تحصیلی اهمیت می‌دهد و البته تخصص مهم است و نه تقوا و تعهد - به سرمایه‌دار می‌گویند: رشد اقتصادی بدون وابستگی و همسویی با منافع غرب ممکن نیست، بدون رانت و رشوه و بانکدای ربوی به دست نمی‌آید، و این نامزد به رغم ظاهرش، اینکاره است و ...!

● - اما، ضمن آن که ما از عقل، شعور برخورداریم و نباید اجازه دهیم که با این جوّ و جریان سازی ها و شعارها به شعورمان توهین کنند؛ و ضمن آن که باید از هر حیث بر مبنای تقوا عمل کنیم؛ و ضمن آن که از علم، آگاهی و تجربه‌ی گذشته نیز برخورداریم؛ و ضمن آن که باید به گذشته، حال و آینده با "بصیرت" نگاه کنیم؛ رهبری داریم که با اشراف و درایت کامل، شاخصه‌های "اصلاح" را برآیند تبیین می‌نماید، چنان که فرموده بود: به آنها که مرزهای بین خودی و ناخودی، دوست و دشمن و بیگانگان را کمرنگ می‌کنند - و یا - به آنها که از بیت المال برای تبلیغ خود هزینه می‌کنند - و یا - به آنان که به زندگی اشرافی و تجملی راغب هستند و ... رأی ندهید، و همین‌طور مکرر بیان داشتند که برخورداران از چه ویژگی‌هایی رأی بدهید و در نهایت به کسانی رأی دهید که امتیازات قبلی را داشته باشد، اما ضعف‌های او را نداشته باشد. (مضمون)

آگه کسی بخواد الان رییس جمهور بشه، آیا میتونه بدون هزینه میلیاردی و وصل بودن به جناحی خاص، و قول دادن‌هایی به بعضی‌ها و ... رییس جمهور بشه؟ اگر نمی‌تواند، چطور انتظار داشته باشیم یک رجایی دیگری رییس جمهور شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر شهید رجایی و آیت‌الله خامنه‌ای، بدون توسل به این ترفندها و هزینه‌های چند میلیاردی، نامزد انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران شدند و رأی آوردند، دیگران نیز می‌توانند چنین کنند.

سه رکن اساسی در هر انتخابی:

در انتخابی، چه انتخاب إله و معبود و دین [حق یا باطل] باشد، چه انتخاب رییس جمهور، نمایندگان مجالس یا شوراها [خدمتگزاران] باشد، و چه انتخاب همسر، شغل و حتی کالا باشد؛ سه رکن اساسی وجود دارد: که عبارتند از: یک - انتخاب شونده. دو - انتخاب کننده. سه - تبلیغ.

ضرورت تبلیغ و انواع آن:

خداوند سبحان که آشکارترین حقیقت عالم هستی می‌باشد، برای آگاهی بخشی و دعوت به حق‌گرایی، توسط انبیا، وحی و اولیایش "تبلیغ" می‌کند. شیاطین جن و انس نیز برای منحرف کردن مردم، تبلیغ می‌کنند. منتهی کیفیت تبلیغ هر کدام، فراخور شأن خودشان و در راستا و هم سنخ با هدف از تبلیغ‌شان می‌باشد.

● - نباید از نظر دور بداریم که "تبلیغ"، دامنه‌ی گسترده و شیوه‌های گوناگونی دارد که به طور کلی به دو دسته تبلیغات آشکار و علنی (صریح) - و تبلیغات پنهان (مستتر در مواضع، سیاست‌ها و عملکردها و ...) تقسیم می‌شوند که البته اثر نوع دوم، به مراتب بیشتر می‌باشد.

● - اگر دقت کرده باشید (به ویژه از چند ماه پیش)، سعی می‌شود به اذهان عمومی القا شود که اگر چه شاید از برخی نامزدها ناراضی باشیم، اما چاره‌ای نیست، حتماً باید به او رأی داد(!؟) به طرفدارانش می‌گویند: «از او حمایت کنید» - به مخالفانش می‌گویند: «بگذارید خودش وارث آثار نامطلوب و پیامدهای کارهایش باشد» - به قشر وسط (خاکستری) می‌گویند: چون رقیبان متحد نمی‌شوند، رأی نمی‌آورند، پس شما نیز به همو رأی دهید تا رأی شما نسوزد!» اینها همه تبلیغ است و البته با ضد تبلیغ علیه دیگران نیز تقویت می‌شود.

نامزد انتخاباتی (انتخاب شونده):

بی‌تردید هیچ نامزدی، بی‌هدف به میدان نمی‌آید، منتهی تفاوت در اهداف می‌باشد. در نظامات گوناگون، اهداف گوناگون اثرات مثبت و منفی متفاوتی بر کشور و جامعه دارند، اما در نظام جمهوری اسلامی ایران، هر هدفی به جز انجام وظیفه‌ی الهی در خدمت به کشور و مردم؛ آفت محسوب می‌شود. حال خواه هدف غلبه‌ی حزبی و جناحی باشد - خواه جنون و ارضای شهوت قدرت و ثروت باشد و یا خدایی ناکرده، خدمت به بیگانگان (چه عمدی و چه سهوی).

● - بنابراین، نامزدی که برای خدا و جهت خدمت به نظام اسلامی، کشور و مردم به میدان آمده، نه چند میلیارد هزینه می‌کند - نه خود را در رهن وعده‌ی به این و آن قرار می‌دهد - نه با شعارهای دروغ، عوامفریبی می‌کند و نه دست به ترفندهای نامشروع و غیر اخلاقی دیگر می‌زند [به قول معروف: به جهنم نذری نمی‌رود]؛ حال خواه مردم به او رأی بدهند یا ندهند. اگر مردم به او رأی بدهند، خودشان نفع خواهند برد و اگر رأی ندهند، خودشان ضرر خواهند نمود. چنان‌که همیشه شاهد منافع و ضررهای (گاه جبران ناپذیر) انتخاب‌های صحیح و غلط خود (در هر امری) بوده‌ایم.

● - اما نامزدی که برای اهداف دیگری [از منافع حزبی و گروهی گرفته، تا هوای نفس یا خدمت به بیگانگان - که نمونه‌ی بارزش بنی صدر می‌باشد] به میدان آید، برای رسیدن به قدرت، دست به هر کاری می‌زند! هم میلیاردها هزینه می‌کند - هم وعده می‌دهد - هم قدرت را بین رقبای همسو تقسیم کرده و به هر کدام سهمی می‌دهد - همه دروغ می‌گوید - هم به هر ترفندی، از جمله دروغ، شایعه، جوسازی، در تنگنا قرار دادن مردم و حتی انواع و اقسام فتنه‌ها و جنایت‌ها، متوسل می‌گردد.

انتخاب کننده (مردم):

در عین حال، انتخاب کنندگان (مردم)، حتی در انتخاب إله و معبود خود مجبور نیستند [چنان‌که برخی الله جلّ جلاله را انتخاب می‌کنند و برخی دیگر گاو و گوساله و طاغوت زمان را به الوهیت و ربوبیت و ولایت بر خود می‌گزینند]، چه رسد به انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان متفاوت.

● - مردم، در معرض تبلیغ‌ها و ضدتبلیغ‌های گوناگون و حتی متضادی قرار می‌گیرند، چرا که در نهایت، مشتری و خریدار آنها هستند. برخی به تناسب شعور، آگاهی، توجه، بصیرت و شخصیت‌شان، خریدار «حرف حق» هستند و برخی دیگر طرفدار «حرف مفت = لهو الحدیث»! حال کثرت با هر کدام باشد، همان‌ها غالب می‌شوند:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ »
(لقمان، ۶)

ترجمه: و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

● - اگر چه تبلیغات، چه در آگاهی و بصیرت بخشی و چه در نخوت و فریب، بسیار مؤثر است؛ اما وقتی هر دو وجود دارند، حرف آخر را اختیار و اراده مردم در «انتخاب» می‌زند.

● - مردم (چه در ایران و چه در هر کشوری که انتخابات دارد)، ثابت کرده‌اند که هزینه‌ها، وعده‌ها، شعارها، زد و بندها و ...؛ همه متناسب با علاقه و انفعال خودشان اثر دارند.

مگر رقبای فرد منتخب، تبلیغات نکرده‌اند و مگر هزینه نموده‌اند؟! مگر برخی از آنها با دسترسی به سرمایه‌های مادی و معنوی مردم، از بیت المال عمومی برای تبلیغات خود و ضد تبلیغ علیه رقبا، سوء استفاده نکرده‌اند؟! مگر وعده ندادند؟! مگر حزب و گروه و زد و بند نداشته‌اند ...؟! پس چرا رأی نیاوردند؟! بنابراین، هزینه‌های چند میلیاردی، زد و بندها، وابستگی‌های حزبی و جناحی و وعده‌ها و شعارهای عوام‌فریبانه، مردم را مجبور نمی‌کند. چنان که خداوند متعال در مورد ابلیس لعین و تمامی شیاطین جنّ و انس، فرمود: سلطه‌ی آنها بر کسانی است که خودشان ولایت آنان را قبول کرده و گردن می‌نهند! (التحل، ۹۹ و ۱۰۰)

نتیجه:

بنابراین، کسی که برای انجام تکلیف الهی، در خدمت به این نظام، کشور و مردم به صحنه می‌آید، لزومی به آلوده کردن خویش با توسل به این روش‌ها نمی‌بیند، اگر چه مردم به او رأی ندهند، چرا که شیفته‌ی خدمت است، نه تشنه‌ی قدرت و ثروت.

مردم نیز باید بدانند که با انتخاب خود، این و آن را به این کاخ و آن مجلس و شورا نمی‌فرستند، بلکه سرنوشت دنیا و آخرت خود و مملکت و ملت‌شان را رقم می‌زنند؛ لذا باید فارغ از جوّسازی‌های تبلیغی و ضد تبلیغی - رها از وابستگی‌های جناحی و جریان‌ی؛ با بصیرت انتخاب کنند تا شاهد رشد باشند.

شرکت در انتخابات یک تکلیف شرعی است. اما شناخت کاندیدای مورد نظر، یک ضرورت است. سؤال: آیا در انتخابات (شهر و روستا و ریاست جمهوری)، بواسطه عدم شناخت کاندیدای مورد نظر، تکلیف شرعی از انسان ساقط می‌شود یا خیر؟ لطفاً با ادله لازم و مستندات دینی و بدون حاشیه پاسخ دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اتفاقاً پاسخ در همان "حاشیه" است که شما فرمودید «بدون حاشیه پاسخ دهید!»! مطالبه ادله و مستندات دینی نیز همان حواشی هستند، وگرنه باید در یک کلمه پاسخ داد: «خیر، ساقط نمی‌شود».

- - شرکت در انتخابات، قبل از شرعی بودن، یک تکلیف عقلی می‌باشد، چنان که خود نیز در سؤال مطالبه‌ی «ادله‌ی لازم» را نموده‌اید. اقامه‌ی ادله در هر مقوله‌ای، برای شناخت و تصدیق عقل می‌باشد.
- - تکلیف شرع نیز [در اسلام عزیز]، دقیقاً منطبق با تکلیف عقل می‌باشد، وگرنه عقل آن را تصدیق نمی‌نماید.
- - از این رو، چه بسا افرادی باشند که متشرع و مقید به تکالیف شرعی نباشند، اما به خاطر حجت عقلی، در انتخابات شرکت می‌نمایند، چرا که برای خود ارزش قایلند و این رأی را حق خود می‌دانند.

شناخت نامزد انتخاباتی:

خودتان بیان نموده‌اید که «شناخت کاندیدای مورد نظر یک ضرورت است!»! حال حکم عقل و شرع چیست؟ آیا انسان باید به "ضرورت" عمل کند یا خیر؟! بدیهی است که اگر توجه و عمل ننماید، از یک امر ضروری غفلت کرده و از انجام آن سرباز زده است و به عواقبش دچار خواهد شد. پس حکم عقل و شرع این است که انسان به ضرورت عمل کند. زحمت بکشد و نامزد انتخاباتی را بشناسد و بر اساس شناخت انتخاب نماید.

رفع تکلیف:

عدم شناخت، ضرورتاً رفع تکلیف [عقلی و شرعی] نمی‌نماید. انسان وقتی وارد این عالم می‌شود، هیچ چیزی را نمی‌شناسد و نمی‌داند، آیا تکلیف از او ساقط می‌شود، یا باید سعی کند که شناخت و علم به دست آورد و بر اساس آن عمل نماید؟

این قاعده، هیچ اختصاصی به انتخابات سیاسی و اجتماعی ندارد، بلکه در تمامی امور شخصی و اجتماعی انسان نیز جاری و ساری می‌باشد.

آیا کسی می‌گوید: چون عرصه‌ی علوم گوناگون را نمی‌شناسم، پس هیچ رشته‌ای را انتخاب نمی‌کنم - چون چند و چون مشاغل را نمی‌شناسم، پس هیچ شغلی را انتخاب نمی‌کنم - چون فرد مناسب را برای ازدواج نمی‌شناسم، اصلاً ازدواج نمی‌کنم - چون خیابان‌ها را نمی‌شناسم، اصلاً از جایم حرکت نمی‌کنم و...؟!!

پس چرا باید گمان کنیم که چون نامزد انتخاباتی را نمی شناسیم، تکلیف ساقط می شود و می توانیم در انتخابات شرکت نکنیم؟! خیر، بلکه تکلیف به قوت خود باقیست و باید در هر موردی (به ویژه موارد ضروری)، زحمت بکشیم و بشناسیم و بر اساس شناخت و علم و با بصیرت تمام و هدفمند عمل نماییم.

انتخابات سیاسی و اجتماعی:

کسی می تواند برای عدم تلاش جهت شناخت، انتخاب و گزینش (رأی)، دلیل و توجیه مقبولی داشته باشد که نشناختن و انتخاب نکردن او، هیچ تأثیری در سرنوشت دنیوی و اخروی او و جامعه نداشته باشد. اما، وقتی چه بشناسد و انتخاب کند و چه نشناسد و شرکت و انتخاب نکند، مستقیم در تمامی شئون فردی و اجتماعی او اثر تعیین کننده دارد، چه دلیل، حجت و توجیهی برای کنار کشیدن و عدم مشارکت و نقش آفرینی و انتخاب دارد؟! این که فقط نوعی خودزنی می باشد!

اتخاذ مواضع سیاسی، اختیاری نمی باشد:

سخن از اختیار، آزادی (دموکراسی)، انتخاب و گزینش بسیار است؛ اما حقیقت آن است که هیچ کس را در اصل "اتخاذ مواضع سیاسی" گزینی نیست، بلکه فقط در انتخاب، اختیار و آزادی دارد. من اهل سیاست نیستم - از سیاست خوشم نمی آید و ...، فقط دورخ‌هایی جهت فریب و غفلت خود و دیگران می باشد. موافقت، یک موضع سیاسی است - مخالفت نیز یک موضع سیاسی است - بی طرفی نیز یک نوع موضع گیری سیاسی می باشد.

حضور در میدان، یک موضع سیاسی است - عدم حضور در میدان نیز یک موضع سیاسی است - حضور نا بنگام و یا دیر وقت نیز یک نوع موضع سیاسی است - بی توجهی به هر کدام نیز یک نوع موضع سیاسی می باشد.

بنابراین، "خودداری از حضور و مشارکت، به هر بهانه‌ای، از جمله عدم شناخت" نیز یک نوع موضع گیری، حضور منفی و مشارکت نامطلوب می باشد.

پس، حال که چنین است، باید از نعمت عقل، شعور، علم، بصیرت، اختیار، اراده و انتخابی که خداوند متعال به ما عطا نموده است، به نحو احسن بهره ببریم، تا رشد کنیم.

اقسام شناخت:

شناخت (به ویژه در شناخت افراد برای گزینش)، گاهی مستقیماً حاصل می گردد؛ یعنی یا انتخاب کننده، از قبل او را می شناخته و یا با تلاش اطلاعاتی راجع به او به دست می آورد. اما، گاهی نیز غیر مستقیم حاصل می شود، یعنی دیگرانی که اهل شناخت هستند، او را معرفی و تأیید می کنند.

این اصل نیز اختصاصی به انتخابات سیاسی ندارد، بلکه در تمامی شئون و امور چنین است. یا پزشک حاذق را می‌شناسید، یا به شما معرفی می‌کنند - یا فرد مناسب برای ازدواج را می‌شناسید و یا به شما معرفی می‌کنند - یا رشته تحصیلی و شغل مناسب را می‌شناسید، یا به شما معرفی می‌کنند - یا زیر مجموعه را برای خدمت می‌شناسید و یا به شما معرفی می‌کنند...، در امر فقه، مرجعیت و تقلید نیز چنین است، یا "اعلم" را می‌شناسید و یا باید از کسانی که اهل شناخت و تشخیص هستند پرسید.

شناخت نامزدهای انتخاباتی سیاسی و اجتماعی نیز مستثنی از این قاعده نمی‌باشد، یا خودتان می‌شناسید، یا باید به اهل شناختی که علیم، حکیم، سالم، متقی و بصیر هستند رجوع نمایید تا بهترین را انتخاب کنید.

● - بنابراین، نه تنها مشارکت در تقدیر سرنوشت سیاسی و اجتماعی، ضرورتی اجتناب ناپذیر است (عدم مشارکت نیز خودش نوعی موضع‌گیری و رأی می‌باشد)؛ بلکه شرکت در انتخابات و رأی به نامزد اصلح در هر انتخاباتی، واجب عقلی و شرعی می‌باشد، و همین وجوب است که ضرورت شناخت را ایجاب می‌نماید.



گوناگون - فروردین ۱۳۹۶

در بعضی از پیام‌های تسلیت برای کسانی که از دنیا رفته‌اند می‌گویند: «این مصیبت وارده را تسلیت می‌گوییم». آیا مرگی که حق است و همه باید دیر یا زود از این دنیا بروند، واقعا مصیبت است و گفتن این کلمه در پیام تسلیت اشکال ندارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا هر آن چه که "حق" باشد، مصیبت نیست؟! شهادت نیز حق است، نکیر و منکر، سؤال و جواب و عذاب قبر، برزخ و قیامت نیز حق هستند؛ آیا مصیبت نیستند؟! آیا نفع و ضرر مساوی است؟ آیا به دست آوردن و برخورداری، با از دست دادن و فقدان نعمت یکیست؟! آیا هر چه که "حق" باشد، خوشحالی یا ناراحتی ندارد؟! پس "شکر و صبر" چه معنایی دارند و کجا به کار می‌آیند؟!

● - اگر در حیات دنیوی، مرگ مصیبت نباشد، دیگر چه چیزی مصیبت قلمداد می‌گردد؟ بالاخره دارایی انسان "جان و اموال" اوست؛ پس اگر برای "جان" نگران نباشد، فقط باید با یک نگاه مادی گریانه، برای "اموال" ناراحت و مغموم گردد. به عنوان مثال: اگر زلزله خانه‌های یک شهر را تخریب کرد و یا ظالمی [چون امریکا، اسرائیل، سعودی و ...] شهری را بمباران نمود، همه ناراحت خانه‌های تخریب شده باشند، نه انسان‌های کشته شده! در حالی که خانه و شهر قابل بازسازی است، اما "جان" بازگشت ناپذیر می‌باشد.

● - در زیارت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله (روز شنبه)، نه تنها رحلت ایشان، بلکه قطع وحی نیز از بزرگترین مصیبت‌ها (أَعْظَمُ الْمَصِيبَةِ) بیان شده است. [وحی، اختصاص به آوردن کتاب و شریعت ندارد، چنان که احادیث قدسی نیز وارد شده است]:

«أَصْبَنَا بِكَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِنَا فَمَا أَعْظَمَ الْمَصِيبَةَ بِكَ حَيْثُ انْقَطَعَ عَنَّا الْوَحْيُ وَ حَيْثُ فَقَدْنَاكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

ترجمه: ای محبوب قلوب ما! به ما هم از جهت قطع شدن وحی از ما مصیبت وارد شد و هم از جهت از دست دادن شما، پس ما از خداییم و بازگشت مان به سوی اوست.

● - در زیارت عاشورا، شهادت حضرت امام حسین علیه السلام با بیان «لَقَدْ عَظَمَ مُصَابِي بِكَ - براستی بزرگ شد مصیبت تو بر من» یاد می شود.

آیا مردم بگویند: چون مرگ حق است، نه کشتن امام حسین علیه السلام "مصیبتی" برای انسان و جامعه‌ی اسلامی می باشد، و نه کسی محزون گردد و نه کسی همدردی نماید؟!

مصیبت:

مصیبت در لغت یعنی آن چه به انسان برخورد (اصابت) می کند و معمولاً در مورد اصابت ناخوشایندها به کار می رود.

آدمی مواجه با "اصابت" هایی می گردد که برای او خوشایند نیست [نه این که حق نیست] و بابت آن ناراحت، مغموم و حتی مضطرب می گردد.

وقتی همسر و پدری از دنیا می رود، مرگ حق است، اما همسر و فرزندان مغموم می شوند، در زندگی آنها خلل و ضایعه پیش می آید و اگر فرزندان در کودکی یتیم شوند که مصیبت بزرگتر خواهد بود.

آنگاه که امام معصوم علیه السلام، که پدر امت نیز می باشد به شهادت می رسد، امت یتیم می شوند، آیا ناراحت و مغموم نگردند؟! وقتی یاران آنها، علما و انسان های والامقام از دنیا می روند، ضایعه و کاستی ایجاد می گردد و گاه جبران ناپذیر می باشد، تا جایی که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می فرماید: «در اسلام رخنه ایجاد می شود»:

« وَ إِذَا مَاتَ الْعَالَمُ ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » (مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، النص، ص: ۱۳۴)

ترجمه: و آنگاه که عالمی (از علما و دانشمندان مسلمان)، بمیرد، در اسلام ثلمه (از دست دادن سرمایه، رخنه، حفره‌ای) ایجاد می شود که هیچ چیزی نمی تواند جای آن را پر کند.

[چقدر طول می کشد تا در جامعه‌ی اسلامی، بزرگانی چون: امام خمینی (ره)، یا علمایی چون آیات عظام شهید مدنی، شهید دستغیب، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید محمد باقر صدر ...] و یا مجاهدانی چون شهید رجایی، شهید دکتر چمران و یا دانشمندانی چون شهید دکتر احمدی روشن، دکتر شهریاری، علیمحمدی، قشقایی و رضایی و ... تربیت شوند؟!]

● - آیا به بهانه‌ی این حقیقت که «مرگ حق است»، مردم باید نسبت به از دست دادن سرمایه‌ها و دارایی‌های کلان خود و نیز هرگونه عاطفه‌ای، بی‌بصیرت، بی‌احساس و بی‌تفاوت باشند و این وقایع یا حوادث را "مصیبت" تلقی نکنند و به یک دیگر تسلیت نگویند؟!

● - خداوند سبحان، خود در قرآن کریم می‌فرماید که این ناخوشایندهایی که به انسان برخورد می‌کند، همه "مصیبت" است؛ منتهی مؤمن به سپر ایمان و تقوا مجهز می‌باشد و با اصابت مصیبت، خودش را نمی‌بازد، ایمان و تقوایش را سپر می‌کند، تا تیر مصیبت به خودش اصابت نکند و او را از پای درنیآورد. مؤمن ضمن غم، غصه، ناراحتی و حتی افسوس، می‌گوید: ما که از اینها نبودیم که با از دست دادنشان، خود را فانی ببینیم و ببازیم، بلکه ما از خداییم و بازگشت‌مان نیز به سوی اوست. پس در این مصیبت‌ها (بروز کاستی‌ها و آسیب‌ها) که همه امتحان ما در چگونگی برخورد و اتخاذ مواضع و ثبات قدم می‌باشد، استقامت (صبر) می‌کنیم، اگر چه مصیبت کربلا باشد.

جهان‌بینی، اخلاق، مرگ، شهادت و مصیبت در پنج آیه:

به این پنج آیه کریمه، که در عین کوتاهی بیانگر و آموزنده‌ی دیدگاه‌های نظری و اعتقادی و هم چنین مواضع و رفتارهای عملی می‌باشد، دقت کنیم و بارها و بارها بخوانیم.

سخن از ناملامتی‌ها، ناخوشنودی‌ها، گرفتاری‌ها، ضایعات و بالاخره مرگ (=مصیبت‌ها) می‌باشد. اول راه کار می‌دهد که چاره‌اش کمک گرفتن از "صبر و نماز" است - سپس در میان مرگ‌ها، به مقام شهدا اشاره دارد که والاترین درجه‌ی مرگ می‌باشد - سپس تصریح دارد که مصیبت‌ها حتماً رخ می‌دهد، چرا که آدمی با همین امور آزمایش می‌شود - سپس به جهان‌بینی و اخلاق (مواضع) مؤمن در مصائب اشاره دارد و در نهایت به درجه‌ی آنها و نتیجه‌ی اعتقادات، مواضع و عملکرد به حق‌شان تصریح می‌نماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ »

ترجمه: ای افرادی که ایمان آورده‌اید! از صبر (شکیبایی و استقامت) و نماز، کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است؛

« وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ »

ترجمه: و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویند! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید؛

« وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ »

ترجمه: و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم؛ و

شکیبایان (استقامت‌کنندگان) را مؤذنه ده؛

« الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

ترجمه: [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم.»؛

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

ترجمه: اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنها هستند هدایت‌یافتگان!

● - بنابراین، تمامی این حوادث و وقایع، در عین حال که حق هستند، "مصیبت" نیز هستند.

تسلیت:

تسلیت، یعنی القای آرامش و امید به رفع اندوه است که چه در گفتار و چه در عمل، با اظهار همدردی و ذکر (یادآوری) و دعای (آرزوی) خوب، به مصیبت‌زده منتقل می‌گردد.

بدیهی است که اصول این تسلی در اعتقادات و فرهنگ اسلامی، بر مبنای توصیه به "حق‌گرایی و استقامت در آن" «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» استوار می‌باشد.

حال آیا این روابط انسانی، عقلی، فطری، قلبی، عاطفی، اجتماعی و آن هم بر مبنای جهان‌بینی، اعتقادات و اخلاق صحیح و متعالی اسلامی، اشکال دارد، یا آن که برعکس، نه تنها لازم و ضروری می‌باشد، بلکه سبب رشد و کمال فرد و جامعه می‌گردد و ترکش اشکال دارد؟!

چگونه خودمان را بشناسیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

انسان، موجود صغیری با قد کمتر از دو متر و چند ده کیلو وزن، یا یک بُعدی نیست که شناخت آن به این راحتی میسر باشد، بلکه به بیان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، «عالمی در او پیچیده شده است». انسان، هم بدن مادی دارد، جرم، وزن، حجم، طول، عرض و ارتفاع دارد - هم رشد نباتی دارد - هم حیات حیوانی دارد و از قوای شهوت و غضب حیوانی برخوردار می‌باشد - هم روح ملکوتی دارد و از قوای شناخت عقلی و "حبّ و بغض" قلبی برخوردار می‌باشد. از یک سو محکوم "جبر" در تکوین است و از سوی دیگر در برخی امور، قدرت اختیار، اراده و انتخاب دارد.

استعدادهای انسان نیز گویی حدی ندارند؛ در سیر صعودی می‌تواند تا سطح خلیفة اللهی و مقام محمود بالا رود و در سیر نزولی می‌تواند حیوان، بلکه پست‌تر «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» گردد. نه ملائک می‌توانند حیات حیوانی داشته باشند، و نه گیاهان و حیوانات می‌توانند حیات ملکوتی یا انسانی داشته باشند، اما انسان می‌تواند حیات جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی (ملکوتی) داشته باشد.

انسان‌شناسی:

با توجه به این شاکله‌ی وجودی، شاید برخی بگویند: «بنابراین، انسان‌شناسی ممکن نیست و این موجود را در هیچ یک از ابعاد وجودی‌اش، نمی‌توان به طور کامل شناخت»، چنان‌که الکسیس کارل، کتابی تحت عنوان «انسان، موجود ناشناخته» نوشت.

این اظهار، از یک جهت، کاملاً صحیح می‌باشد و این را باید به آنان که گمان می‌کنند خودشان می‌توانند از سوی خودشان برای انسان هدف - راه و قانون تبیین کنند تفهیم نمود. مگر می‌شود برای موجودی که هنوز شناخته شده نیست، جهان‌بینی و ایدئولوژی تعریف و وضع نمود؟! بی‌تردید، انسان را [چه به لحاظ ظاهر و چه به لحاظ باطن] کسی نمی‌شناسد، به جز همان که او را خلق کرده است. پس اوست که می‌تواند او را در تکوین (خلقت) و تشریح (بایدها و نبایدها)، به سوی رشد و کمالش هدایت نماید؛ و اوست که به احوال بندگانش علیم، خبیر و بصیر می‌باشد.

خودشناسی:

در عین حال، از معجزات الهی این است که "خودشناسی"، برای همگان میسر شده است. شاید انسان در نگاه نخست بگوید: «با توجه به ابعاد چندگانه و نیز گستردگی و پیچیدگی هر کدام، انسان را نمی‌شود کاملاً شناخت، پس من نیز نمی‌توانم خودم را بشناسم، اگر چه در تمامی علوم تجربی یا انسانی، فوق متخصص باشم!» اما چنین نیست، بلکه انسان به راحتی می‌تواند خودش را بشناسد. چرا که منظور از این شناخت، شناخت اجزای بدن و نحوه تشکیل و کارکرد آنها - یا روان، یا روح، یا قوانین تکوینی و ... نمی‌باشد، بلکه "شناخت وضعیت و جایگاه خویش" می‌باشد، و هر کسی خودش به چگونگی وضعیت خود آگاه است، هر کسی خودش به موضع‌گیری‌ها (اخلاق) خود آگاه است و خوب و بد خود را به خوبی می‌شناسد، اگر چه در مقام توجیه، خود و دیگران را فریب دهد و برای ضعف‌هایش معذوراتی بیان دارد! چنان‌که فرمود:

«بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرُهُ» (القیامة، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است * هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد! (در توجیه مواضع نادرست خود، عذرهایی را به خود و دیگران القا کند).

منشأ این شناخت:

منشأ این "خودشناسی"، مطالعات تخصصی در حکمت و فلسفه، علوم تجربی، حقوق، روانشناسی و ... نیست، بلکه یک امر تکوینی است و خداوند "خوب و بد" هر کسی را به خودش الهام می‌کند؛ چنان‌که تمامی حقایق، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را در "وحی" بیان می‌نماید.

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا » (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: و سوگند به نفس (جان آدمی) و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش (خیر و شرش) را به آن (نفس و جان آدمی) الهام نمود.

علل و موانع شناخت:

ممکن است برای هر ذهنی این سؤال پیش آید که "پس چرا نه تنها من خودم را نمی‌شناسم، بلکه بسیاری از افراد، خود را نمی‌شناسند؟"

* - پاسخ بسیار روشن است: «غفلت و بی‌توجهی».

انسان تا متوجه چیزی و موضوعی نشود، نه تنها آن را نمی‌شناسد، بلکه به طور کلی از آن غافل می‌گردد؛ حال خواه موضوع این توجه "خداوند سبحان" باشد، و خواه این که خوراکی را جهت پخت، روی آتش و حرارت قرار داده باشد.

کسی که به نعمت توجه ندارد، آن را ضایع می‌کند! و در حالی که خود را نیازمند می‌بیند و فغانش برآمده است، نعمت را زیرپای خود لِه می‌کند! حال خواه "نعمت ولایت" باشد، یا نعمت تن سالم، یا نعمت هوای پاک، یا نعمت برخورداری از امکانات متعدد مادی و معنوی.

● - بنابراین، توجه و بصیرت، سبب اصلی شناخت و غفلت و بی‌توجهی، سبب اصلی عدم شناخت می‌باشند. اگر آدمی به خدا توجه کند، او را می‌شناسد - اگر به نعمت توجه کند، آن را می‌شناسد و اگر به خودش توجه کند، خودش را می‌شناسد.

● - اقسام "ذکر"، از ذکر خداوند سبحان گرفته، تا قرآن کریم که ذکر است، تا ولایت که ذکر است، تا نماز که ذکر و برای ذکر است، تا ذکر نعمات و نیز تذکر به نفس، همه به خاطر "یادآوری" و جلوگیری از غفلت می‌باشد.

میزان سنجش:

ممکن است این سؤال برای ذهن ایجاد شود که "حالا من به خودم توجه می‌کنم، اما چگونه بشناسم؟ از کجا بدانم که باید چه باشم، چه می‌توانم باشم و حالا چه هستم؟"

بی‌تردید برای هر سنجشی، باید "میزان" متناسبی وجود داشته باشد. طول یک شیء را نمی‌توان با ترازو به دست آورد، چنان که وزن آن با متر کردن به دست نمی‌آید، چنان که رنگ آن، با لمس کردن تشخیص داده نمی‌شود. برای دیدن خود، باید مقابل آینه قرار گرفت و با دقت نگاه کرد.

جهل، آنگاه که با علم سنجش شود، شناخته می‌شود - بدی، آنگاه که با خوبی سنجیده شود، قابل شناخت است - و باطل، در مقابل حق شناخته می‌شود و زشتی، در سنجش با زیبایی.

خداوند متعال برای شناخت، تمیز و سنجش، یک حجت درونی قرار داد به نام "عقل"، و یک حجت بیرونی قرار داد به نام "رسول" که دریافت و ابلاغ کننده‌ی وحی می‌باشد، و یک الگوی کامل، به عنوان میزان برای سنجش و اصلاح.

بنابراین، هر کسی می‌تواند تمامی مواضع، اخلاقیات، اعتقادات، خوشایندها و ناخوشایندها و بالتبع عملکردهایش را از راه سنجش با "عقل و وحی" و با نگاه کردن به "میزان حق"، به خوبی بشناسد؛ و اگر به تمامی اینها بی‌توجه و نسبت به آنها غفلت نماید، نه تنها هیچ‌گاه خودش را نخواهد شناخت، بلکه به طور کلی فراموش خواهد کرد. وضعیت انسان غافل، مانند دانش‌آموز یا دانش‌پژوهی می‌ماند که هدفش کسب علم است و برای تحصیل علم از خانه خارج شده تا به مدرسه، دانشگاه یا حوزه برود، اما در مسیر، مشغول دیدن و پتین‌ها، مردم و بازی می‌شود و به طور کلی خودش و هدفش را فراموش می‌نماید - یا مسافری که در مسیر، شیفته‌ی مناظر شده و با متوقف شدن، مقصد و مسافر بودن خودش را فراموش می‌نماید و بدین ترتیب، از مسیر و پوسته‌ی حقیقی خود خارج (فاسق) می‌گردد. لذا فرمود:

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ » (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقاند.

نتیجه:

بنابراین، در خودشناسی، باید اول متوجه هستی و کمال محض «الله جلّ جلاله» شد، که اول، آخر، مبدأ، غایت، إله، معبود و محبوب اوست و بازگشت به سوی اوست - بعد باید "چه و چگونه باید بود"، یا کمال انسانی را به عنوان "میزان"، در عقل و وحی شناخت و سپس خود را با آن شاخصه‌ها، صفات و اوزان سنجید. برای خودشناسی و خودسازی، هم آینه لازم است، هم قصد اصلاح، رفع نواقص و زیباسازی.

چرا برخی از اعمال و رفتارها و ... زیبا و مطلوب هستند؟ و برخی دیگر زشت و ناپسند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این سؤال را در عرصه‌های گوناگونی چون "حکمت، فلسفه و حقوق"، یا حتی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتارشناسی و ... می‌توان مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

اگر چه به اصطلاح فیلسوفان در فلسفه‌های امروزی غرب، سعی دارند القا کنند که همه چیز اعتباری و نسبی است و هیچ حق و باطل، یا زشتی و زیبایی و بد و خوبی وجود ندارد! اما این شعارهای غیر منطقی، هیچ‌کدام

جنبه‌ی عقلی، علمی، فلسفی، حقوقی و ... ندارند، بلکه همه برای عوامفریبی در توجیه ظلم توسط نظام سلطه می‌باشد، اگر چه در غالب بحث فلسفی، جامعه‌شناسی، رفتارشناسی و ... مطرح گردند!

انسان و عشق به هستی:

انسان، عاشق هستی می‌باشد و از نیستی متنفر است. ریشه این عشق، فطری است، چرا که هستی محض خداوند متعال است و انسان را عقلاً و فطرتاً عاشق خود آفریده است [اگر چه برخی در مقام مصداق هستی، بدل زند].

**** -** بنابراین، آدمی هر آن چه را که هستی ببیند، زیبا می‌بیند و هر آن چه را نقص و نیستی بداند، زشت قلمداد می‌نماید. زشتی، نبودن زیبایی است - چنان که جهل، نبودن علم است - یا فقر، نبودن ثروت و ضعف، نبودن قوت و قدرت است.

انسان و عشق به کمال:

انسان، کمال شناس و عاشق کمال آفریده شده است. این شناخت و عشق، که مبدأ انگیزه و موتور حرکت انسان می‌باشد، در هر مقوله و امری، از کل تا جزء، یا مادی و معنوی جریان دارد. همان‌گونه که شناخت، محبت و عشق به خداوند سبحان، که هستی و کمال محض است، سبب تلاش انسان به سوی رشد و تعالی خودش جهت تقرب به او می‌گردد، شناخت دنیا (علوم تجربی و ...) و محبت و علاقه به زندگی دنیوی نیز سبب تمامی تحرکات درست و غلط انسان در این عالم، جهت رسیدن به محبوب‌ها و خواسته‌های دنیوی‌اش می‌گردد. حتی کسی که مرتکب عمل زشت و خلافی می‌شود، آن را برای خود منفعت و کمالی فرض کرده است و به خاطر دوست داشتن آن کمال فرضی، در جهت ارتکاب خلاف اقدام می‌کند.

« إِنَّ هَؤُلَاءِ لَیُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا » (الأنسان، ۲۷)

ترجمه: آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می‌کنند!

**** -** بنابراین، آدمی، هر آن چه را که کمال بداند و یا فرض کند (اگر چه خطا)، آن را زیبا می‌بیند و هر آن چه را که ضعف و نقص (مقابل کمال) یا مانع رسیدن به آن شود را "زشت" می‌بیند.

انسان و هدف:

هیچ موجودی بدون حکمت و هدف آفریده نشده است و تمامی موجودات به سوی هدف خود روان هستند. این حرکت کلی، تکوینی و خارج از اختیار می‌باشد، مانند حرکت زمین و آسمان‌ها و تمامی مخلوقات در خلقت - اما در موجوداتی که کم و بیش اختیاری دارند، با اراده و انتخاب صورت می‌گیرد.

یک حیوان درنده، شکارش را با اراده انتخاب می‌کند و هدفش نیز سیر کردن خودش و یا نسلش (کره، طوله، جوجه و ...) برای بقا می‌باشد، اگر چه منشأ اراده و اختیار او، همان غریزه‌ی حیوانی می‌باشد.

در این میان، انسان، از اختیار و اراده‌ی فوق‌العاده‌ای نسبت به تمامی موجودات برخوردار می‌باشد، لذا ضمن حرکت اجباری به سوی هدف تکوینی؛ هدفگذاری‌ها و انتخاب‌های اختیاری و ارادی دیگری نیز دارد.

****** - بنابراین، آدمی، اهداف غایی و مقطعی را بر می‌گزیند و به سوی رسیدن به آن اهدافش حرکت می‌کند. بی‌تردید، انتخاب و اتخاذ این اهداف، بر اساس همان عشق به هستی و کمال صورت می‌پذیرد (اگر چه در مصداق خطا کند)؛ لذا اهدافش (چه خدا باشد و چه دنیا) را زیبا می‌بیند - هر آن چه سبب موفقیت او در رسیدن به هدفش باشد را نیز زیبا می‌بیند و هر آن چه مغایر، مزاحم و مانع باشد را "زشت" قلمداد می‌نماید.

انسان و اخلاق:

به موضعی که انسان نسبت به هدف غایی و اهداف مقطعی خود و هر چیزی می‌گیرد، "اخلاق" می‌گویند. اخلاق موضع‌گیری است. چه در موضوعی چون توحید و شرک، و چه در موضوعات جزئی‌تر و کوچک‌تر. چنان که موضع‌گیری انسان، در مقابل یک نظام سیاسی (حق یا باطل - عادل یا ظالم)، اخلاق سیاسی اوست و موضع‌گیری انسان در مقابل یک جرعه آب (حرام باشد یا حلال) نیز موضع‌گیری (اخلاق) اوست. لذا پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند که من برای مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام. یعنی برای شناخت اهداف زیبا و موضع‌گیری نظری یا عملی زیبا در برابر آنها.

****** - بنابراین، انسان بر اساس عقل، علم و وحی، مواضع و اخلاق و بالتبع رفتار و عمل را نیز به «زیبا و زشت» تقسیم کند.

انسان و خیر و شر:

همین محبت و عشق به کمال و هستی، سبب می‌گردد تا آدمی بین "خیر و شر"، تفاوت، تضاد و تفکیک قایل شود. آن چه به او کمال و هستی (منفعت) می‌بخشد را "خیر" و زیبا بداند و آن چه سبب اخذ کمال و هستی (چه مادی و چه معنوی) از او می‌گردد و یا مانع رسیدنش به کمال بالاتر می‌گردد را "شر" و زشت بداند.

****** - بنابراین، چون هستی زیباست و نیستی ظلمت است و انسان هستی را دوست دارد؛ اهداف، نیت، مقاصد و اعمال خیر را "زیبا" می‌بیند و شر را زشت می‌بیند.

انسان و حقوق:

از آنجا که هستی "حق" است و انسان نیز به حق آفریده شده و عاشق هستی و کمال است، حق و بالتبع حقوق را نیز دوست دارد و آن را "زیبا" می‌بیند و در مقابل، هر چه با حق مغایرت داشته باشد (باطل، ظلم، کار غیر حکیمانه و ...)، را "ناپسند و زشت" محسوب می‌نماید.

● - یک جنایتکار، متجاوز، سارق و چپاولگر نیز مدعی می‌شود «آن چه می‌کنم، حق من است!» و اگر به حقوق حقیقی یا حتی آن چه به ناحق، حق خود دانسته، تعرضی شود، بر نمی‌تابد؛ چرا که "حق‌گرایی"، فطری می‌باشد.

آیا نظامات فرعونی در اعصار گذشته، و یا نظامات سلطه در عصر حاضر، هر آن چه می‌کنند را حق خود نمی‌دانند؟! آیا حاضرند آن چه را که در کنوانسیون‌ها و یا تعهدات بین‌المللی بر دیگران دیکته می‌کنند، خودشان نیز بپذیرند و عمل کنند - آیا به دیگران حق می‌دهند که اموال آنان را بلوکه کرده و یا چپاول کنند و یا تحریم اقتصادی را تحمیل کنند و یا به خاک و سرمایه‌های مادی و معنوی آنان تعرض کنند؟! یا می‌گویند: «من حق دارم، اما شما حق ندارید»!؟

** - بنابراین، چون انسان فطرتاً "حق‌گرا" آفریده شده است، "حقوق" را دوست دارد و گرایشش به قانونمندی و عدالت نیز به خاطر همین است که ضوابط و شرایط برای رسیدن به حقوقش فراهم و مساعد گردد. لذا آن چه حق باشد را "زیبا" و آن چه در مقابل حق (باطل و ظلم) باشد را "زشت" می‌داند و می‌بیند.

انسان و عقل و علم، در تشخیص زیبا و زشت:

اگر انسان در فطرت و سرشت خود، عاشق هستی، کمال، زیبایی و حقوق می‌باشد؛ حال سؤال این است که حقیقت هستی، کمال و حق چیست؟ حقوق چگونه وضع، تبیین و شناخته می‌شوند؟! یا به مفهومی دیگر: "زیبا" کدام است و "زشت" کدام است!؟

عقل - اولین ابزار شناخت انسان، همان عقل اوست که از علوم و ملاک‌های اولیه‌ای که اصطلاحاً به آن «بدیهیات اولیه عقلی» گفته می‌شود، برخوردار می‌باشد. به عنوان مثال: عقل، قاعده‌ی علیت را می‌پذیرد و تناقض را نمی‌پذیرد.

** - بنابراین، اگر موضوعی و امری به "حق" بود، آن را می‌پذیرد و اگر "باطل" بود، آن را نمی‌پذیرد و تأیید نمی‌کند. چنان که قلب نیز هستی و زیبایی را فهم کرده و دوست دارد و نیستی و زشتی را نیز درک می‌کند و آن را دوست ندارد.

عقل و قلب، در اصل ساختار خود، خطا نمی‌کنند. به همین دلیل در احادیث به عقل، "حجت درونی" گفته شده است. لذا تمامی خطاها، به خاطر ضایع، محجوب و محبوس شدن عقل و قلب، به خاطر سلطه‌ی نفس حیوانی بر مملکت وجود می‌باشد.

علم - اما عقل، به نور علم می‌بیند - خواه علوم حضوری، خواه علوم حصولی، خواه علوم مادی و تجربی و خواه علوم معنوی و یا حتی علوم غیبی و وحی ... - که ابزار حصول علم نیز "سمع و بصر" می‌باشد.

به عنوان مثال: به حسب مادی و ظاهری، اگر کسی کور باشد و نبیند، تشخیص نمی دهد که کدام رنگ برای این شیء مناسب تر و زیباتر است - و اگر گوش کر باشد و نشنود، تشخیص نمی دهد که کدام کلام، صوت یا نوا، زیباتر می باشد؟ چشم و گوش باطن نیز همین طور عمل می کنند.

وحی - اما انسان نمی تواند تمام عالم هستی و وجود خودش را مطالعه علمی نماید و کمال و نقص - خیر و شر - منفعت و ضرر و زشتی و زیباییها را بشناسد و بر اساس آن برای تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی خودش و دیگران، حق و حقوق تعریف نماید.

حق و حقوق، باید منطبق با حقیقت انسان و جهان باشد، نه منطبق با مصوبات و یا در نهایت رأی اکثریتی که ممکن است چند روز یا چند سال دیگر تغییر کند و یا در جامعه کوچک و بزرگی، اکثریت به چیزی رأی دهند و در جامعه دیگری به مغایر آن!

**** -** از این رو، خداوند متعال، نقص علم بشر و ناتوانی او در حصول تمامی علوم را، با علم "وحی" جبران نموده است. با وحی به او یاد می دهد که چه کند تا "عقل، قلب، سمع و بصر" او، درست کار کند و ناکارآمد نگردد، و سپس حقایق عالم هستی را به گونه ای که با سمع و بصر اخذ کردند - با عقل تصدیق شوند - با قلب فهم شود و ... به او تعلیم می دهد؛ تا کمال و نقص - حق و باطل و زیبایی و زشتی و را بشناسد و چه باید کردها و نکردها (حقوق) را برایش وضع و تبیین می کند، تا در عمل نیز خیر و شر - منفعت و ضرر - و زیبایی و زشتی را به هم در نیامیزد.

آیا قبول دارید که صدا و سیما، بیش از حد به بازیگران بها میدهد! و آیا اگر همین بازیگرها بعدا به شبکه های ضدانقلاب پیوندند برای مردمی که از شون الگو ساختند اثرات بدی نداره؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

سعی کنیم - به ویژه در مقام مطالعه، بررسی، تحلیل و نقد - موضوعات را به هم مخلوط نکنیم. زیادی بها دادن به بازیگران در صدا و سیما - احتمال پیوستن به شبکه های انقلاب - و الگوسازی مردم، سه مقوله ای مستقل از هم می باشند؛ چرا که اگر هر کدام از گزینه ها نباشد، سایر گزینه ها به صورت مستقل قابل بحث، بررسی و نقد می باشند.

بها دادن زیاده به بازیگران در صدا و سیما:

اگر چه هنرهای نمایشی، یکی از کارآمدترین و مؤثرترین ابزار آموزشی، فرهنگی و تبلیغات مثبت یا منفی می باشند، اما باید اذعان داشت که توجه رسانه‌ی ملی (صدا و سیما) به این عرصه، بسیار بیش از حد، غیر ضروری و بالتبع غیر مفید می باشد.

تقریباً می شود اذعان داشت: "شبی نیست که در یک یا چند شبکه‌ی سیما"، یک برنامه‌ی تخصصی در مورد فیلم، فیلم سازی، کارگردانی، بازیگری، صدا، دوبلاژ و ... پخش نگردد! و این در حالی است که نه عموم مردم ما قصد ورود به عرصه‌ی فیلم سازی، بازیگری و خوانندگی دارند، نه این همه به این بحث‌های تخصصی نیاز دارند و نه برایشان مفید است.

● - ضمن حفظ احترام برای تمامی هنرمندان و از جمله بازیگران هنرمند، باید اذعان داشت که بازیگر، همانگونه که از نامش پیداست، فقط بازیگر است؛ یعنی از استعداد ایفای نقش در قالب شخصیت‌های گوناگون و طبق آن چه کارگردان می خواهد، برخوردار می باشد و البته این خود هنر بسیار قابل توجهی می باشد. اما برای بازیگر، بازی در نقش مثبت یا منفی یکسان است، می تواند نقش یک شخصیت مثبت دینی، علمی، سیاسی و مردمی را ایفا نماید، چنان که می تواند نقش یک شخصیت منفی را ایفا نماید. می تواند بخندد و بخنداند و یا بگرید و بگریاند، بدون آن که خودش خوشحال یا مغموم باشد.

● - اما شاهدیم که متأسفانه حضور آنان در برنامه‌های گوناگون رسانه‌ی ملی، نه تنها زیادی است، بلکه از حد بازیگری یا کارگردانی نیز تجاوز نموده و گاه در مقام یک نظریه پرداز [تئورسین / ایدئولوگ] و آن هم در هر زمینه‌ای با آنان برخورد می شود (!؟)

● - مجریان در رسانه‌ی ملی و در برنامه‌های گوناگون، سؤالاتی از بازیگران می کنند که مربوط به احوال شخصی آنان است! پس سؤال و پاسخش، برای همان فرهنگ سازی و الگوسازی می باشد؛ وگرنه برای مردم چه فرقی می کند که فلان بازیگر زن یا مرد، در دوران کودکی شلوغ بوده یا نبوده - چه زمانی و با کی ازدواج کرده - متارکه کرده یا نه - چند بار ازدواج کرده - قبل از ازدواج، عاشق دیگری بوده یا نه - در خانه چکار می کند و ...؟! ...

● - باید اذعان داشت که اگر چه کمیّت و کیفیت این برنامه‌ها و آن هم به این حد، حاکی از غفلت مسئولین صدا و سیما در رده‌های گوناگون می باشد، اما تهیه کنندگان، کارگردانان و مجریان، خوب می دانند که چه می کنند و کار کاملاً هدفدار، سازماندهی و برنامه‌ریزی شده می باشد!

الگوسازی برای مردم:

اگر چه حکومت‌ها، دولت‌ها، دستگاه‌های ذریبط، مسئولین و نقش‌آفرینان، همگی در فرهنگ‌سازی و الگوسازی برای مردم مکلف، مؤثر و مسئولند (مورد سؤال هستند)، اما در نهایت، اتخاذ الگو جهت تبعیت و شکل‌گیری، بر عهده‌ی خود مردم می‌باشد.

دعوت به عقلانیت، تفکر، تقوا، تعهد و انسان شدن، با الگوهای برتر و حقیقی، همیشه در جوامع وجود دارد، چنان‌که دعوت به نفسانیت، بی‌فکری، بی‌قیدی و بی‌تعهدی، با الگوهای کاذبش نیز همیشه در جوامع وجود دارد و انتخاب با تک تک آحاد بشر می‌باشد.

در جامعه‌ای که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، به عنوان انسان کامل، برخوردار از عصمت، علم و حکمت الهی و الگوی اخلاق، ایمان، تقوا و عمل وجود دارد، ابوسفیان، ابوجهل و ابوهلب نیز وجود دارند - در جامعه‌ای که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام وجود دارد، معاویه هم وجود دارد - در جامعه‌ای که حسینیان وجود فعال دارند، یزیدیان نیز وجود دارند - در یک جامعه‌ی فرهیخته، آدم‌های گنگ و لاابالی نیز وجود دارند و...؛ و در این میان، انتخاب رهبر، الگو و امام با خود مردم می‌باشد.

پیوستن به شبکه‌های ضد انقلاب:

پیوستن به شبکه‌های ضد انقلاب و یا حتی دولت‌های بیگانه، اختصاصی به بازیگران ندارد که به خاطر «احتمال پیوستن آنها»، از مطرح کردن آنان [به حد منطقی] پرهیز شود.

اگر تاریخ همین انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران را مرور نمایم، شاهد خواهیم بود که پیوستن مستقیم، به شکل کارگزاری سازمانی و حتی فرار و پناهندگی به دولت‌های بیگانه و دشمن، در میان روحانیون، سیاستمداران، وزراء و مسئولین، اساتید، ورزشکاران و...، کمتر از کارگردانان و بازیگران نبوده است.

نکته:

باید توجه داشت که کمترین ضرر و ضربه‌ی این خودباختگان و بی‌هویت‌های ضد دین، ضد مملکت و ضد فرهنگ و منافع مردم، وقتی است که آشکارا به شبکه‌های معاند می‌پیوندند و یا به تبعیت دولت‌های بیگانه درآمد و از آنجا به خصومت‌شان ادامه می‌دهند؛ و همیشه بیشترین ضرر از ناحیه کسانی است که منافقانه در دستگاه‌ها نفوذ می‌کنند؛ مخاصمانه مسئولت می‌پذیرند؛ و زیرکانه فساد فکری، اخلاقی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... را منتشر می‌نمایند.

● - ما از حضور بنی صدر، مهاجرانی و امثال آنها ضربه خوردیم، نه از فرار و پیوستن آشکارشان به دشمنان؛ و این واقعیت هم چنان ادامه دارد.

مقام معظم رهبری:

« اولویت بسیار مهم کشور، فرهنگ است. فرهنگ از ادبیات و هنر تا سبک زندگی تا فرهنگ عمومی تا اخلاق تا رفتار اجتماعی، شامل همه‌ی اینها است؛ ما در این زمینه‌ها تکلیف داریم، مسئولیت داریم؛ دستگاه‌های فرهنگی ما واقعاً مسئولیت دارند در این زمینه. فرض بفرمایید حالا فیلم، تئاتر، سینما؛ خوب اگر مراقبت نباشد [چه می‌شود]!

بنده طرف‌دار جزم‌اندیشی و فشار و اختناق در این زمینه‌ها نیستم، می‌دانید، من اعتقاد راسخ دارم به آزاداندیشی؛ منتها آزاداندیشی غیر از ولنگاری است، غیر از اجازه دادن به دشمن است که از دالان آزاداندیشی و آزادعملی بخواهد ضربه بزند به [کشور]. « (۱۳۹۵/۶/۳)

از کودکی به ما آموخته‌اند که بخشش کار خوبی است، ببخشید تا خدا ببخشد و ...؛ حال اگر حق ما باشد، اگر این بخشش سختی به دنبال داشته باشد، اگر دفاع از خود لازم باشد و ... چه؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- ابتدا باید معنای صحیح واژگان را دانست؛ و سپس باید از مخلوط شدن مفاهیم و مصداق آنها در ذهن (خلط مبحث) ممانعت نمود و سپس باید حدود و ثغور و موارد مصداقی هر کدام را مورد توجه قرار داد.
- - فرق است میان، «بخشش - کظم غیظ و دفاع»، مضافاً بر این که هر کدام را باید در جایگاه خود به کار برد. بدیهی است که اگر کسی هنگام ضرورت دفاع در مقابل تهاجم، به خیال خودش کظم غیظ کند، ترحم نماید، ببخشد و ...، با بی‌بصیرتی تمام، بلاهت را به اوج رسانده است و جان و مالش مورد تعرض قرار می‌گیرد؛ چنان که اگر کسی رحمت و بخشش را در جایی که روا و عمل صالح است و تأثیرات مثبت دارد، کنار بگذارد؛ کرامت انسانی را کنار گذاشته است.
 - - توصیه‌های اخلاقی و رفتاری در اسلام، خشک، تک‌بُعدی و غیر قابل انعطاف نیستند، چرا که انسان تک‌بُعدی آفریده نشده و در ضمن به او عقل و عاطفه نیز عطا شده است و به نور علم وحی نیز می‌بیند. پس، از او عمل حکیمانه و عمل صالح خواسته شده است، حال خواه این عمل مقاوت و مقابله باشد - یا تنبیه و مجازات - یا دفاع - و یا رحمت و بخشش.
 - - همان خدایی که فرمود من ارحم الراحمین هستم و رحمت من سبقت دارد؛ فرمود: غضب نیز می‌نمایم و مجازات سخت هم می‌دهم. در سوره حمد و هر نمازی دو بار از او می‌خواهیم که ما از کسانی که به آنان غضب نمودی قرار مده!

همان خداوند سبحانی که "تواب" است، یعنی بسیار نظر لطف و کرمش را به بندگان گناه کارش نیز بر می گردند و از بندگان نیز خواسته که تائب و تواب باشند، یعنی بسیار پس از روی گردانی، بازگردند، فرموده که بسیاری را نیز نمی بخشم. و پیامبرش فرمود اگر حتی تو برای آنان هفتادبار استغفار کنی، فایده ای ندارد و نمی بخشم. بنابراین، همان خداوند رحمانی که این همه توصیه بر گذشت، بخشش، حلم، کظم غیظ و عفو نموده است، در جایش به استقامت، مقاومت، برخورد شدید، غیض، دشمنی، مجازات، قصاص و تنبیه امر نموده است.

آیاتی چون: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» - محمد [صلوات الله علیه و آله] فرستاده الله است و کسانی که با هستند نسبت به کفار شدید و بین خود رحمت آور می باشند... / الفتح، ۲۹» که موضع رحمت و نیز شدت را بیان نموده است، و یا «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ - وَبِئْسَ الْمَصِيرُ - وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است / التوبة، ۷۳» که حاکی از سخت گیری خداوند رحمان بر منافق جماعت و امر به سخت گیری علیه آنان می باشد، همه مبین تک بُعدی نبودن، تفاوت مواضع و مصادیق، انعطاف ها و... در انسان و اسلام می باشد.

بخشش یا غضب و ...:

انسان باید مظهر اسماء الله باشد، این اسمای کمالیه، باید در او ظهور و بروز داشته باشند، تا او نیز رشد نموده و به کمال برسد. آینه باید منعکس کننده ی نور باشد نه ظلمت، تا خودش نیز روشن باشد.

بنابراین، اگر به انسان امر نمود که عقل به کار بیاندازد، برای "حکیم" شدن است که حکیم اسم خداست - اگر فرمود: متقی باش، چون خود "اهل التقوی" می باشد و متقی اسم اوست - اگر فرمود: علم کسب کن، چون او "علیم" است - اگر فرمود: زیبایی را دوست داشته باش و به زیبایی خودت توجه کن، چون خودش "جمیل" است - اگر فرمود: به لحاظ ظاهر و نیز باطن، تمیز و طاهر باشد، چون "طاهر" اسم خداست - اگر فرمود: نادیده بگیر و بخشش، چون خود ستار و غفار است - اگر فرمود شدت به خرج بده، سخت بگیر، نبخش و مکافات کند، چون تمامی این صفات، تجلی اسمای اوست...؛ و خلاصه کمالی نیست، مگر آن که اسم، نشانه و آیتی از الله جلاله باشد. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى».

بنابراین، انسان نیز هم رحمت و بخشش دارد، هم غضب و شدت دارد، هم رحمت دارد و هم غضب دارد...، منتهی چون عقل دارد و حکیم است و تربیت اسلامی نیز تربیت شده است، تشخیص می دهد که هر کدام از این ویژگی ها را در کدام مواضع باید ظهور و بروز دهد که هم خودش رشد کند و هم جامعه.

تربیت نفس:

خداوند متعال، ربّ العالمین است، پس دوست دارد که بنده‌اش، با استفاده‌ی بهینه از قوا و امکاناتی که به او داده، مربی باشد و تربیت کند، تا اسم رب نیز در او تجلی یابد.

این تربیت، ابتدا متوجه «خویشتن» است، یعنی همان تربیت نفس و سپس متوجه اطرافیان و جوامع کوچک و بزرگ.

فرض کنید: پدر یا مادری، که تربیت (مربی‌گری) فرزندان را بر عهده دارند، آنجا که باید توجه کنند، غفلت کنند - آنجایی که باید نادیده بگیرند، به رو آورند - آنجا که باید ببخشند، سخت‌گیری کنند و آنجا که باید سخت‌گیری کنند، لبخند زده و تشویق کنند و پاداش نیز بدهند یا دست کم کف بزنند و ...؛ وضعیت این کودک، با این تربیت به هم ریخته و معکوس، درآینده چگونه خواهد شد.

همین طور است "تربیت نفس" توسط خود انسانی که مربی اوست و باید به امر رب العالمین مربی‌گری کند تا تربیت صحیحی را اعمال نماید. حال اگر صفات رحمت یا غضب و یا ستاری و غفاری را تعطیل کند و یا ویژگی‌هایی چون کراهت، غیض و مقابله و ایستادگی‌اش به کار نیاید، نفس او فلج می‌شود، و یا اگر معکوس عمل نماید، نفس او "مجنون" می‌شود و کار غیر حکمیانه و غیر صالح انجام می‌دهد.

حق به جانبی و دفاع:

«حق» - اگر کسی "محق" بود، یعنی در مواجهه با موضع یا عمل مخالفی، حق با او بود، دیگر "گذشت و بخشش" معنا، مفهوم و مصداقی ندارد. از چه چیزی می‌خواهد گذشت کند و یا آن را به طرف مقابل ببخشد؟! حق خودش را؟! خب اگر "حق" دیگری را رعایت نکند که ظالم است و این بار طرف مقابل حق دارد که او را ببخشد یا نبخشد.

پس، بخشش برای همان مواردی می‌باشد که "حق" به جانب فرد است، وقتی حق با اوست، می‌تواند ببخشد یا نبخشد. پس اگر به درستی و به جا و برای خدا بخشید، رحمانیت خدا در او تجلی می‌یابد و خودش به کمال بیشتری می‌رسد و اگر نبخشید، به شرطی که از عصبیت، تنگ‌نظری، حقد، کینه و ... نباشد، بلکه بر اساس حکمت و ضرورت و برای خدا نبخشد نیز عمل صالح است و موجب کمال او می‌گردد. (تربیت اجتماعی نیز همین‌طور است).

"دفاع" - مقوله دفاع، امر جداگانه‌ای است. دفاع هم حق است و هم باید حتماً رخ دهد. انسان عاقل، همان‌طور که برای حفاظت از سلامتی بدنش، در مقابل هجوم آفت‌ها دفاع می‌کند، از تمامی حقوق فردی و اجتماعی خود در مقابل تهاجم‌ها نیز باید دفاع کند، وگرنه تسلیم، خوار، ذلیل و هلاک می‌گردد. لذا فرمود خداوند متعال، خودش مدافع است و از بندگان مؤمنش دفاع می‌کند:

« إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ » (الحج، ۳۸)

ترجمه: خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند؛ خداوند هیچ خیانت‌کارِ ناسپاسی را دوست ندارد!

نتیجه:

اسلام، تجلی علم و حکمت و راه هدایت الهی می‌باشد؛ بنابراین سطحی نیست، پس ما نیز نباید سطحی‌نگر باشیم - تک بُعدی و خشک نیست، پس ما نیز نباید تک بُعدی و خشک و انعطاف ناپذیر باشیم - عالمانه و حکیمانه است، پس تمامی مواضع و رفتارهای ما نیز باید عالمانه و حکیمانه باشد - عادلانه است، [عدل، یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خودش]؛ پس ما نیز باید عادل باشیم و در ذهن خلط مبحث نکنیم و در عمل اهل التقاط نباشیم، هر کاری را با هدف و برنامه‌ی درست، با حکمت و بصیرت تمام، در زمان و موضع خودش انجام دهیم.

در خصوص نقش اعداد در اجابت شدن دعا و ذکر، راهنمایی فرمائید. در فضای مجازی، اذکار و اعدادی را برای حوایج درج می‌کنند. آیا خداوند متعال، به این اعداد می‌نگرد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی فضای مجازی، جایگزین هر منبع معتبری [قرآن، حدیث، مفاتیح، عقل، شعور، منطق و ...] شد و هر آن چه کسی در آن درج نمود، مانند یک قاعده‌ی عقلی و علمی و یا "وحی مُنزل" مقبول افتاد، همین مشکلات پیش می‌آید و در چنین فضا و شرایطی، یا ناباوری و شک و شبهه نسبت به همه چیز دست می‌دهد و یا عوامی و زودباوری (افراط و تفریط).

الف - خداوند متعال فرمود: مرا بخوانید و از من بخواهید، تا استجابت کنم شما را. بنابراین آن چه که از بنده‌اش انتظار دارد، همان تنها سبب رشد، تعالی و تقرب اوست؛ و آن چیزی نیست مگر «ایمان و اخلاص در عبادت». چنان که فرمود:

« هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (غافر، ۶۵)

ترجمه: اوست [همان] زنده‌ی (حقیقی) که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی‌آلایش گردانیده‌اید بخوانید. سپاس [ها همه] ویژه خدا پروردگار جهانیان است.

ب - کسی نمی‌داند که حضرت یونس علیه السلام، هنگامی که در آن ظلمات مُهلک محبوس شد و فهمید که این درس و تذکری برای اوست، ذکر مشهور به «ذکر یونیس» [وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ] را یک بار عرض نمود، یا چند بار، یا

۴۰۰ بار؟ اما به یقین درک کرد که حقیقت چیست؟ مشکلتش از چه بوده؟ راه خلاصی کدام است؟ و از چه کسی باید بخواهد و چگونه؟!

از این رو، با ایمان و علم یقینی، و با اخلاص تمام، ابتدا به وحدانیت حق تعالی اقرار نمود «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» - سپس به منزله دانستن او (سبحان) اذعان نمود «سُبْحَانَكَ»، و سپس به خطای خودش اعتراف نمود «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و لابد فهمیده بود که خطایش کجای کار بوده است [اگر چه ترک اولی بوده باشد].

● - حال اگر کسی صد شب و هر شب ۴۰۰ بار این ذکر را بگوید، اما متوجه وحدانیت حق تعالی، به ویژه در الوهیت او نباشد و دائم مشغول بندگی إله‌های دروغین - از هوای نفس خودش گرفته تا دیگران - باشد، خداوند متعال را نیز منزله و سبحان از شرک و خطا نداند و حتی گاه به خدای سبحان ایراد بگیرد و یا او را در گناه و مشکل خویش مقصر قلمداد نماید - و از روی جهل و تکبر، خود را بری از خطا و ظلم به خود و دیگران بداند و ...؛ چه فایده و نتیجه‌ای را انتظار می‌برد؟!

● - وقتی، هر نمازی نماز نیست و فرمود: - چه بسا بسیاری از روی عادت نماز می‌خوانند (امام صادق علیه السلام) - و اگر هزاران رکعت هم بخواند، نتیجه‌ای جز ضرر نمی‌دهد - وقتی هر قرآن خواندنی، تلاوت قرآن کریم نیست و همین قرآن مجید، برای ظالمین جز افزودن بر خسران‌شان نتیجه‌ای ندارد «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»؛ دیگر از اذکار و اوراد و تکرار عددی آنها چه انتظاری می‌رود؟!

● - مگر همان‌گونه که درباره کفار فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» - پس وای بر کسانی که کافر شده‌اند / الذاریات، ۶۰، نفرمود:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرْءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (الماعون، ۴ تا ۷) **ترجمه:** پس وای بر نمازگزارانی (که) * در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند * همان کسانی که ریا می‌کنند * و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می‌نمایند (با بخل یا ... مانع از برخورداری آنان می‌گردند).

عقل عملی:

عقل انسان، منشعب به "عقل نظری و عقل عملی" می‌باشد. عقل نظری متکفل شناخت‌های علمی اوست و عقل عملی، متکفل انگیزه و ایمان اوست که منجر به عمل می‌گردد (برگرفته از دروس آیت الله جوادی آملی). وقتی "عقل عملی" در کسی تعطیل شد، عقل نظری نیز به کارش نمی‌آید. مانند کسی که چشم دارد و می‌بیند، اما فلج است و نمی‌تواند راه برود - یا کسی که خوب و بد، خیر و شر را تشخیص می‌دهد، اما انگیزه، ایمان، همت و عزمی برای انتخاب خیر ندارد.

- - بسیاری از ما در "عقل نظری" موحد هستیم، می دانیم و علم داریم که خدایی جز او نیست و نمی تواند باشد، پس هیچ کس قادر و قابل به ربوبیت و الوهیت نیست به جز او، پس باید فقط او را خواند و از او خواست؛ اما در عمل، بسیاری از ما مشرک هستیم. چون عقل عملی تعطیل و یا دست کم معلول و بیمار شده است.
- - چنین کسی، در عین حال که قرآن کریم را تلاوت می کند و در خاتمه نیز «صدق الله العلی العظیم» می گوید، اعمالش هیچ انطباقی با قرآن مجید ندارد - در عین حال که شبانه روز دهها رکعت نماز واجب و مستحبی می خواند و در آن «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می گوید، در عمل چشم مرحمت به دست دیگران و حتی به کفار و مشرکین دارد و

- - گاهی همینها به ذکر مشغول می شوند و از همان ذکر خودشان انتظار فرج دارند و نه از خداوند مَنان، و گاه حتی در درون احساس تفاوت، برجستگی و تکبر نیز می کنند که نماز شب خوانده اند و یا چله نشینی کرده و شبی چهارصد بار ذکر یونیسه علیه السلام و یا ... گفته اند! همین گمانها و حالات، خودش آفت همان نماز، قرآن و ذکر می شود؛ لذا نه تنها نتیجه نمی دهد، چه بسا نتیجه معکوس نیز بدهد. مگر خوارج در گذشته و یا وهابیت و داعش در زمان حال، قرآن و نماز و روزه و ... نداشته و ندارند؟!

اعداد:

- در عین حال، نباید حکمت و خواص اعداد را در تکراری که معصوم علیه السلام به آن امر یا توصیه نموده اند، منکر شد. چرا که آنان به اذن الله، به کائنات، آثار و حالات و نیازهای انسان و اثرات، علم لدنی دارند.
- - اگر در نقشه ی گنجی بیان شده باشد که ده قدم مستقیم برو، سپس رو به جانب راست کن و پنج قدم در آن جهت برو؛ و جوینده بگوید: پانزده قدم مستقیم بروم چه می شود؟ پاسخ روشن است، به او می گویند: "به محل گنج نمی رسی و به آن دسترسی نخواهی یافت". چنان که اگر کسی اصلاً حرکت نکند، و یا این مسیر را طبق نقشه همین طوری [نوعی بازی] برود و خودش هم نداند که دنبال چه می رود، و یا وقت رسیدن تلاشی برای بیرون آوردن گنج ننماید، به هیچ نتیجه ای نخواهد رسید.
- - تکرار، برای گوشزد کردن و متوجه نمودن "نفس" می باشد، چرا که گوینده، همان «انسان» است. نماز نیز تکرار است، قرآن کریم را نیز هر چقدر تلاوت نمایید، تکرار است، اما در هر تکراری، خواص و آثار بیشتری مترتب می گردد؛ پس اگر تکرار، توجه آورد و توجه اخلاص را به همراه درآورد، شرایط اثر و استجابت فراهم شده است.
- - تکرار عددی یک ذکر، گاهی از منظر عام است، مثل این که شخصی «دائم الذکر» باشد و در هر فرصتی، ذکر را مداومت و تکرار نماید. الله بگوید، یا رب یا رب بگوید، یا صلوات بفرستد و یا استغفار نماید و ... ، در هر حال اگر توجه داشته باشد، اثر می گیرد.

● - تکرار عددی یک ذکر، گاهی مترتب بر عدد آن ذکر (به ابجد) می باشد و در صورت توجه و اخلاص، آثار خودش را دارد؛ چرا که اسماء الله نیز همه تجلی علم و حکمت خداست و در عین خاص بودن مفاهیم، جامعیت علمی و انطباق با اسرار موجود در عالم هستی دارد. از وجود شخص گرفته تا کائنات.

عوام نباشیم:

* - چرا اگر به کسی بگویند: خود را عادت بده که روزی ده یا دست کم دو آیه از قرآن کریم را تلاوت کنی و در آن اندیشه و تدبر کنی - یا خود را عادت بده که در روز ده صفحه کتاب مفید بخوانی - یا خود را عادت بده به مراقبه و محاسبه ...، توجهی ندارد، اما اگر بگویند: اگر روزی یا شبی فلان تعداد، فلان ذکر را بگو تا چنین و چنان شود، با جدیت، مسرور و با شتاب به آن مبادرت می نماید؟! آیا یکی از عواملش، راحت طلبی و تنبلی نیست؟ بالاخره تکرار لفظ از تفکر، اندیشه، تدبر، برنامه ریزی و تلاش خیلی راحت تر است!

* - آیا یکی از عوامل اصلی اش عوامی نیست، که بالاخره منجر به خرافه گرایی می شود؟!

* - دقت کرده اید که برخی، وقتی در فضای مجازی می خوانند که فلان حدیث یا دعا و ... سندیت ندارد، چه خوشحال روی آن مانور می دهند، اما متقابلاً به نشر و عمل به اذکار و نسخه های من درآوردی در فضای مجازی، مبادرت می ورزند؟! اینها با خدا و اسلام و عبادت کاری ندارند، بلکه مشغول بازی هستند و این بازی، گریبان خودشان را خواهد گرفت.

نتیجه:

بنابراین، با توجه به نکات فوق، اگر عدد بیان شده جهت مداومت در یک ذکر، از معصوم علیه السلام و یا اهل علم و تقوا، فضیلت و شهود باشد، عمل به آن انشاء الله صواب (کار درست) است و ثواب (پاداش) دارد، منتهی به شرطی که اولاً دعا و ذکر خالصانه باشد، ثانیاً همان دعا، ذکر و عدد حجاب نگردد، ثالثاً اندیشه ها، گرایشات و اعمال دیگر، آفت و حبط کننده ی آنها نگردد.



حقوقی و احکام-فروردین ۱۳۹۶

آیا فکر کردن به گناه خودش گناه محسوب می‌شود؟ چون عده‌ای هستند که به گناه فکر می‌کنند، ولی آن را عملی نمی‌کنند، و عده‌ای هم هستند که به گناه فکر می‌کنند و آخرسر نیز گرفتار آن گناه می‌شوند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

از یک سو باید بین خیال و تصور و سپس فکر و اندیشه تفاوت قائل شد - از سویی دیگر باید بین تفکر و نیت یا اراده تفاوت قایل شد - و از سویی دیگر رابطه بین اراده و عمل را دانست. هم چنین باید ضمن تعریف "گناه"، هم به گستره و عمق عقوبت و عذاب، هم به ضرر و زیان حاصله توجه نمود و هم به عذاب‌های دیگر به هنگام مرگ، برزخ و قیامت توجه نمود. لذا گناه را گناه در قالب اخلاقی تعریف می‌کنند و گاه فقهی.

الف - ممکن است که در تخیل و تصور ذهنی انسان، صورتی بگذرد که فقط وقوع آن گناه می‌باشد، در اینجا گفته می‌شود که صرف این تصور، می‌تواند گناه نباشد.

ب - در عین حال حتی برخی از تصورات نیز گناه است، مثل این که کسی در ذهن خود نوامیس دیگران را تصور کند و در خیال خود [العیاذ بالله] با او زنا نماید! یا هم چنین بسیاری از سوء ظن‌ها، که در قرآن مجید تصریح شده که گناه (اثم) می‌باشند.

ج - اما "فکر گناه" این است که انسان اندیشه و تدبیر نماید که چگونه مرتکب این گناه شود؟ البته که این تفکرات نیز گناه است.

د - اما "اراده"ی گناه، یا همان قصد و نیت، امر دیگری است و مستقلاً "گناه" محسوب می‌گردد؛ چرا که اصل بر اراده است، چه انسان در مقام عمل، به انجام اراده‌ی خود موفق شود و چه موفق نشود.

بنابراین، تصریح شده که "نیت گناه" خودش گناه است، اما اگر فرمود که این مرحله را خدا می‌بخشد، یعنی اگر منصرف شد (توبه کرد) و برای انجام نیتش اراده نمود و به آن اقدام ننمود، این "نیت گناه" را خدا می‌بخشد.

د/ ۱- ممکن است آدمی، پس از تخیل و تصور و سپس اندیشه و تدبیر، اراده کند که کار خیری انجام دهد، اما پیش آمدها و یا مشکلات محاسبه نشده، مانع از انجام آن گردند - و یا اراده‌ی کار شرّ و گناه نماید، اما به هزاران دلیل موفق به انجام آن نگردد. مانند دزدی که هنگام بالا رفتن از دیوار خانه مردم، دستگیر می‌شود - یا جنایتکاری که قصد و اراده‌ی جهانشواری دارد، اما هوشیاری، بصیرت و مقاومت مردم، مانع از رسیدن او به اهدافش می‌گردد.

پس "اراده" مؤثر است، به حساب می‌آید و پاداش یا کیفر دارد.

د/ ۲- از این رو، خداوند متعال ضمن تصریح بر پاداش یا عقوبت‌های دنیوی و اخروی در سزای ارتکاب فعل ثواب یا گناه، فرمود که "بهشت جای کسانی است که اراده‌ی گناه نمی‌کنند - اراده‌ی برتری، سلطه و فساد و تباهی نمی‌کنند":

« تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (القصص، ۸۳)

ترجمه: (آری)، این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

گناه:

اگر خودمان اندیشه کنیم که اساساً «گناه» یعنی چه؟ به بسیاری از پاسخ‌ها و مصادیق گناه پی بریم. برخی گمان می‌کنند که گناه فقط یعنی «عملی که خداوند متعال در قیامت، بابت آن کیفر می‌دهد و عذاب می‌نماید»! و بر اساس همین گمان، خیال می‌کنند که اگر خداوند رحمان به کاری کیفر نداد، یعنی انجام آن نه تنها گناه نیست، بلکه مجاز نیز می‌باشد؛ لذا به آثار و عواقبش فکر نمی‌کنند!

● - اما چنین نیست. مگر هر چه را که خداوند متعال بر ما بیخشد، معنایش این نیست که گناه نیست؟! بالاخره درجه‌ای از گناه است که او می‌بخشد؛ اگر گناه نبود که بخشش موضوعیت نداشت و در قبالش پاداش نیز می‌داد.

● - "گناه - معصیت"، یعنی "عصیان در برابر امر خداوند سبحان و سوق به سمت سخط او" - یعنی انحراف از صراط مستقیم و خروج از پوسته و بستر انسانیت (فسق).

● - این خروج و عصیان، گاهی در وادی ذهن (خیال و تصور) رخ می‌دهد و گاهی در عرصه‌ی فکر (اندیشه و تدبیر) و گاهی به مرحله‌ی "اراده" (عزم، نیت، تصمیم، قصد) می‌رسد و سپس اقدام عملی صورت می‌پذیرد. امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

«لَا تَنْظُرُوا إِلَى صَغِيرِ الذَّنْبِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى مَنْ اجْتَرَأْتُمْ» (کنز الفؤاد ج ۱، ص ۵۵)

ترجمه: به کوچکی گناه نگاه نکنید بلکه به چیزی [نافرمانی خدا] که بر آن جرات یافته‌اید بنگرید.

محبت و غفلت:

آدمی، همیشه متوجه محبوب دل خویش است و با یاد (ذکر) محبوب خویش همراه می‌باشد و در نهایت نیز به سوی محبوبش می‌رود و البته با محبوبش محشور می‌گردد و در کنار محبوب جای می‌گیرد. حال خواه محبوب غایبی او خداوند متعال باشد و در راستای محبت او، آن چه را او دوست می‌دارد، دوست بدارد - و خواه محبوب غایبی او هوای نفس و امیال خودش و دیگران باشد و بالتبع اشخاص، اشیاء و افعال دیگری که در راستای آن قرار گرفته‌اند را دوست بدارد.

بنابراین، "گناه" در هر مرحله‌ای از «خیال، تصور، تفکر، عزم، اراده و عمل»؛ حاکی از جایگزینی محبوب کاذب، توجه به آن و غفلت از یاد (ذکر) پروردگار عالم و ارحم الراحمین می‌باشد.

نتیجه فراموشی و غفلت:

نتیجه‌ی این فراموشی و غفلت از یاد خدا و روز موعود، به هر مقداری که باشد، "خود فراموشی" است، چرا که انسان با هدف و محبوبش تعریف می‌شود و رنگ (صبغه‌ی) او را به خود می‌گیرد. پس اگر از یاد خداوند سبحان غافل شد و اهداف و محبوب‌های کاذب را جایگزین نمود، حقیقت وجودی خودش را فراموش می‌کند و از پوسته و مسیر حقیقی خود خارج (فاسق) می‌گردد. لذا فرمود:

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسق‌اند.

اشتغال ذهنی:

در هر حال آدمی تا وقتی زنده هست و زندگی می‌کند، ذهنش لحظه‌ای فارغ از تخیلات، تصورات، گمان‌ها، تفکرات و تدابیر گوناگون نمی‌باشد، اگر چه مجنون باشد و یا دچار نارسایی‌هایی مغزی شده باشد. بنابراین، ذهنی که مشغول به "گناه" شد، حتماً مشغول به "یاد و اندیشه درست" نمی‌باشد؛ پس به هر مقداری که ذهن اشتغال به گناه داشته باشد، به همان اندازه اشتغال به خیر ندارد و به همان اندازه موجب سقوط می‌گردد و به همان اندازه از رشد و کمال باز می‌دارد و در نتیجه انسان به همان اندازه از تقرب به محبوب غایبی دور می‌شود.

راه کار:

بنابراین، بهترین راه کار و چاره این است:

اول آن که گمان نکنیم که اگر به لحاظ فقهی کاری گناه نبود، یعنی مباح و جایز است و هیچ اثر سوء و نامطلوبی ندارد.

به عنوان مثال به نماز توجه کنیم که "شرط صحت و شرط قبول" دارد. به لحاظ فقهی، اگر کسی نمازهایش را بدون هیچ توجهی اقامه کرد، صحیح است و قضا هم ندارد - اما آیا مقبول درگاه احدیت نیز می باشد که آثار دنیوی و اخروی این ذکر بزرگ را در پی داشته باشد؟ آیا او را به معراج برسد؟ ستون دینش شود و از فحشا و منکر باز دارد؟! اگر چنین بود که تمامی اهل نماز، مؤمن و متقی می شدند و امثال خوارج، کوفیان، وهابی ها و داعشی های نیز پدید نمی آمدند!

دوم آن که بدانیم، به تعبیر امام خمینی رحمه الله علیه (کتاب جهاد اکبر)، «**ذهن آدمی هرزه گرد است**». یعنی به محض آن که رها شود، به هر سو می رود. اما مهم این است که "مهاری، کنترل و جهت گیری" آن نیز مانند سایر قوا، در اختیار خودمان می باشد. اگر عقل ذهن را کنترل نکند، نفس حیوانی کنترلش را در دست می گیرد. **سوم** آن که سعی کنیم نعمت ذهن را درست استفاده کنیم (شکر یعنی همین). آن را در جهت صواب (اندیشه و عمل درست و مفید) به کار گیریم که ثواب (پاداش) و یا همان نتایج مطلوب دنیوی و اخروی را در پی داشته باشد.

چهارم آن که اگر به هر علتی، ذهن ما از مسیر حقیقی خارج شد و متوجه فعل گناه گردید، زود خود را نبازیم و تسلیم ننماییم تا به امر نفس حیوانی، هر کجا که رفت، ما را ببرد؛ بلکه سریعاً مهارش کنیم و آن را متوجه امور جدی تر و صحیح تری از امور دنیوی و اخروی خودمان بنماییم؛ و البته با "استغفار و سپس توبه"، مسیبات و شرایط لازم را برای محو شدن آثار کم یا زیاد این فراموشی، غفلت و یا خدایی نکرده عصیان، از جانب ارحم الراحمین، غفار الذنوب و ستار العیوب، مساعد نماییم.

می دانیم که از مهم ترین دلایل حرام بودن همجنسگرایی، به مخاطره افتادن تولید مثل می باشد. اما امروزه با گرفتن فرزند توسط زوجها همجنس و یا تلقیح مصنوعی، خطر مرتفع گردیده است. دیدگاه و پاسخ اسلام چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پاسخ اسلام عزیز در هر مقوله و مسئله ای، همان پاسخ عقل است که باید به نور علم ببیند و بشناسد. از موانع اصلی شناخت عقلی و علمی این است که آدمی از سوی خود حکمتی برای احکام الهی تعیین کند و بگوید: «لابد علتش این می باشد و یا دست کم از مهم ترین عللش این است»، در صورتی که ممکن است اصلاً حکمت اصلی اش آن نباشد و یا دست کم از مهم ترین هایش نباشد.

به عنوان مثال در همین مقوله "همجنسگرایی"، مهم‌ترین علت گناه بودن مسئله تولید مثل نمی باشد که با اخذ فرزندان دیگران و یا اسپرم اهدایی مرتفع گردد، چرا که حتی اگر همجنس‌گراها متأهل باشند و فرزندآور نیز باشند، باز هم همجنس‌گرایی حرام و از گناهان بسیار کبیره می باشد.

● - بنابراین، دقت نماییم که قوانین و احکام، چه در اسلام و چه غیر اسلام، دارای مبنایی و منابع می باشند؛ پس اگر مبنای حکمی عقلاانه و علمی نبود و منبع صدورش نیز "هوای نفس" بود، نه تنها همجنسگرایی، بلکه هیچ فعلی خطا محسوب نمی گردد، حتی قتل نفس و یا نسل‌کشی! چنان که شاهدیم حامیان همجنسگرایی و بانیان قانونی کردن ازدواج همجنسگراها، مرتکب بزرگترین جنایات می شوند و آن را با قوانین خود توجیه و تطهیر می کنند.

اما اگر قانون و حکم، از سوی خداوند حکیم بود، یک یا دو دلیل و حکمت ندارد، بلکه تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی و تبعات فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ...، لحاظ شده است. در هدایت، تعلیم و تربیت اسلامی، تحقق هدف از خلقت که رشد و کمال در اعلی درجه است، لحاظ شده است.

● - شما خود در سؤال مرقوم نمودید «جدا از بیماری‌ها و تبعات روحی و فردی و غیره»؛ خب همین بیماری‌ها و تبعات روحی، فردی و غیره، از مهم‌ترین دلایل ممنوعیت و حرام بودن این فعل شنیع می باشد که از مسئله‌ی تولید مثل حیوانی (تکثیر نسل)، بسیار مهم‌تر می باشند.

● - در مقوله‌ی فرزندآوری و تکثیر نسل نیز نگاه‌ها و تعاریف بسیار متفاوت می باشند.

بدیهی است که در نگاه ماده‌گرایانه [ماتریالیستی]، فرزندآوری انسان، مانند جوجه‌کشی طیور و یا تولید مثل و ازدیاد نسل حیوانات می باشد و پرورش آنها نیز محدود به "فربه‌سازی" می گردد. پس فرقی ندارد که نطفه چگونه در رحم یا رحم مصنوعی جای می گیرد و چه کسی نگهداری و تربیت او را بر عهده می گیرد و چه موجودی تحویل جامعه می دهد!

● - اما در اسلام عزیز، که برای انسان ارزش ویژه‌ای قایل است، به فرزندآوری و تکثیر نسل و مهمتر از آن، تعلیم و تربیت آنها، صرفاً نگاه مادی و حیوانی نشده است.

در این نگاه، پدر و مادر، مجرای فیض وجود قرار می گیرند و از این رو، هم برای چگونگی تشکیل نطفه در صلب پدر احکامی دارد، هم برای چگونگی قرار گرفتن آن در رحم مادر احکامی دارد و هم برای دوران بارداری و پس از تولد؛ و هم برای تعلیم و تعلم.

خانواده و تولد در اسلام، کارگاه انسان‌سازی است، نه ماشین جوجه‌کشی یا آزمایشگاه.

قوانین اسلام:

قوانین اسلام، بر اساس "هوای نفس" و اهداف قدرت حاکمه و یا در نهایت ترویج یک فرهنگ منحط و اخذ رأی از غافلان و منحرفان (تحت عنوان دموکراسی)، که ممکن است در زمان، محیط و جامعه دیگری متفاوت بوده و یا متغیر شود، وضع نگردیده است؛ بلکه مبتنی بر علم و حکمت الهی و منطبق با نظام خلقت انسان و جهان هستی وضع و ابلاغ شده است.

بنابراین، خروج از این نظم علیمانه و حکیمانه، نتیجه‌ای جز ضرر و خسران در عرصه‌ها و ابعاد گسترده ندارد و به همین دلیل از آن، تحت عناوینی چون: فساد، فحشا، فسق، طغیان، ظلم و بالاخره معصیت (گناه) یاد می‌شود.

- اگر عالم هستی به هم پیوسته است و بر این پیوستگی نیز نظامی علیمانه و حکیمانه مستولی شده است و هر نظامی هدفدار می‌باشد؛ از یک سو خروج از قواعد آن زیانبار است و از سوی دیگر، هیچ خیر و شری وجود نخواهد داشت که آثار خوب و یا بدش را به دیگران منتقل ننماید. لذا به رغم دسته‌بندی‌ها و البته شعارها؛ انسان هیچ کاری که مطلقاً شخصی و فردی باشد، ندارد - اگر چه لقمه‌ای نان بخورد یا جرعه‌ای آب بنوشد؛ چه رسد به این که رفتاری در تعامل با دیگران داشته باشد. حال خواه عملکردهای اقتصادی و تجاری او باشد - خواه مواضع سیاسی اش - خواه ادب و تربیتش - خواه ازدواج و فرزندآوری‌آورش و خواه چگونگی ارضای غرایز حیوانی اش (چون غریزه و شهوت جنسی).

زن و مرد:

در نظام خلقت، زن و مرد، زوج یک دیگر آفریده شده‌اند، یعنی مکمل یک دیگر هستند و بالتبع نیازمند به یک دیگر.

در جهان بینی ماده‌گرایانه [ماتریالیستی]، چه در دوره‌ها و اعصار گذشته و چه اکنون و در دوره‌ی پست مدرنی و پس‌پست مدرنی، اصالت با فرد است و کمال او در لذت مادی. بنابراین نیاز زن و مرد به یک دیگر نیز در نیاز جنسی خلاصه می‌شود و کمال نیز در ارضای غریزه‌ی جنسی و لذت تعریف می‌شود؛ حال خواه این ارضا با هم‌خوابی با همسر صورت پذیرد، یا هر مذکر و مؤنث دیگری (زنا)، خواه با همجنس، خواه با خودارضایی، خواه با جفت‌گیری با حیوانات و حتی خواه با اشیا!

- در جهان بینی الهی و اسلامی؛ تعریف انسان فقط به بدن مادی و حیوانی او نیست، بنابراین کمالات عقلی، روحی، روانی، اخلاقی، تربیتی، امنیتی و رشد هماهنگ و مطلوب تمامی استعدادهای مادی و معنوی اش نیز لحاظ می‌شود و احکام نیز منطبق با این هدف می‌باشد.

- زن و مرد، در کارگاه خلقت و نظام هستی، نیازهایی به یکدیگر دارند که به هیچ وجه با همجنسگرایی یا هم‌خوابی با حیوانات و یا با استمناء و یا ارضای ماشینی، مرتفع نمی‌گردد.

- * - مرد یا زن، اگر با صدها نفر غیر همجنس نیز جماع کنند نیز تا ازدواج نکنند، به کمال همسری و آثار آن در رشد شخصی و اجتماعی، آرامش روانی و تعالی روحی آن نمی‌رسند؛
- * - مرد و زن، اگر سرپرستی صدها کودک را عهده‌دار گردند، تا خودشان پدر و مادر نشوند، کیفیت آن را درک ننموده و به این کمال نمی‌رسند؛
- * - محبت و مودت زن و مرد نسبت به یکدیگر، بسیار متفاوت است با محبت دو دوست [اعم از همجنس یا غیر همجنس] به یک دیگر. لذا هرگز هم‌خوابی یا حتی ازدواج با همجنس، این نیاز را مرتفع نمی‌کند و به این کمال نمی‌رساند.
- * - مهر و علاقه فرزند به پدر و مادر، یک امر فطری می‌باشد و صرفاً احساسی و عادت‌ی و یا اعتباری و فرمایشی نیست. لذا شاهدیم که اگر حتی دو همسر، فرزندی را از نوزادی بیاورند و او را مورد مهر، محبت، تفقد و لطف خود قرار دهند، اگر فرزند در سنین بالاتر بفهمد که پدر و مادر او دیگرست، به دنبال آنها می‌گردد؛ چرا که می‌خواهد "هویت" خود را مشخص کند و بداند و مهر فطری خود را به اصل اختصاص دهد و نه به بدل.
- * - طبق قوانین من درآوردی، می‌شود به یک زوج همجنس، فرزند اعتباری داد! اما آیا می‌شود از طفل انتظار داشت که مردی را "مادر" خود ببیند و مهر مادری خود را به او اختصاص دهد و یا زنی را پدر خود ببیند و مهر و نیاز پدری را به او اختصاص دهد و نیازهای روحی، روانی، فطری، عاطفی و احساسی خود را از آنان انتظار داشته باشد و یا مطالبه نماید؟! آیا این ظلم و جنایت در حق یک کودک نیست؟! آیا دیکتاتوری تا حد به زندان کشیدن تمامی عواطف و نیازهای عقلی و فطری انسان و دستکاری در تعریف انسان نیست؟! در آینده چه موجودی تحویل اجتماع می‌گردد و چه می‌کند؟!

نکته:

- - به مکاتب و ایسم‌های گوناگون، به ویژه در یک قرن اخیر توجه کنید که به رغم تفاوت و حتی اختلاف ظاهری در برخی از تعاریف یا نظریات فلسفی و حقوقی، در به هم ریختن "نظام خانواده"، مشترک می‌باشند! چرا که همه استعماری هستند و انسان را "مستقل" و بدون هیچگونه ارتباط، تعامل و تعلق به چارچوب‌های اعتقادی و یا رابطه‌ی منطقی با دیگران می‌خواهند - انسان کارگر و انسان ابزار تولید، باید مستقل باشد (!؟) در فمینیسم، تحت عنوان دفاع از حقوق زنان می‌گوید: «هر گونه تعلق و وابستگی، مانند فرزندی، خواهری، همسری و مادری، و نیز صفاتی چون حیا و عفت و گرایشاتی چون اخلاقیات و اعتقادات، قیود و زنجیرهای وابستگی برای زنان است که باید از آن رها شوند! (جنس دوم، اثر سیمون دوبوار، بنیانگذار، فیلسوف آکزیستانسیالیست فرانسوی)!

● - بدیهی است که با این تعاریف شعاری، نمی‌توان خلقت زن و مرد و نیازهای آنان را تغییر داد، بلکه این حرف‌ها همه به جهت آزاد کردن نیروی کار ارزان به اضافه‌ی بهره‌ی بیشتر و رایگان جنسی از زن، برای مردان ظالم و فاسق و نیز سرمایه‌داران و قدرتمندان می‌باشد.

● - به حکومت‌های فاسد و فاسق توجه کنید که چه اصراری برای مضمحل کردن و از هم پاشیدن خانواده، بی‌ارزش کردن هویت، از بین بردن روابط عاطفی، تعطیل عقل و فطرت و بالاخره "انسانیت انسان" دارند و چگونه آن را با گسترش فرهنگی و تبلیغی و نیز قانونی کردن انواع و اقسام فسادها تحمیل می‌کنند(!؟)

**** - به راستی چرا و هدف چیست؟**

● - حکومت ظالمانه و جاهلان‌هی امریکا را چه می‌شود که یک نامزد انتخابات ریاست جمهوری (مثل اوباما)، مترادف با وعده‌هایی چون رونق اقتصادی و تعطیل کردن زندان گوانتانامو، وعده می‌دهد که اگر به قدرت برسد، اول قانون موسوم به «نگو و نپرس» در ارتش را ملغی می‌کند (طبق این قانون، همجنس‌گرایی در میان نظامیان آزاد شده بود، اما حق گفتن به دیگری یا سؤال از رغبت دیگری نداشتند) - و دوم قانون همخوانی نظامیان با حیوانات را مصوب می‌کند - و سوم ازدواج همجنس‌گرایان را برای همگان قانونی می‌کند؟! و همین کار را هم کرد، اما به وعده‌های دیگرش کوچکترین توجهی نمود؟!!

● - پارلمان امریکا را چه می‌شود که به رغم اختلاف‌نظرها و حتی مخالفت‌ها و کارشنکنی‌های اساسی در کار دولت (به خاطر اکثریت حزب رقیب)، مترصد بود که رییس جمهور وقت، لوایح مربوطه را سریع به مجلس بفرستد و پس از تقدیم لوایح، بلافاصله تصویب می‌کنند؟!!

● - پس چرا در تصویب این لوایح و نیز تبلیغ این فرهنگ مبتذل، به اعتراضات گسترده‌ی مردمی در اروپا (به ویژه فرانسه) و امریکا، هیچ توجهی نکردند؟!!

● - آیا این دولت‌ها و مجالس، واقعاً نگران چگونه ارضا شدن شهوت جنسی افراد هستند؟! پس چرا به رغم هدف گرفتن افزایش جمعیت، هیچ اقدام مؤثری برای ترویج ازدواج نمی‌کنند؟!!

● - به راستی مقامات و رسانه‌های زنجیره‌ای غرب را چه می‌شود که با هر مقامی که در دنیا مصاحبه می‌کنند و یا گفته‌هایش را رصد می‌کنند - خواه یک مقام مذهبی مانند پاپ باشد یا یک مقام سیاسی و حتی علمی - ابتدا متمرکز می‌شوند که نظرش راجع به "هلوکاست" و سپس "همجنس‌گرایی" چیست؟!!

آیا برای بشر و جوامع بشری، با این اوضاع آشفته، ارتجاع، کشت و کشتار، تجاوزات، کودک‌کشی، نسل‌کشی‌های بیرحمانه [به ویژه از مسلمانان]، اقتصاد آشفته، گسترش ناامنی فردی و اجتماعی و ...، هیچ مسئله‌ای به جز هلوکاست و همجنس‌گرایی باقی نمانده است؟!!

** - بنابراین، باید هوشیار و بصیر باشیم. مسئله فقط چگونگی ارضای غریزه جنسی افراد، یا تکثیر حیوانی انسان نمی باشد که گمان شود با چند جایگزین بدلی محقق می گردد؛ بلکه اهداف دیگری در عرصه های گوناگونی چون: هویت - شاکله شخصی و ساختار اجتماعی - فرهنگ رفتاری حاکم بر جامعه و تبعات سیاسی و اقتصادی آن نیز دنبال می شود - و حکم اسلام عزیز (در هر امری)، تمامی جوانب را در نظر دارد و البته حکم عقل نیز مصدق آن می باشد.

www.x-shobhe.ir



اعتقادی-اردیبهشت ۱۳۹۶

عده‌ای درباره مباحث اعتقادی و اخلاقی می‌گویند: اینها مهم نیست، همین که انسان به هم‌نوع خدمت کند، غیبت و دزدی نکند، کافیست؛ پاسخ چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در مطلب برای پی‌پاسخ دادن نباشید، بلکه در پی شناخت و دانستن باشید؛ چرا که کفار خودشان پاسخ بسیاری از ادعاهایشان را می‌دانند و علت کفرشان الزاماً ندانستن نمی‌باشد، بلکه نمی‌خواهند.

الف - "دین" که فقط اسلام، مسیحیت یا سایر ادیان الهی نمی‌باشد.

"دین"، شامل دو بخش "نظری" و "عملی" می‌باشد. بخش نظری آن (اعتقادات) مبین چگونگی "جهان‌بینی" هر شخصی می‌باشد و بخش "عملی" آن، تبیین بایدها و نبایدهای منطبق با آن جهان‌بینی می‌باشد.

بنابراین، همین که می‌گویند: «اینها مهم نیست!» خودش بیان بخش نظری در نوعی دین است؛ و همین که

می‌گویند: «خدمت به هم‌نوع و اجتناب از دروغ و غیبت و دزدی کافیست»، خودش بخش احکام همان دین

می‌باشد. پس خودشان نیز در عین انکار دین و مهم ندانستن آن، دین‌سازی کرده‌اند!

● - از آیات قرآن کریم، می‌آموزیم که حتی کفار، نوعی دین دارند. یعنی اعتقادات و احکام و سنت‌های منطبق با آن دارند - یا به قول امروزی‌ها، جهان‌بینی و ایدئولوژی دارند.

« قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ... * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ » (سوره الکافرون)

ترجمه: بگو: ای کافران! ... * و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم * و نه شما آنچه را که من

می‌پرستم پرستش می‌کنید * (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!

ب - پس، این مدعیان نیز خودشان از خودشان نوعی دین ساخته‌اند و در واقع دعوی آنان این است که دین،

چه به لحاظ جهان‌بینی (نظری) و چه به لحاظ قوانین و احکام (عملی)، آن است که ما می‌گوییم! اما در هر

حال باید اثبات کنند که در اعتقادات چه چیزی مهم است و چه چیزی مهم نیست و چرا؟! و چرا در احکام و قوانین بشری، همین چند اصل کافیهست؟!

چند سؤال دیگر:

- * - آیا برای بشر مهم نیست که بداند اول و آخری وجود دارد یا خیر و آن حق است یا خیر؟!
- * - مگر می شود که اطلاع از هدف و غایت برای انسان مهم نباشد، در حالی که هیچ کار بی هدفی انجام نمی دهد؟
- * - اگر اعتقاد به توحید و معاد مهم نیست، پس چرا ماده گرایان (ماتریالیست ها)، از گذشته تا کنون، این همه اصرار دارند تا مدعی شوند و القا کنند که توحید و معاد در کار نیست؟! چطور شد که برای ایمان آوردن مهم نیست، اما برای انکار و تکذیب مهم است؟!
- * - از کجا فهمیدند که خدمت به همنوع و پرهیز از دروغ و غیبت و دزدی خوب است و خوبی به همین حد کافیهست؟!
- * - آیا خوب دانستن خدمت به هم نوع و نیز بد دانستن دروغ، غیبت و دزدی در نظر همگان، خود گواه بر "فطرت" نمی باشد که عمومی و یکسان است؟! آیا این فطرت واحد، خالق واحد ندارد؟!
- ج -** اگر توحید و معاد در کار نباشد (که هست) و مهم نباشد (که هست)، خوبی و بدی، هیچ معنا و مفهومی نخواهند داشت، چرا که همگان یک دوره ای به شکل انسان به دنیا آمده و زندگی می کنند و بعد می میرند و خاک می شوند و هیچ فرقی بین خوبی و بدی - عقل و جهل - عدل و ظلم و ... باقی نمی ماند. به همین علت است که عاقبت اندیشه های نظری پست مدرن و پسا پست مدرن، به نفی عقلانیت، فطرت، ارزش و ضد ارزش، یکسان دیدن همه چیز و ... کشانده شده است.
- اومانیسیم -** همین مهم ندانستن شناخت و اعتقاد به "توحید و معاد"، سبب بروز و ظهور خوی ابلیسی "تکبر" و خودگرایی و خود پسندی می گردد که برای زیبا و مدرن جلوه دادن آن، نام "اومانیسیم" را بر آن نهادند که خودش مانند سایر ایسم ها، نوعی "دین" می باشد. منتهی دین باطل.
- در این "دین"، اصالت به "انسان" داده شده است و چون ماوراء الطبیعه را رد می کند، این انسان چیزی جز ماده نیست. موجودی است مانند سایر حیوانات. لذا او را حیوان ناطق، حیوان دوپا، حیوان با شعور بالاتر، حیوان بی مو، حیوان اجتماعی و ... می نامند.
- نگاه به انسان به عنوان نوعی از حیوانات، سبب می گردد تا در اندیشه ی "اومانیسیم" یا به اصطلاح اصالت انسان، چیزی جز رضایت (منافع) و لذت شخصی مهم نباشد.

دروغ، غیبت و ...:

اگر خدا و معاد انکار شود - اگر در آخر کار همگان مساوی باشند (که نیستند)، نه خدمت به ممنوع کار خوبی است و نه دروغ، غیبت، دزدی و هر جنایت دیگری کار بدی می باشد. چرا که انسان باید در همین مدت کوتاهی که به شکل "حیوان دوبا و ناطق" زندگی می کند، نهایت بهره‌ی مادی و لذت خود را ببرد. بنابراین، خوب دانستن خدمت به ممنوع و یا بد دانستن بدی‌هایی چون دروغ و غیبت و ...، هیچ توجیه منطقی و قابل قبولی نخواهد داشت.

در چنین دینی، چه بسا خیانت به ممنوع و دروغ و غیبت و هر فساد دیگری، به لحاظ این که انسان را به رضایت و لذت می‌رساند، خوب هم تلقی گردد. وقتی خبری نیست، چرا بد شمرده شوند؟!

خدمت به هم نوع:

خدمت به ممنوع، یعنی چه؟! این کلی‌گویی‌های شعاری را به هر شکلی که مطلوب باشد می‌توان تفسیر کرده و مصادیقش را به دلخواه تعیین نمود. بالاخره انسان‌های جانی، ظالم، فاسق، فاسد، تجاوزکار و خودپرست نیز ممنوع هستند! چه بسا گاه در اکثریت نیز قرار می‌گیرند. حال در نگاه ماتریالیستی یا اومانستی، با چه منطقی ادعا می‌شود که نباید به آنان خدمت کرد؟!

این نگاه حقیقت بین و عاقبت‌گرایانه (برای دنیا و آخرت) در دین کامل اسلام است که می‌گوید: با همه کس و در هر امری نباید مشارکت، یاری و خدمت نمود؛ بلکه این تعاون در امر خیر لازم است و در امر شرّ مجاز نمی‌باشد. اما در نگاه ماده‌گرایانه، اصلاً خیر و شرّ، معنا و مفهوم و منطقی ندارد.

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (المائدة، ۲)

ترجمه: ... و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

● - بنابراین، موضوع «توحید و معاد»، نه تنها مهم است، بلکه مهم‌ترین است، چرا که اولاً نگاه حقیقت‌گرا و واقع‌بینانه (جهان‌بینی) به عالم هستی می‌باشد و ثانیاً سایر "بایدها و نبایدها" و "ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها" و «خوبی‌ها و بدی‌ها» و «خیرها و شرّها»، بر اساس آن تبیین و وضع می‌گردند.

● - اگر اعتقاد به توحید و معاد نباشد، هیچ کس نمی‌تواند اثبات کند که نوع‌دوستی خوب است و ظلم و جنایت و تجاوز بد است! وقتی همه چیز در نهایت به یک نتیجه‌ی پوچ می‌رسد و همگان مساوی با خاک می‌شوند، هیچ دلیل منطقی برای تفکیک فضایل و رذایل اخلاقی (فردی یا اجتماعی) وجود ندارد. برای همین است که کفار به هیچ تعریفی از فضیلت و رذیلت انسانی پایبند نیستند و همه چیز را با منافع خود می‌سنجد و توجیه می‌کنند.

بی تردید خدا کریم است و گذر زمان تاثیری رو کریم بودنش ندارد، با این وجود جوانان بسیاری هستند که بدون کار و شرایط ازدواج هستند...؛ آیا ما باید منتظر فضل و رحمت خدا باشیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر منتظر فضل و کرم خداوند سبحان نباشید، منتظر فضل و کرم که خواهید بود؟! دشمنان و حریصان به جان و مالتان، یا بدبخت تر از خودتان؟! بله، همگان متوجه شعارهای وابستگی و تسلیم، برای گشایش های خیالی، که به اشکال گوناگون (به ویژه در کوران انتخابات) طرح و القا می شود و در ذهن دوستان عزیزی چون کاربران گرامی، ایجاد سؤال و شبهه می کند، هستند! اما در عین حال، پاسخی تحلیلی ایفاد می نمایم.

انسانی که فهمیده فقیر است، یعنی فهمیده که خودش چیزی ندارد و حتی توان و امکانی هم از خودش ندارد؛ پس لابد چشم امیدش به کرم دیگری یا دیگران می باشد؛ حال اگر منتظر فضل، رحمت و کرم خداوند سبحان نگردد، منتظر لطف چه کسی خواهد بود، و حال آن که همگان چون خودش فقیر هستند؟! چیزی از خود ندارند که به دیگری نیز بدهند، اگر به چیزی نیز دست یابند، نگران، ترسان، طماع و بخیل هستند.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است!

نکته:

بشر [اگر موحد و مؤمن نباشد] با القای شیطان، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، کم یا زیاد، متکبر می شود؛ از این رو همیشه در کاستی هایش، به جای آن که خداوند متعال را منزه «سبحان» بداند، «ظَمْتُ نَفْسِي» را باور کند و به دنبال علل و خواستگاه هایش برود، خودش را منزه دانسته و او را مقصر و یا عامل می خواند؛ اگر چه به گمان و جمله ی خودش، رنگ خداشناسی نیز بدهد؛ چنان که ابلیس لعین به خداوند گفت: «تو مرا گمراه

کردی!»!

تأثیر گذاری روی کرم خدا:

البته که خداوند متعال هم خالق و مالک است و هم عزیز (غیر قابل نفوذ و غلبه) می باشد و هیچ چیزی بر او اثر نمی گذارد؛ اما نظام هستی، [نه قبل از دنیا - نه در دنیا و نه بعد از این دنیا و در آخرت]، خارج از قوانین "علی (علت و معلول)" که او خلق و حاکم نموده نمی باشد و بر همین اساس، هر چیزی "مقدر" است، یعنی اندازه دارد و این علل و اندازه ها، در ما اثر می گذارد و نه در او.

- - این که خداوند متعال، هستی و کمال محض است - رحمان، رحیم، فاضل، جواد، کریم و پرلطف هست، دلیل نمی شود که "قابلیت دریافت فیض" تابع هیچ قانون، ضوابط، مقدرات (اندازه‌ها) و ... نباشد. ما این قوانین را در زندگی، طبیعت و تربیت، به خوبی شناخته‌ایم؛ می دانیم که سرمایه را نباید در اختیار یک ابله گذاشت - می دانیم که برق ۲۲۰ ولت را نمی شود به یک سیم نازک مسی وصل نمود - می دانیم که به یک کودک دبستانی، نمی شود "ریاضیات محض یا فلسفه ملاصدرا" را تدریس نمود؛ اما نوبت به خداوند علیم و حکیم که می رسد، انتظار داریم که تمامی قوانین عالم هستی، به خاطر رسیدن ما به نیاز و میل مان، به هم بریزد!
- - معنای فاضل و کریم بودن خداوند سبحان این نیست که دنیا را بهشت گرداند، جبر را حاکم کند و بالتبع به هر بیکاری شغلی بدهد و یا برای هر مجردی، همسری بفرستد و یا برای هر مستأجر یا بی خانمانی، خانه و کاشانه بسازد!

خواهان و منتظر فضل و کرم از خداوند مَنان:

- - خواهان و منتظر فضل و کرم از خداوند سبحان، به جای آن که جاهلانه به جنگ خدا برود - با مثال زدن مشکلات ازدواج و اشتغال، توکل و امید به او را ناکارآمد بخواند - حول و قوه و کرم را از خودش یا از بندگان او انتظار داشته باشد و ...؛ ابتدا خداوند متعال را می شناسد - سپس در می یابد که فضل و کرم چیست و انتظار کدام است؟
- - خواهان و منتظر فضل و کرم از خداوند سبحان، خود را تحت تعلیم و ربوبیت خداوند مَنان قرار می دهد؛ آن طور که او فرموده بندگی و زندگی می کند و آنگاه، منتظر حقیقی نصرت، فضل و کرم الهی می گردد.

امور اجتماعی:

اگر چه هیچ امری [حتی نوشیدن یک جرعه آب] به صورت مطلق امری شخصی و فردی نمی باشد، اما به حسب ظاهر (به ویژه در تأثیر و تأثر)، بشر موجودی اجتماعی می باشد و بسیاری از امور و نیازهایش، در یک وحدت، مشارکت و تعاون اجتماعی حل و فصل و مرتفع می گردد؛ لذا در این امور شاکله و شخصیت فردی، نقش چندانی ندارد. از این فرمود: اجتماع و اتحاد حول یک محور، یک امر جمعی است، نه فردی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ... / آل عمران، ۳»؛ و فرمود:

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (المائدة، ۲)

ترجمه: ... و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

اگر شاکله یک جامعه، به انحطاط بگردد، امام حسین علیه السلام، که خودشان مظهر اتم لطف، کرم، رحمت و فضل الهی می باشند نیز به مسلخ کشانده می شوند، چه رسد به بروز مشکلات ازدواج و اشتغال.

نتیجه:

*- بنابراین، اگر جامعه [نه الزاماً تک تک افراد، بلکه شاکله‌ی یک جامعه]، خداشناس، خداپرست، معاد شناس، امیدوار به سعادت پایدار و نگران از سقوط و هلاکت، با بصیرت، با تقوا، پرتلاش و جهادگر، و مطیع امر خدا و رسول خدا و اولی الامر علیهم السلام شد و به عمل صالح قیام و اقدام نمود، باز هم در این دنیا با نیازها و مشکلات مواجه می‌گردد، اما با نصرت و فضل الهی، به راحتی آنها را مرتفع می‌نماید و در حیات پایدار اخروی نیز سعادتمند می‌گردند:

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »
(التَّحَلُّ، ۹۷)

ترجمه: هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم؛ و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

*- اما اگر رویکرد جامعه تغییر کرد - گوساله‌پرستی و طاغوت‌گرایی، جایگزین توحید گردید - غفلت و فراموشی یاد خدا و معاد فراگیر شد - بالتبع بی‌خیالی، بی‌فیدی، بی‌تفاوتی و البته تنبلی و تن‌پروری حاکم شد - در تمامی شئون و سبک زندگی فردی و اجتماعی، الگوهای برتر و حسنه کنار گذاشته شد و الگوهای پست نظام کفر، استکبار و سلطه، مورد تقلید کور قرار گرفت - بدترین‌ها و ضعیف‌ترین‌ها برای مدیریت اجتماعی انتخاب شد - به جای عقل، تدبیر، درایت و عمل صالح، حقه‌بازی، کلک، کلاهبرداری و فریب و ظلم؛ شاخص‌های برتر شناخته شد و ...؛ دیگر نباید خود و جامعه را "قابل" برای اخذ فضل و کرم مضاعف خداوند متان دانست:

« إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجَالَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُفْتَرِينَ » (الأعراف، ۱۵۲)

ترجمه: آری کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این گونه دروغ‌پردازان را کیفر می‌دهیم.

« وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى » (طه، ۱۲۴)

ترجمه: و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسوس می‌کنیم!

***- بنابراین، اگر خداوند سبحان را باور کرده‌ایم و منتظر فضل و کرم مضاعف او هستیم، باید با ایمان و عمل صالح فردی و جمعی، زمینه‌ی دریافت را برای خود و جامعه، مساعد نماییم. قرار نیست که از سقف اتاق‌مان، همسر یا شغل و یا مسکن فرو ریزد.

پس باید با باور، توکل و امید مضاعف به فضل و کرم الهی، وحدت و تلاش مضاعف نمود.

از کجا مطمئن شویم که در آخرت به ما ظلم نمی‌شود؟ [این تردید در عادل بودن خداوند متعال است که بدین شکل مطرح شده است!]

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از کجا مطمئن شوید؟ از همانجا که مطمئن شدید عالم هستی به ناحق، بیهوده، بی‌نظم، بازیچه و غیر حکیمانه آفریده نشده و آخرتی در کار هست!

« وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ » (الحجر، ۸۵)
ترجمه: و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید. پس به خوبی [از اعراض کنندگان] صرف نظر کن.

« وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِيبِينَ » (الأنبياء، ۱۶)

ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.

الف - شناخت و اعتقاد به "معاد"، در پی شناخت و اعتقاد به "توحید" مطرح شده و قرار می‌گیرد. بنابراین، آنان که به خالقیت، مالکیت و ربوبیت خداوند واحد، احد، علیم و حکیم شناخت و اعتقادی ندارند، نمی‌توانند به معاد، حساب و کتاب، کیفر و پاداش و بالاخره بهشت و جهنم اعتقادی داشته باشند. لذا یا باید بگویند: جهان فقط ماده است و ما پس از مرگ، خاک شده و در چرخه طبیعت هضم می‌شویم - یا باید خرافات بدتر و سخیف‌تری چون تناسخ یا بازگشت به صورت پرندگان، چرندگان یا درندگان را مدعی شوند!

*- پس اگر کسی به معاد اعتقاد دارد، اما در مورد واقع نشدن ظلم در آخرت شک و تردید دارد، باید در خداشناسی و توحیدش بازنگری نماید، چرا که او شک دارد که آیا خداوند علیم، حکیم، غنی و سبحان (میرا) از هر عیب و نقصی، عادل است یا العیاذ بالله "ظالم"؟! در حالی که هر ظلمی، در جهل، نادانی، تکبر و نیز فقر، ناتوانی و ذلت و گمراهی ریشه دارد، و خداوند متعال میرا از این اوصافی است که حتی بندگان کامل و کامل‌ترش از آن بری هستند!

ب - شناخت خداوند متعال و نیز شناخت معاد، از چه راهی حاصل گردیده و می‌گردد؟ آیا جز این است که خداوند علیم، حکیم و هادی، پس از آن که انسان را به موهبت "عقل" زینت و فضیلت بخشید، انبیا و رسولانش را برای اخذ و ابلاغ "وحی" و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت گسیل داشته است؟

حال چطور ممکن است که انسان، اصل وجود خالق یکتا و بازگشت به سوی او را از آنان تعلیم گرفته و به حکم عقل پذیرفته بود، اما در سبوحیت (میرا بودن او از توصیفات ناحق) خداوند متعال و تصریح ده‌ها آیه به ظلم نشدن، تردید نماید؟!]

« فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُضِعَ لِكُلِّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ » (آل عمران، ۲۵)

ترجمه: پس چگونه خواهد بود [حالشان] آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم؛ و به هر کس [پاداش] دستاوردش به تمام [و کمال] داده شود و به آنان ستم نرسد؟

« وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ » (الزمر، ۶۹)

ترجمه: و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود، و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند، و میان آنها بحق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد!

آخرت، عدل و ظلم:

- در آخرت چنین نیست که یک عده ای را یک جا جمع کنند، سپس بدون هیچ حساب و کتاب و قاعده ای به یک عده جایزه بدهند و به یک عده کیفر بدهند!
- اگر در عالم طبیعت می بینیم که هیچ چیزی به خودی خود، بدون علت و بی قاعده اتفاق نمی افتد، باید بدانیم که عالم آخرت، بسیار لطیف تر از عالم جرم و ماده می باشد.
 - اگر در عالم طبیعت می بینیم که هر چیزی به سوی نتیجه ی خودش روان است و به غایت خودش می رسد، باید بدانیم که آخرت نیز نتیجه و غایت اعتقادات و اعمال (شاکله ی) خودمان می باشد.
 - بنابراین، هر کس در دنیا اهل عدل و قسط باشد، در آخرت به غایت و نتایج مطلوب آن می رسد و هر کس (حتی به اندازه ی مثقالی)، به خودش و دیگران "ظلم" کرده باشد، به نتایج نامطلوب همان می رسد و از خرد و کلان، چیزی هم از قلم نمی افتد و نادیده گرفته نمی شود:

« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » (الزلزلة، ۷ و ۸)

ترجمه: پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! * و هر کس هموزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند!

دو تفاوت اساسی:

اما، یک تفاوت اساسی بین نتایج اعتقاد و کار خوب (ایمان و عمل صالح) با اعتقاد و کار بد، در آخرت و در محضر "مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ" و داور غایبی و حقیقی وجود دارد:

یک - برای همگان، رحمت خداوند متعال بر عدل او سبقت دارد (مگر آن که به طور کل خود را از سایه رحمت الهی دور کرده و ملعون شده باشد).

دو - به آن که در حق خود و دیگران ظلم کرده، مرتکب کفر، شرک، نفاق، معصیت (گناه)، ظلم، فسق، فساد و تبعیت از هوای نفس و شیاطین جنّ و انس شده است، ذره‌ای بیش از عقوبت باورها و اعمالش داده نمی‌شود، چرا که مکافات و مجازات به حد بیش از جرم، ظلم می‌شود و خداوند سبحان به احدی از بندگان ظلم نمی‌نماید - اما به آن که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده، اهل شکر (شناخت مُنعم، نعمت و بهره‌وری صحیح از آن است)، اهل ذکر (یاد خدا و معاد)، نماز، روزه، تقوی، عمل صالح و نیکویی بوده، بسیار بسیار بیش از جزایش داده می‌شود. چرا که این اضافه (جایزه)، از محبت، رحمت، لطف، کرم، جود و فضل الهی، نسبت به بندگان با وفایش می‌باشد.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً بُضَاعَهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا » (النساء، ۴۰)

ترجمه: در حقیقت خدا هم‌وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد.

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ » (الأنعام، ۱۶۰)

ترجمه: هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود.

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »

(القصص، ۸۴)

ترجمه: کسی که کار نیکی انجام دهد (در نامه اعمال بیاورد)، برای او پاداشی بهتر از آن است؛ و به کسانی که کارهای بد انجام دهند، و کسانی کارهای بدی انجام می‌دهند، جز (به مقدار) آن چه انجام داده‌اند، مجازات نخواهند شد.

چرا برخی از دانشمندان همواره در تلاشند که بگویند خدایی وجود ندارد؟! مثلاً از همین موضوعی که به ذره‌ی خدا معروف شده می‌گویند: «ماده ازلی و ابدی بوده و ما نیاز به خالقی نداریم!» یا همینطور بعضی فیلسوفان با دلایل گاهی تاثیر گذار می‌خواهند اثبات کنند خدا وجود ندارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مباحث علمی (تجربی) و فلسفی و موضوعاتی چون «آیا ماده ازلی هست یا نه؟» یک مقوله است، اما این که چرا برخی از دانشمندان علوم تجربی (طبیعی) و یا به اصطلاح فلاسفه، تمام هم و غم خود را صرف این می‌کنند

که بگویند: «خدایی وجود ندارد»، یک مقوله‌ی دیگری است که بیشتر اهداف سیاسی در نظام سلطه و فرعونیت را دنبال می‌کند!

چند سؤال:

۱- چرا دیگر مانند گذشته‌ای نه چندان دور (نیم و یا یک قرن اخیر)، جهان غرب فیلسوفانی چون هگل، کانت و دکارت ندارد و تمامی نظریه‌پردازان معاصری چون: «فوکویاما - Fukuyama / زیگمونت باومن - Zygmunt Bauman / میشل سندل - Michael J. Sandel / و...»، همه کارشناس علوم سیاسی و یا جامعه‌شناس، به ویژه در شاخه‌ی "جامعه‌شناسی سیاسی" هستند؟! چرا رشته‌ی تحصیلی "منطق" در بسیاری از دانشگاه‌ها حذف شد؟!

۲- دانشمندان علوم تجربی [که به جز یافته‌های تجربی را قبول ندارند]، چگونه می‌توانند بر اساس علوم تجربی بگویند که "خدایی هست، و یا خدایی نیست" و اساساً چرا وارد مباحث فلسفی [وجود] می‌شوند؟!

۳- دانشمندان علوم تجربی، می‌توانند بر اساس یافته‌های تجربی، بگویند: این چیز هست و ویژگی‌های مادی‌اش نیز چنین و چنان است؛ اما آیا می‌توانند راجع به چیزی که مدعی می‌شوند نیست، سخنی بر مبنای علوم تجربی بگویند؛ یا می‌توانند هر چه را که هنوز نشناخته‌اند بگویند نیست؟!

۴- با کدام کشف و قاعده‌ی علمی (تجربی) که فقط ماده را مورد مطالعه قرار می‌دهد، می‌توان اثبات نمود که «خدایی وجود دارد یا ندارد»؟! این نتیجه‌گیری‌ها، همه استنتاج عقلی می‌باشد و در فلسفه مطرح می‌شود و نه در علوم تجربی.

۵- ماده‌گرا (ماتریالیست)، چه اصراری دارد که اثبات کند خدایی نیست که پس از هر کشفی، پیش و پیش از آن که در مورد کشف علمی‌اش سخن بگوید، زود شعار می‌دهد که «پس، خدایی نیست»؟! بی‌تردید هر علمی، مُعرفِ علیم آن می‌باشد، نه نفی‌کننده‌ی آن.

۶- آن به اصطلاح فیلسوف، چه دلیل عقلی بر رد وجود خدا آورده است؟! هر چه گفته‌اند و می‌گویند که فقط نظریاتی بوده که مبتنی بر فرض‌ها، گمان‌ها و ظن‌ها می‌باشد. چه دلیلی دارد که باید حتماً هر نظریه، ظنّ و گمان آنها، علم یقینی تلقی گردد و تا وقتی خودشان با نظریه‌ی دیگری ابطال نکرده‌اند، مورد تبعیت عملی نیز قرار گیرد؟!

« وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » (النجم، ۲۸)

ترجمه: آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند با اینکه «گمان» هرگز

انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند!

چرایی انکار وجود خداوند سبحان:

این قبیل دانشمندان علوم تجربی و یا نظریه‌پردازان فلسفی، یا خودشان برای سیستم کفر و نظام سلطه کار می‌کنند و یا علوم‌شان مورد سوء استفاده‌ی سیاسی آنان قرار می‌گیرد. در این سیستم، اگر کسی حرف مخالف بزند [اگر چه سخن از یک استنتاج عقلی باشد - یا یک گزاره‌ی تاریخی (مثل هلوکاست) - و یا یک رفتار اخلاقی]، به سرعت بایکوت و حذف می‌گردد.

مقوله‌ی خداشناسی، مانند علوم تجربی نیست که بهره‌اش فقط در عرصه‌ی "ابزار شناسی و ابزارسازی" رخ نماید، بلکه نتایج اعتقادی و بالتبع رفتاری در پی دارد که منافع آنها را به مخاطره می‌اندازد و این همان علت اصلی انکارها، تکذیب‌ها و مخالفت‌ها می‌باشد.

اگر به اذهان عمومی القا شود که «نه خدایی در کار است و نه قیامت و معادی، و بالتبع نه وحی و دین و مذهبی (راهی)»، مردمان به صورت خودکار، تسلیم و عبد قدرت‌های برتر و دیکتاتوری اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌شوند، چرا که نه راه دیگری پیش رو دارند و نه کار دیگری از دست‌شان بر می‌آید و نه انگیزه‌ای برای هر گونه استقامت و رویارویی در مقابل نظام سلطه خواهند داشت.

اما اگر مردمان بدانند و باور کنند که این عالم وسیع، پیچیده و منظم، نه خود به خود آفریده شده و نه بیهوده، در پی علم با حکمت می‌روند و به وجود خالق‌ی علیم، حکیم، قادر، متعال و بازگشت به سوی او ایمان می‌آورند؛ پس او را بندگی و اطاعت خواهند کرد، و به جای خداوند متعال، طاغوت را تکفیر خواهند نمود و برای دفاع از انسانیت خود، با استعمار و استثمار طواغیت برخورد قاطع خواهند داشت.

● - بنابراین، علت تمامی انکارها و تکذیب‌ها و تکفیرهای بی‌دلیل و غیر عالمانه و عاقلانه، فقط و فقط طغیان بشر است که می‌خواهد خود را جایگزین خداوند خالق و ربّ گرداند و بر مردمان حکومت کند. لذا چون فرعون می‌گوید: همگان باید بپذیرند که [أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى] - من ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی برتر) امور شما هستم! ابر قدرت منم، پس من می‌گویم که چگونه بیاندیشید، چه اهدافی را برگزینید، کدام راه را بروید، چه کنید و چه نکنید!

ماده:

تعریف ماده چیست؟ تعریف ازلی چیست؟ تعریف ماده‌ی ازلی چیست؟!

دانشمند ماده‌گرا (ماتریالیست) که به جز دریافت‌های حسی و تجربی، چیزی را قبول ندارد، کدام ماده یا عنصر ازلی را یافته است و یا چگونه به ماده‌ی اولیه (که یقیناً دیگر وجود ندارد) دسترسی یافته است و یا چگونه از ماده‌ی موجود که هیچ یک از صفات و ویژگی‌های ازلی بودن را ندارد، فهمیده است که «ماده ازلی است» و زود نتیجه گرفته است که «پس، ما نیازی به خدا نداریم»؟!

وجودی می تواند ازلی باشد که "واجب الوجود" باشد، یعنی هستی، بدون هیچ کم و کاست و نقص و نیستی، عین وجودش باشد؛ بنابراین هیچ حرکت و تغییری نیز در او به وجود نمی آید و بالتبع هیچ گاه از حالی به حال دیگر متغیر نمی گردد و البته هیچ گاه نابود نیز نمی شود. آیا ماده چنین است؟!

بحثی از امام صادق علیه السلام در مورد حدوث یا قدم ماده:

ابن ابی العوجاء (دانشمند ماتریالیست و ملحد)، که می خواست علم حضرت امام صادق علیه السلام را بسنجد و به دوستانش فخر فروخته بود که ایشان را در بحث مغلوب خواهدکرد، از ایشان پرسید: «دلیل شما بر حدیث اجسام چیست؟»

امام فرمودند: من تا به حال هیچ چیز بزرگ یا کوچکی را ندیده‌ام که اگر مثل خودش را به آن ضمیمه کنند، بزرگتر نشود؛ و در همین حال است که آن چیز اول از بین می‌رود یا به وضع دیگری منتقل می‌گردد و حالت اولی او دیگر نیست (معدوم می‌شود)؛ و اگر آن چیز قدیم بود که تغییر نمی‌کرد و از بین نمی‌رفت یا به حالت دیگر منتقل نمی‌شد و آن چیزی که زایل می‌شود به حال دیگر می‌رود ممکن است بوجود بیاید و از بین برود؛ پس همان بود او بعد از نبود دلیل حدوث است و از آنکه در مرحله‌ی اول بوده و حالا نیست پس داخل در معدوم شده و ممکن نیست چیزی هم ازلی باشد و هم معدوم. تبعیت لجوجانه از فرضیات:

ابن ابی العوجاء نمی‌توانست این استدلال را رد کند، لذا گفت: «البته در این صورت قضیه، مطلب همین است که شما گفتید، ولی اگر فرض کنیم اشیاء به همان حالی که بودند و به همان کوچکی باقی باشند در آن صورت دلیل بر حدوث عالم چیست؟!»

امام به او فرمودند: گمان کردی که از این طریق (نظریه‌پردازی بر اساس فرض) می‌توانی بر ما احتجاج کنی، اما من از همین راه خودت پاسخت را می‌دهم.

ای عبدالکریم، فرض و موضوع بحث ما این عالم موجود است که قواعدش مطابق آن است که گفتم، اما لازمه تحقق فرض تو این است که این عالم را برداریم و عالم دیگری که مطابق با قاعده‌ای که فرض کردی باشد جایش بگذاریم! پس، اگر این عالم را برداریم و عالم دیگری به جای آن قرار دهیم که حدوث آن واضح‌تر خواهد بود، چرا که یعنی معدوم شدن عالم حاضر و حادث شدن عالمی که تو فرض کردی (از بین رفتن این عالم و پیدایش عالمی دیگر). پس آن عالم فرضی نیز حادث خواهد بود.

وانگهی، در عالم فرض نیز جایز است که اگر به هر چیزی مثل آن را بیافزایی (ضمیمه کنی) بزرگتر می‌شود، و همین امکان (جایز بودن)، آن را از قدیم (ازلی) بودن بیرون آورده و وارد در حدوث می‌کند.

و دیگر حرفی نیست که بگوئی ای عبدالکریم. او درماند و نزد رفقاییش بازگشت. (اصول کافی، جلد ۱، کتاب التوحید/ مضمون بحث بیان گردید).

آیا عشق به اهل بیت رو می‌توان با مفهوم عرفانی عشق مجازی برای رسیدن به عشق حقیقی مقایسه نمود؟
(وقتی خداوند هست چرا به جای عشق‌بازی با او، باید به واسطه‌ی او محبت نمود تا به او رسید؟)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

با خدا چگونه عشق‌بازی می‌کنید؟ از که می‌آموزید؟! مثل این که کسی بگوید: من به عشق رسیدن به قله، علم، معلم، راهنما، مربی و راه بلد را کنار می‌گذارم؟!

بیان‌دیشیم:

ابتدا دقت کنید که دغدغه یا سؤال اصلی ذهن کدام است و هدف طرح سؤال به این شکل چیست؟

- - آیا بحث واقعاً پیرامون رابطه‌ی عشق مجازی، با عشق حقیقی می‌باشد؟!
- - یا الفاظی چون "حقیقی و مجازی"، و هم چنین "عشق به خدا"، فقط برای این مطرح شده که "محبت به اهل عصمت علیهم السلام"، زیر سؤال برده شود؟!

* - سپس لازم است که ذهن برای خود حلاجی کند که "عشق حقیقی و عشق مجازی" یعنی چه؟ چه تفاوتی با محبت‌های گوناگون، در راستای محبت غایی دارد؟ و آیا عشق به اهل عصمت علیهم السلام، قرآن کریم، نماز و ...، عشق حقیقی می‌باشد یا مجازی؟!

- - مگر هر محبتی در راستای محبتی والاتر، مجازی قلمداد می‌گردد؟! بالاخره کسی که دوست دارد، عشق او حقیقی است، اگر چه محبوب و معشوقش مجازی باشند. لذا "معشوق کاذب"، عشق را تبدیل به "عشق کاذب" می‌کند، نه عشق مجازی.

حب به ذات، حب به آثار ذات را در پی دارد

حکما و فرعا، در عرصه‌ی عشق و محبت، قانونی حقیقی و واقعی را به این شک مطرح می‌کنند که «حبّ به ذات، حب به آثار ذات را در پی دارد».

شاید جمله کمی ثقیل به نظر آید! توضیح آن که اگر شما کشورتان را دوست داشته باشید، ملت و پرچم آن را نیز دوست خواهید داشت - اگر پدر، مادر، همسر، فرزند و سایر اعضای خانواده و خویشان را دوست داشته باشید، حتی نامه یا عکس آنها را نیز دوست خواهید داشت - اگر کسی را دوست داشته باشید، یک شاخ گلی که او هدیه داده را نیز دوست خواهید داشت، و حال آن که نامه، عکس، پرچم، شاخه گل و ...، همه اشیا

بی جان هستند. پس امامی را دوست داشته باشید، آثار، حرم، ضریح و زائران آن را نیز دوست خواهید داشت
!...

عکس این قانون صادق است، یعنی اگر انسان از کسی یا چیزی بدش بیاید، از هر چه به او تعلق دارد و یا ارتباط دارد و یا حتی یادآور اوست نیز بدش می آید، چنان که فرمود: قلب برخی با شنیدن نام خدا نیز مشمئز می شود:

« وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ » (الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خدا به تنهایی یاد شود (به وحدانیت یاد شود و یا یاد او به خاطر چیزهای دیگری نباشد)، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می کنند.

- - بنابراین، کسی که خداوند سبحان را دوست دارد، هر که را و هر چه را که خدا دوست داشته باشد، دوست خواهد داشت و دوستداران خدای متان را نیز دوست خواهد داشت.
- - چنین محبتی نه تنها مجازی نیست، بلکه کاملاً حقیقی و در راستای محبت به محبوب غایی می باشد.

محبت به نشانه‌ها:

اگر دقت شود، ما هر حقیقتی را به نشانه‌ها (یا همان اسم‌هایش) می شناسیم و به خاطر مطلوب بودن همین نشانه‌ها، به صاحب نشانه دل می بندیم.

این قاعده، هیچ فرقی نمی کند که نشانه (اسم) از پروردگار عالم باشد، یا نامه و شاخه گلی، نشانه از محبوب باشد؛ محبوب با هدیه‌ی همین شاخه گل (یا هر هدیه دیگری)، محبتش به شما را اعلام و اظهار می دارد و شما نیز با دریافت آن، بو کردن آن، بو کردن آن، در جای نیکو قرار دادن آن و بالاخره توجه ویژه‌ی قلبی به آن، محبت خود به او را ابراز و اظهار می نمایید.

بنابراین، محبت به خداوند متعال نیز با ظهور محبت به نشانه‌ها و اسم‌های او بروز و ظهور می نماید، و می دانیم که این اسم‌ها، الفاظ و کلمات و مفاهیم گنگ نیستند و حتماً ظهور خارجی دارند. چنان حضرت امام صادق علیه السلام، در ذیل آیه‌ی کریمه‌ی

« وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می گرانند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت.

می فرمایند:

« نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا » (اصول کافی/ ج ۱/ ص ۱۴۳)

ترجمه: بخدا ما هستیم نام‌های نیک او که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی شود جز به شناخت ما.

محبوب خودش تعیین می کند:

همیشه محبوب خودش تعیین می کند که رضایت او چگونه حاصل می گردد؟ به عنوان مثال: اگر محبوب شما بگوید: «من از آرام و با ادب سخن گفتن خوشم می آید و راضی می شوم»، نمی توانید بگویید: «اما من تشخیص می دهم که محبتم را با فریاد و دشنام به تو نشان دهم!» - این تکبر است، نه معرفت و محبت. ابلیس لعین نیز همین اخلاق را داشت. وقتی خداوند فرمود: بر آدم سجده کن، پذیرفت؛ چرا که اطاعت و عبادت به میل خودش را دوست داشت!

بنابراین، خداوند متعال، خود برای بندگان تعیین می کند که عبادت، اطاعت و محبت او به چیست و چگونه باید ظهور و بروز یافتند که مرضی واقع شده و موجب رشد، کمال و فلاح بندگان شود. لذا فرمود:

« ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ » (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است. بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان [اهل بیت]». و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

فریب شیطان:

باید مراقب فریب ابلیس لعین و سایر شیاطین انس و جن باشیم، آنها به نفس هر کسی، از راهش وارد می شوند. به دنیاپرست القا می کنند که اساساً وجود خداوند متعال را تکذیب کن - به نفس پرست می گویند: محبوب‌های دیگری را جایگزین کن و به عبادت آنها مشغول شو - و به متکبر می گویند: تکذیب نکن، بلکه به جنگ خدا برو.

اما به مؤمن می گویند: مگر تو موحد نیستی، مگر مؤمن نیستی، مگر خداوند را دوست نداری، مگر اوج کمال خود را در بندگی مخلصانه برای خدا نمی بینی...؟! پس جز او همه را کنار بگذار؛ قرآن و نماز چه معنا دارد؟ پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام چه جایگاهی دارند؟ مگر همه بندگان او نیستند؟ پس تو همه را کنار بگذار و بگو: «فقط خدا»!

این یک دروغ و فریب آشکار، برای بریدن حلقه‌ی وصل می باشد.



قرآن کریم و حدیث- اردیبهشت ۱۳۹۶

اگر کسی به هر دلیلی، به جلدی از قرآن مجید (هر چند کوچک و شامل چند سوره) اهانتی کرده باشد، جبرانی (مثل بازنویسی یا ...) دارد، یا در هر صورت، خدا به کمرش می‌زند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

مهم است که انسان عاقل و فکور، به هیچ مسئله‌ای و از جمله حقایق اعتقادی و مقدسات، نگاه عوامانه نداشته باشد. خداوند متعال در قرآن مجید نیز همین را از بندگانش خواسته است که آگاه، عاقل، عالم، با بصیرت، فکور و با تدبیر باشند و از این نعمات الهی، بهره‌ی مفید ببرند.

«خدا به کمرش می‌زند»

اگر چه معنا و مقصود روشن است، اما همین جمله، خودش یک اصطلاح عامیانه می‌باشد و مهم است که نگاه به آن و فهم معنایش، عوامانه نباشد؛ اهانت کننده و یا ناظر به اهانت، منتظر این نباشد که سریعاً یک تیر غیبی از آسمان بیاید و به کمر اهانت کننده بخورد!

آن کشیش فراماسون امریکایی نیز سالی یکبار، تحت حمایت پلیس امریکا و با حضور رسانه‌های امریکایی، مراسم "قرآن‌سوزی" راه می‌اندازد و هنوز نشنیده‌ایم که دیسک کمر گرفته باشد و یا ستون فقراتش شکسته باشد. اما بی‌تردید به هلاکت افتاده است.

آنگاه که فرق قرآن ناطق، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شکافتند، یا به حضرت فاطمه علیها السلام بین در و دیوار جراحی وارد کردند که منجر به شهادت ایشان گردید، یا جگر امام حسن مجتبی علیه السلام را با زهر پاره پاره کردند، یا سر سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند و ...، نه از آسمان صاعقه‌ای آمد که آنها را بکشد، نه زمین دهان باز کرد که آنها را فرو ببرد. اما آن کافران، منافقان و جانیان، ردیل، ذلیل و هلاک دنیا و آخرت شدند. چنان که در قرآن مجید فرمود: پیامبران و اولیای الهی را کشتند، اما ما سپاهیان از آسمان برای هلاکتشان نازل نکردیم - اما بارها تصریح نموده که همه در دنیا هلاک شدند و در برزخ و قیامت نیز به بدترین عواقب عملکردشان می‌رسند:

« وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ » (یس، ۲۸)

ترجمه: پس از [شهادت] وی، هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرورستنده نبودیم.

قانون:

خلقت عالم هستی، علیمانه و حکیمانه می باشد، بنابراین قانونمند است. نظام "هدایت" نیز علیمانه، حکیمانه، منطبق با حقایق نظام هستی و بالتبع قانونمند است.

در این نظام، کسی نمی تواند مزرعه اش را با آتش آبیاری کند - و یا برای خنک شدن به وسط آتش بپرد - یا برای سیراب شدن، اسید بنوشد - یا برای آگاهی علوم فیزیک و شیمی، فوتبال بازی کند ...! و البته کسی هم با غفلت، جهالت، انکار، تکذیب و دشمنی، نمی تواند رشد کرده و به سعادت برسد. قانون، یعنی هر چیزی مشخصاتی دارد و هر کاری، نتایجی دارد که در صورت وقوع (یا انجام)، حتماً محقق می گردد.

تفاوت قانون خلقت با هدایت:

یک تفاوت عمده بین قانون "خلقت" با قانون "هدایت" وجود دارد که البته آن نیز جزو قوانین هدایتی می باشد و خارج از علم، حکمت و قانون، کاری صورت نمی پذیرد.

تفاوت عمده این است که قوانین حاکم بر خلقت (ماده و غیر ماده)، خشک هستند، انعطاف و استثناء ندارند. آفتاب سوزان است، و فرقی نمی کند که بر مؤمن بتابد یا کافر - تیزی می برد و فرقی نمی کند که دست جانی را ببرد یا گلوی پیامبر یا امامی در یک عصر را پاره کند. آب سالم، تشنگی را بر طرف می کند و ...

اما قانون "هدایت"، بسیار لطیف است و انعطاف دارد. چرا که هدف از قوانین هدایتی، همان هدایت می باشد و اگر قرار باشد که انسان با اولین گناه عمدی یا سهوی، بزرگ یا کوچک، مبتلا به عواقبش شود، همگان به سرعت هلاک می شوند و دیگر کسی باقی نمی ماند که هدایتی نیز صورت پذیرد. تمامی انبیای الهی، با اقوام کافری مواجه بودند که بسیاری از آنها، ایمان آوردند و رستگار شدند.

« وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا » (النحل، ۶۱)

ترجمه: و اگر خداوند مردم را بخاطر ظلمشان مجازات می کرد، جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذارد؛ ولی آنها را تا زمان معینی به تأخیر می اندازد. و هنگامی که اجلشان فرا رسد، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه ساعتی پیشی می گیرند.

● - بنابراین، قانون هدایت، ضمن آموزش، تربیت، تزکیه، تعلیم، بشارت، انذار و تبیین حقایق و ترسیم راه کارها؛ سراسر رحمت، لطف و کرم الهی می باشد؛ لذا از یک سو به عاصی و طاعی، فرصت توبه و بازگشت داده می شود و از سوی دیگر پذیرش استغفار و توبه ی او، از جانب ارحم الراحمینی که غفار الذنوب هست، ضمانت می شود.

قرآن کریم:

قرآن کریم، فقط چند سطر نوشته شده روی چند صفحه ی کاغذ و قرار گرفته بین دو جلد نمی باشد، اگر چه همان نیز محترم و مقدس است و نباید مورد بی احترامی قرار گیرد.

خداوند متعال با قسم های عظیم متذکر گردید که این قرآن خودش "کریم" است « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ حَقِيقًا، آن قرآن کریم است - / الواقعة، ۵۵. ».

"کریم"، صفت فاعلی است که از فعل "کَرَمَ" گرفته شده است و معنای آن بزرگوار، بخشنده و سخاوتمند می باشد. "کریم"، اسم خداوند سبحان است و قرآن کریم، کلام الله است، پس خود قرآن نیز "کریم" می باشد، چنان که علیم، حکیم و مجید است؛ یعنی به اهلش وجود، هستی، کمال، مجد و عزت می بخشد تا در دنیا و آخرت به رستگاری برسند.

در آیات بعدی می فرماید که این قرآن کریم، در کتاب مکنونی می باشد - [درّ در صدف و گنجینه ای در جایگاه عظیمی] است که به جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند - از طرف پروردگار صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور (رب العالمین) برای شما نازل شده است، و سپس می پرسد: « أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ - آیا این سخن را [= این قرآن را با اوصافی که گفته شد] سست و کوچک می شمردید / همان، ۸۱. »

بنابراین، کسی که "کریم" را کنار بگذارد، خودش را از "کَرَمَ" دور کرده است و این همان «به کمر زدن» می باشد.

مراتب سقوط و هلاکت:

دقت کنیم، همانگونه که رشد و سعادت مراتب و مراحل دارد، دوری، غفلت، سقوط و هلاکت نیز مراحل و مراتب دارد.

بسیار فرق است بین کسی که قرآن کریم را نشناخته است - با کسی که شناخته، اما بدان رجوع و توجهی ندارد - با کسی که آن را سبک و سست می انگارد...، و با کسی که به دشمنی با آن بر می خیزد! حال خواه دشمنی اش در کلام باشد، مانند تکذیب یا مسخره و اهانت کردن - یا در عمل باشد، مانند پاره کردن، آتش زدن و ...

● - ابلیس و شیاطین جنّ و انس [لعنهم الله علیهم اجمعین]، بندگان بی توجه و نفس گرا را در گام نخست به غفلت می کشانند، در گام بعدی به انکار و تکذیب سوق می دهند؛ اما در گام بعدی، دیگر خبری از بی توجهی، یا انکار و تکذیب نیست، بلکه به "دشمنی" فرا می خوانند.

چه باید کرد؟

بنابراین، اگر خدایی ناکرده، کسی عمداً یا سهواً غفلت نمود، یا به صورت آشکار و یا تلویحی تکذیب نمود و یا به درجه‌ی دشمنی و اهانت رسید، باید قبل از هر کاری، از خالق، معبود و ربش که به سوی او بر می‌گردد، بابت جسارت به کلام او، طلب مغفرت کند. یعنی بخواهد که این گناه عظیم او را ببخشد و بپوشاند، تا عواقب سوءاش در دنیا و آخرت گریبانگیر او نشود.

باید جهالت را کنار بگذارد و تکبر را بشکند. با فهم و شعور و از صمیم قلب و با اخلاص، دو رکعت نمازی بخواند، یا سر به سجده‌ای بگذارد و یا همان قرآن مجید و کریم را در دست بگیرد و واسطه قرار دهد و بگوید: خدایا! من به خودم ظلم کردم « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ - الهی جز تو نیست، منزهی تو و همانا من از ستمگران بودم / الانبیاء، ۸۷ »

از روی صدق، فهم و باور و نیز با حال زار و پشیمانی، بگوید: « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَبَجَرْتُ بِجَهْلِي - معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی و به ستایشت برخاسته‌ام، به خود ستم کردم و از روی نادانی جری شدم [جرات نمودم] / دعای کمیل. »
عظمت گناه خود را بفهمد و با حال نگران، اما امیدوار به رحمت الهی او را به « يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ وَ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَبِيرِ » یاد کند و عرض کند:

« اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ اسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمِ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ »

ترجمه: «خدایا از تو می‌خواهم به نگاه بزرگوارانه ات و نام بزرگ و فرمانروایی دیرینه ات که بر محمد و خاندان او درود فرستی و بیماری گناه بزرگ مرا، چه گناه بزرگ را جز آمرزگاری بزرگ نمی‌آمرزد»

توبه:

خداوند متعال، در قرآن کریم تصریح نمود که اول "استغفار" کنید و سپس توبه:

« وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ » (هود علیه السلام، ۹۰)

ترجمه: «و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار

[بندگان] است.»

توبه با استغفار فرق دارد. استغفار طلب بخشش و پوشش است، اما توبه، یعنی بازگشت. بدیهی است کسی که

در باتلاق و منجلاب افتاده، تا بیرون نیاید، سرپا نایستد، وضعیتش را سامان نبخشد، نمی‌تواند راه درست را

تشخیص داده و در آن گام نهد و مسیر را به سلامت ببیماید.

بنابراین، پس از این استغفار جدی، نوبت به توبه (بازگشت) می‌رسد.

● - خب، حالا بازگشت به سوی خدا و به قرآن کریمش، در گناه عفلت، اهانت یا جسارت به قرآن مجید چگونه است؟ آیا رونویسی چند آیه یا سوره؟!
خیر، بلکه از خداوند متعال توفیق بخواند و تصمیم بگیرد که در خدمت قرآن مجید باشد، که به سود خود اوست. به تلاوت قرآن کریم مداومت کند و خو بگیرد - در آیاتش تفکر و تدبر نماید - به بشارت ها و اندازهایش توجه کند - به وحیانی بودن، حقیقت و معارفش ایمان بیاورد و در عمل به آن تاسی نماید.
بدیهی است که وقتی شناخت و علمی پیدا کرد، وقتی علاقه و ارتباط نیز حاصل شد، می تواند به توفیق و حول و قوه الهی و البته به حد وسعش، به تبلیغ و جبران مافات نیز اقدام نماید.

با این آیه ها ثابت می کنند که پیامبر معجزه نداشته است، (انعام آیه ۱۰۹) - (طه آیه ۱۳۳)؛ جواب چیست؟ [نفرمایید اثبات می کنند، بفرمایید: ادعا می کنند]!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

اثبات نمی کنند، بلکه فقط ادعا می کنند و حال باید صحت ادعای خود را به اثبات نیز برسانند. روحیه و دأب استکباری کفار از یک سو و سلطه ی دیکتاتوری نظری و عملی آنها از سوی دیگر، سبب شده به اذهان عمومی القا کنند: «هر چه مخالفان می گویند حجت است، مگر این که خلافش ثابت شود!»، در حالی که چنین نیست، بلکه ابتدا مدعی باید اقامه دلیل نماید. حتی خداوند متعال نیز برای خالقیت، الوهیت، ربوبیت و مالکیت خود، به ادعا و دعوت بسنده ننموده و اقامه ی دلیل می کند؛ چنان که رسولانش را نیز با دلایل و بیانات به سوی مردم می فرستد.

متن و ترجمه آیات مورد بحث به شرح زیر می باشد:

« وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ » (الأنعام، ۱۰۹)

ترجمه: با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشانه ای [= معجزه ای] برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می آورند؛ بگو: «معجزات فقط از سوی خداست؛ و شما از کجا می دانید که هرگاه معجزه ای بیاید (ایمان می آورند؟ خیر،) ایمان نمی آورند!»

« وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ نَأْتِهِمْ بَيِّنَةً مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ » (طه، ۱۳۳)

ترجمه: گفتند: «چرا (پیامبر) معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد؟! (بگو:) آیا خبرهای روشنی که در کتاب های (آسمانی) نخستین بوده، برای آنها نیامد؟!»

نکات:

توجه به چند نکته، مفهوم و مقصود آیات را روشن می‌سازد:

یک - در هر دو آیه، معلوم است که مدعیان موحد و اهل کتاب بوده‌اند، نه کفاری که اساساً توحید و معاد را قبول ندارند، چه رسد به این که نبوت و رسالت را قبول داشته باشند.

چرا که در آیه‌ی اول می‌فرماید: «**وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ -** محکم‌ترین و شدیدترین قسم‌ها را با جدیت تمام به "الله" یاد می‌کنند...»، بنابراین معلوم است که به "الله جلّ جلاله" اعتقاد داشتند!

دو - در آیه‌ی دوم می‌فرماید: «مگر اخبار روشنی در کتب پیشین برای آنها نیامد»، یعنی آنها ادعای ایمان به تورات و انجیل داشتند و اکنون رسالت ایشان را رد می‌کردند.

معجزه:

الف - اگر چه معجزات انبیای الهی، همگی "آیات = نشانه‌های"، حقانیت آنان می‌باشد، اما قرآن کریم تعلیم می‌دهد "آیه و بینه"، فقط یک معجزه‌ی فیزیکی نمی‌باشد، لذا معجزه فیزیکی نیز تنها دلیل، بینه و آیه برای اثبات حقانیت نمی‌باشد. چنان که هم آیات قرآن کریم را "آیه" نامیده است و هم معجزات انبیای الهی را "آیه" نامیده است و هم عذاب اقوام کافر، لجوج و عنود را "آیه" نامیده است و هم خلقت آسمان و زمین و تمامی نشانه‌های علم، حکمت و قدرت الهی را "آیه" نامیده است.

ب - معجزات نیز یعنی کاری که دیگران از انجام آن ناتوان [در عجز] باشند، تا بدینوسیله بر آنان اثبات شود که این امر، فعل و کار خداست و به حول و قوه‌ی او، توسط بنده‌ای از بندگانش انجام شده، پس او رسول خداست. وگرنه در اثبات توحید که خلقت یک پشه و مگس نیز معجزه است، چرا که دیگران از انجام آن عاجز می‌باشند.

بنابراین، معجزه‌ی انبیای الهی ممکن است فیزیکی باشد (مثل شکافتن رود، یا زنده کردن مرده)، و ممکن است به تمامی جهات علمی باشد [مثل قرآن کریم، با علوم توحیدی، معادی، حقوقی، اخبار غیبی از گذشته و آینده، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاقی، سیاسی و ...].

ج - معجزات فیزیکی، فقط برای حاضرینی که با چشم آن اتفاق را می‌بینند ممکن است مؤثر افتد و اطرافیانی که چه به لحاظ جغرافیایی و محیطی و چه به لحاظ تاریخی و زمانی دورتر بوده‌اند، آن اتفاقات را ندیده‌اند و فقط بر اساس قول موثق می‌پذیرند. مثل آن که حاضرین موثق به غایبین خبر دهند که ما دیدیم؛ و یا مانند معجزاتی که در قرآن کریم بیان شده است و ما قبول می‌کنیم.

د - بنابراین، اصل آیه، دلیل، بینه و معجزه، همان کلام وحی است، صحف، زبور، تورات، انجیل و قرآن کریم می باشد که دیگران از آوردن مثل آن عاجزند.

استراتژی و تاکتیک کفار و مخالفان:

کفار و مخالفان دو تاکتیک داشتند (و هنوز هم دارند):

اول آن که می گفتند: فرستاده‌ی خداوند نمی تواند از جنس بشر باشد، بخورد، بیاشامد، بیمار شود، بجنگد، ازدواج نماید، صاحب اولاد شود، در بازار آمد و شد بنماید ... و بالاخره بمیرد؛ بلکه باید از جنس فرشتگان باشد! اگر چه به وقتش فرشتگان را نیز مؤنث و دختران خدا می نامیدند!

« وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا » (الفرقان، ۷)

ترجمه: و گفتند: و گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؛ چرا فرشته‌ای [که ما ببینیم] به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟!

خداوند متعال در پاسخها تأکید نمود که تمامی انبیا برای جنس بشر، باید از جنس بشر باشند و همین گونه نیز هستند، و فرمود:

« وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَنْتُمْ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا » (الفرقان، ۲۰)

ترجمه: ما هیچ یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند؛ و بعضی از شما را وسیله امتحان بعضی دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبایی می کنید (و از عهده امتحان برمی آید)؟! و پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده است.

دوم آن که پس از عدم موفقیت و مشاهده‌ی تداوم دعوت، گرایش مردم و قدرت یافتن انبیا و رسولان الهی، برای آن که آنها در راستای اهداف و مطامع خود، تحت فرمان و سلطه‌ی درآورند، از جانب خود به آنها سفارش معجزه می دادند و گفتند: اگر واقعاً فرستاده‌ی خداوند متعال هستی، برای ما این کار و آن کار را بکن! و یا حتی می گفتند: این آیات را بردار و آیات دیگری که وفق مراد، میل و منافع ما باشد بیاور تا تو را قبول کنیم و به تو ایمان بیاوریم!

« وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحِي اِلَيَّ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ » (يونس عليه السلام، ۱۵)

ترجمه: و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من

- حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم فقط از چیزی که بر من وحی می شود ، پیروی می کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم ، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم!»
- - خداوند متعال، مکرر تصریح نموده که به آنها بگو: «نه آوردن آیه در اختیار من است (چون از خود آیه نمی سازم)، و نه معجزه در اختیار و اراده‌ی من است، بلکه به اراده‌ی خداوند علیم و حکیم انجام می‌پذیرد» و البته اگر چنین نباشد که اصلاً وحی یا معجزه‌ی الهی محسوب نمی‌گردند.
- « وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (الأنعام، ۳۷)
- ترجمه: و گفتند چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؛ بگو بی‌تردید خدا قادر است که پدیده‌ای شگرف فرو فرستد لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.
- - ببینیم چه زیبا و ژرف بیان نموده که اصل معجزه و درک آن از سنخ "علم" می‌باشد، نه چند حادثه‌ی فیزیکی، و اینان نیز درک معجزه نمی‌کنند، چون "علم" ندارند.
- * - بنابراین معجزه‌ی اصلی خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله نیز از سنخ "علم" می‌باشد که با "کتاب و کلام" منتقل می‌شود، یعنی (کتاب قرآن مجید که کلام الله است). اما اینها چون علم ندارند، اخذ و درک نمی‌کنند.

چرا یکی و فقط و فقط و فقط یکی از علوم، اسرار و رموزی را که مسلمانان ادعا می‌کنند در قرآن (بعنوان معجزه الهی حاوی همه اسرار و علوم است) توسط امامان و خود پیامبر بعنوان قرآن ناطق بیان نشده است؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- وقتی می‌فرمایید «چرا یکی و فقط و فقط و فقط یکی از علوم و اسرار و رمز و رازی ... بیان نشده است»، یعنی شما تمام قرآن کریم را مطالعه نمودید و سپس تمامی احادیث را مطالعه نمودید و سپس نتیجه‌ی قطعی گرفتید که حتی یک مورد نیز وجود ندارد؟ حال آیا چنین است؟! پس اگر مطالعه نمودید، جای دارد که سؤال نمایید (کدام نمونه یا مثالی وجود دارد)، نه این که ابتدا حکم قطعی دهید که بیان نشده و سپس پرسید: چرا حتی یک مورد نیز بیان نشده است؟!
- * - شاید انتظار این است که مخاطب بنویسد: «این آیه و این هم حدیث ذیل آیه»؟! خب این شیوه‌ی پاسخگویی خطاست. چرا که سرتاسر قرآن کریم علم و اسرار علمی است و اهل عصمت علیهم السلام نیز همان‌ها را به صورت تفسیری و تفصیلی بیان نموده‌اند.

تعاریف:

"تعاریف"، نقش اصلی را در فهم و درک هر موضوعی ایفا می کنند و اگر تعاریف غلط باشند، شناخت ها، اهداف، برنامه ها و عملکردها نیز متفاوت می شود. فرض کنید که فساد و تباهی را "شادی و لذت" تعریف کنند، چه خواهد شد؟!

*- ملحدی (دهری، ماده گرا، ماتریالیست) از امام صادق علیه السلام پرسید: «**دلیل شما بر حدوث اجسام و وجود خالق و ... چیست؟**» امام فرمودند: «برای من تعریف کن که اگر تو حادث و مخلوق بودی، چگونه می بودی؟» او بسیار فکر کرد و زیر لب می گفت: بلند، کوتاه، دارای ابعاد، حجم، وزن ... و دید که هر چه بگوید، همان صفات و ویژگی های حادث است که محدث می خواهد (مخلوق است که خالق می خواهد)، لذا درماند.

امام به او فرمودند: «به من بگو بینم، اگر من یک کیسه اشرفی داشته باشم و به تو بگویم که در این کیسه اشرفی هست؛ و تو اصلاً ندانی که تعریف اشرفی چیست؟ آیا می توانی بگویی که در کیسه اشرفی نیست؟! او گفت: نه! فرمود: وقتی تعریف خالق و مخلوق را نمی دانی، نه آسمان ها را تا سقفش رفتی و نه در دل زمین تا قلبش رفتی و نه می توانی بروی (علوم تجربی)، چگونه حکم می دهی (استدلال عقلی) که محدث و خالق نیست؟! و او مجبور شد تصدیق کند که انکار و تکذیب قطعی اش خطاست، اگر چه ایمان نیاورد. (مضمون / اصول کافی، جلد یک، کتاب التوحید).

●- حال باید از خود پرسیم: اسرار چیست و غیب یا علم غیب کدام است؟! معجزه چیست و تعریفش کدام است؟! قرآن کریم چه فرموده یا احادیث، ذیل آیات چه بیان داشته اند؟ و اگر هیچ کدام را نمی دانیم، باید سؤال کنیم تا بدانیم، نه این که اول حکم صادر کنیم که حتی یک نمونه هم وجود ندارد، بعد بر اساس حکم صادره ی خود پرسیم: چرا؟!

انسان شناسی:

« لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: ما بر شما کتابی نازل کردیم که یاد (ذکر) (و وسیله بیداری و هدایت) شما در آن است! آیا نمی اندیشید (تعقل نمی کنید)؟!

بشر تا حدودی در سایه علوم تجربی، عالم طبیعت و بدن را شناخته است و البته دانشمندان علوم تجربی نیز اذعان دارند که هنوز ناشناخته های ما به مراتب بیش از شناخته های ماست. بشر تازه شناخته که فایده ی سیاره مشتری برای زمین چیست و یا ژن و دی ای ان (DNA) چیست؟ آیا یافته های علمی روانشناسی جدید نیست؟ آیا انسان های قبل، هیچ نیازی به این علوم نداشتند؟

● - اما، به راستی، تعریف درست و جامع از "انسان" چیست؟ "عقل" و "نفس" نیز داریم یا نداریم - روح و روان داریم یا نداریم؟ - "قلب و فطرت" داریم یا نداریم و فقط همین جسم مادی را داریم؟! آیا شناخت و فهم داشتن یا نداشتن آنها، با کدام علم تجربی قابل حصول می باشد؟!

● - علوم نظری چیست و فرقی با علوم عملی (یا تجربی) کدام است - آیا انسان شناخت غیر طبیعی و تجربی نیز دارد یا ندارد؟ اگر ندارد، آن دسته از حقایقی را که نفی و تکذیب می کند، بر اساس چه شناختی است؟ و اگر دارد چگونه حاصل می گردد - چگونه تقویت می شود - موانع فهم، درک و شناختش چیست؟!

نفس:

آدمی در کدام آزمایشگاه بفهمد که شاکله‌ی "انسان" چگونه ساخته شده است؟ حداکثر اوج او کجاست، حد پایینش کجاست؟ "نفس" چیست؟ کار نفس مسوله، یا نفس اماره چیست و چگونه انسان می تواند بر نفس غلبه کند. تئوریش چیست و دستورالعمل‌های اجرایش کدام است؟!

انسان، در نیازهای بدنی، به تجربه و نیز علم، دانست که آدمی گرسنه و تشنه می شود و اگر نخورد و نیاشامد، می میرد. حال وقتی انسان هوسی می کند، منشأ آن چیست؟ وقتی آن را توجیه می کند، کدام بخش فعال شده است؟ وقتی محکوم نفس شده و جهت ارضایش [حتی به رغم حکم عقل و علم به ضررش] عمل می کند، چه اتفاقی و در کدام بخش وجود رخ داده است؟

اخلاق:

اخلاق یعنی چه؟ ارزش و ضد ارزش و یا بد خوب چیست؟ تعریفش کدام است و چه دلیلی برای آن تعاریف ارائه شده اقامه می شود که مقبول عقل و علم نیز باشد؟! چرا بشر پس از این پیشرفت علمی، مانند اسلاف خود در قرون اولیه می گوید: بد و خوبی وجود ندارد؟! آیا علم انسان‌ها در عصر جاهلیت، به مراتب بیشتر از دانشمندان این عصر بوده است که اینان به نتایج آنان رسیده‌اند؟!

● - ریشه و علل بروز "من‌گرایی" که در گذشته در قالب فرعونیت مطرح می شد و امروزه به صورت کلاسیک و یک مکتب، در قالب "اومانیزم" مطرح می شود، چیست؟ آیا اتحاد و تعاون لازم است و چرا و در چه مواردی لازم و در چه مواردی نباید باشد و به چه علت و چگونه اثبات می شود؟!

● - گذشت و ایثار یعنی چه؟ اگر چیزی جز طبیعت نیست و کمالی جز "لذت من" وجود ندارد، میل به ایثار چه منشأ و مبنایی دارد و چرا باید انسان گاهی از منافع و حتی حقوق خود گذشت نماید؟! هدف چیست و حدودش کدام است و چرا؟!

حقوق:

عادل و ظالم، هر دو شعار حق و حقوق و ضرورت رعایت آن را سر داده و می دهند، اما به راستی حقوق یعنی چه؟! مبنایش چیست؟!

آیا حق اعتباری است، آیا مبنایش به قول معروف عقل جمعی و یا رأی اکثریت (به اصطلاح دموکراسی) است؟ آیا با آرای مردم، برای کسی حقی ایجاد می شود که بتوان بر اساس آن، حقوقی را برای انسان و انسانیت و حیات فردی و اجتماعی تبیین نمود؟! اگر اکثریتی رأی دادند که حقی را ضایع کنند چه؟! در آنجا که رأی اکثریت لازم است، کدام اکثریتی بر حق و مُحق هستند که رأی و نظرشان صائب تلقی گردد؟! فرض کنید که اکثریت ملت کشوری، به رییس جمهور، کابینه و نمایندگان مجلسی رأی دادند و آن کشور نیز (چون امریکا)، خود را رب النوع بشر دانست و تصمیم گرفت که به کشورهای دیگر حمله کند و حقوق مردمان را ضایع کند، قتل و جنایت و نسل کشی راه بیاندازد و سرمایه های معنوی و مادی آنان را به تاراج ببرد! آیا چون مبنایش اکثریت بود، چنین حقی برای او ایجاد می شود؟!

آیا حقوق مبنا و منبع دارد؟ مبنایش چیست و منبع اش کدام است و چرا؟ آیا این "وجود" است که حق را تبیین می کند و حقوق و احکامش را روشن می سازد، و حق و حقوق نیز باید منطبق با "وجود" انسان، محیط، جامعه، اهداف والا، منافع حقیقی و ... باشد، یا بر مبنای هوس و زورمداری؟! اگر باید منطبق باشد، چه کسی به جز خالقی که حدود و حکمت وجود هر چیزی را خودش تعیین و خلق نموده، می تواند "حقوق" هر چیزی (انسان، حیوان، طبیعت، جامعه و ...) را تبیین کند و بر آن اساس برای بشر قانونگذاری نموده و باید و نباید وضع نماید؟!

عدالت و فضیلت:

عدل چیست و عدالت کدام است؟ شاخصه های آن چیست و چه کسی تعیین کرده و چرا او مُحق بوده که تعریف و تعیین کند؟!

آدمی از وقتی خلق شده، به دنبال فضیلت بوده است. از ارسطو در عصر یونان باستان گرفته تا جامعه گرایان امروزی [که پس از چند قرن نظریه پردازی و نیز جنگ و خونریزی بر آن مبنا، دوباره به ارسطو گرا شده اند] - از ماده گرایان و بت پرستان سنتی و مدرن گرفته، تا کلام وحی و آموزه های اولیاء الله، همه دم از "فضیلت" زده اند؟! اما کدام یک [به غیر از قرآن و اسلام] توانسته اند به سؤالات ذیل پاسخ بگویند و اگر پاسخی داده اند، توانسته اند برای آن بر اساس علوم عقلی یا تجربی، دلایل و براهین اقامه کنند؟

یک - فضیلت یعنی چه؟

دو - حقیقی است یا اعتباری؟

سه - اگر حقیقی است، مبدأ "فضل" کدام است و فاضل کیست؟

چهار - آیا از سنخ مقولات عقلانی است، یا اخلاقی یا نفسانی؟

پنج - راه کار دستیابی به آن چیست؟ آیا فطری است، یا اکتسابی؟!؟

شش - ملاک تشخیص و محک سنجش آن چیست؟

هفت - داور کیست؟ یا به تعبیر دیگر، فضیلت از کدام منظر، فضیلت محسوب می گردد؟! (برگرفته از سخنرانی

خانم دکتر نیلوفر چینی چیان، در همایش بین المللی عدالت و اخلاق / مشهد)

عقل، علم و خیر:

فرض کنیم که انسان با عقل خود دریافت که این نظام علیمانه و حکیمانه‌ی آفرینش، نه خود به خود به وجود آمده و نه بی جهت آفریده شده است، پس حتماً مبدأ و مرجع دارد و به سوی مقصدی روان است.

حال انسان چگونه بفهمد که اگر [جهان و انسان] خالق دارد که دارد، تعریفش چیست؟ از کجا بداند که مقصد و مقصود کجاست؟ [به غیر از وحی] از کجا بفهمد که آنجا چگونه است و در آن چه خیر است و چه می شود؟! و مهم تر آن که چگونه علم یافته و بفهمد که چه باید بکند و چه نباید بکند که رشد یافته و در سلامت و کمال به مقصود اعلیٰ برسد؟!؟

● - آیا بشر باید تا آخر الزمان در نادانی، غفلت و گمراهی بماند، نسل بعد از نسل فنا شود، تا شاید یک روزی با علم تجربی، تمامی اجزا و حقایق عالم هستی را بشناسد، آثارشان را بر یک دیگر بشناسد و ...، تا بتواند سالم زندگی نموده و رشد نماید؟!؟

●●● - آیا تمامی این موارد، اسرار خلقت نیست؟ آیا تمامی این علوم، در غیب نبوده و برای کسی که هنوز به آن واقف نشده، در غیب نیست؟ آیا تشریح منطقی هستی و بالتبع تبیین حیات معقول، و در یک جمله "انطباق کتاب انسان و زندگی، با حقایق هستی"، معجزه (کاری که دیگران از انجام آن عاجز باشند) نمی باشد؟! آیا اهل عصمت علیهم السلام، این علوم قرآنی را تفسیر، تشریح، تفصیل و تأویل ننموده اند؟!؟



سیاسی- اردیبهشت ۱۳۹۶

اجرای سند ۲۰۳۰ چه اشکالی دارد؟ (مطلب بسیار مهمی که لازم است همگان مطلع باشند)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر کسی هیچ یک از مفاد این سند را نخوانده باشد و پرسد: «اجرایش چه اشکالی دارد؟»، دچار خطا شده و باید بداند که اسیر امواج جریان سازی ها شده است.

الف - اولین اشکال امضای این سند، پذیرش "نظام سلطه" به صورت ریشه ای و ساختاری می باشد.

● - ساده انگاریست اگر کسی گمان کند که نظام سلطه، فقط و فقط از راه نظامی و یا برخوردهایی چون تحمیل تحریم های اقتصادی استیلا می یابد.

● - نظام سلطه، قبل از هر چیز، تمامی اعتقادات، فرهنگ ها و قوانین را بر می چیند و در هر امری، قوانین بدلی خودش را جایگزین می کند و آن را به دولت ها و ملت ها تحمیل می نماید.

● - در نظام استکباری سلطه، ابرقدرت جایگزین خداست - همچون فرعون، ادعای ربوبیت (صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور عالمیان) را سر می دهد و البته که این ربوبیت، بدون جایگزینی قوانین خود به جای قوانین الهی (شرع) و اعمال آن به هر طریقی و سپس نظارت در اطاعت و اجرای دولت ها و مردمان و مجازات متخلفان و ...، محقق نمی گردد!

ب - "فرهنگ" هر ملتی که مبتنی بر اعتقادات، باورها، آداب، سنن، رسوم و اخلاق آن ملت می باشد، زیرساخت تمامی جهت گیری ها، قوانین و عملکردهای آن ملت می باشد و ساختار اولیه ی این فرهنگ نیز در نظام آموزشی یک کشور شکل می گیرد؛ بنابراین نظام سلطه، از بیرون می تواند بر نظام های آموزشی، فرهنگی، تبلیغاتی و ...، تأثیرگذار باشد، اما نمی تواند قوانین و چارچوب های مطلوب خود را در درون تحمیل کند، لذا با تنظیم انواع و اقسام سندهای مطلوب خود، دولت ها را مجبور به اطاعت از آنها می نماید!

یک - طبق سند ۲۰۳۰، مستشاران خارجی، حق دارند و باید به "آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، نظارت کنند!" درست مثل نظارت بر پیشرفت‌های علمی، نظارت بر صنایع هسته‌ای، نظارت بر صنایع نظامی، نظارت بر سیستم بانکی و پولی ... و حالا نظارت بر آموزش و پرورش!

دو - برخی مردم را فریب می‌دهند و می‌گویند: «چه اشکالی دارد، این یک تعامل بین‌المللی با کشورهای پیشرفته است و در ضمن الزام آور نیز نمی‌باشد»، اما دورغ می‌گویند! اولاً تعامل وقتی اطلاق دارد که دو طرفه باشد و ثانیاً نظارت مستشاران، سیر و سفر تفریحی، یا دیدن فیلم سینمایی نیست، بلکه جهت کنترل است و اگر تخلفی شود نیز مجازات دارد!

سه - طبق این سند؛ آموزش علوم دینی، و تربیت دینی، خلاف حقوق بشر قلمداد شده است!

چهار - متقابلاً، آموزش روابط جنسی، از حقوق کودکان شمرده شده است که باید انجام پذیرد.

چهار/۱ - شاید برخی با ساده‌اندیشی بگویند: «چه اشکالی دارد، اصلاً خوب است که کودکان ما از همان کودکی با مسائل جنسی آشنا شوند!» اما این آموزش، در این سنین، مطابق با اهداف جوامع به اصطلاح نئولیبرال می‌باشد و تردیدی نیست که رفتارهای کودکان در خانواده و سپس بافت رفتاری در جامعه را تغییر می‌دهد.

● - در این فرهنگ نئولیبرالی و ضد ارزش‌ها، هم‌خواهی اعضای خانواده با یک دیگر نیز منعی ندارد، چرا که در آن جوامع، از سویی کودکان (نوجوانان) را به بهانه‌ی آموزش تحریک می‌کنند و از سویی دیگر ورود افراد زیر ۱۸ سال را به مراکز فحشا و ... ممنوع می‌کنند، پس به سراغ اعضای خانواده می‌روند! و آنها نیز همین را می‌خواهند.

چهار/۲ - ضرورت آموزش روابط جنسی به کودکان، در حالیست که آموزش "تقوای جنسی" برای آنان را آموزش و تربیت دینی قلمداد و ممنوع کرده‌اند؟! طبق محتوا ایجاب این سند، کودکان و نوجوانان همجنس‌باز، حق برخورداری از کلاس و دروس آموزشی دارند، اما کسی حق ندارد علیه این اخلاق شنیع و خائمان برانداز و انسان سوز و منحط (که دیکته‌ی فراماسون می‌باشد)، چیزی بگوید، چرا که جزو مباحث عقیدتی و اخلاقی محسوب شده و خلاف حقوق بشر می‌باشد!

پنج - به غیر از اهداف استعماری و محتوای ضد دینی این سند، اشکال قانونی هم وجود دارد، چرا که طبق اصل ۷۷ قانون اساسی، مجلس باید به اینگونه قراردادهای خارجی نظارت داشته باشد، اما این سند بدون آن که به مجلس برده شود، امضا شد! چرا؟ چه اصرار و عجله‌ای بود؟!

نکات:

در نظام فرهنگی غرب [که به مردم خودشان نیز تحمیل شده است]، ازدواج زیر سن ۱۸ سال، منع قانونی دارد - اما هر نوع رابطه جنسی، از زنا با انسان گرفته، تا همجنس‌بازی، تا هم‌خوابی با حیوانات و ...، حق طبیعی و مطابق حقوق بشر شمرده می‌شود.

حکایتی قابل توجه از آزادی جنسی:

دوستی را می‌شناسم که در دهه ۱۹۷۰، در آلمان - هامبورگ، که مشغول تحصیل در کلاس هشتم دبیرستان بود. او نوجوانی ایرانی، شاداب، پرنرزی و البته پایبند به اصول اولیه‌ی اسلام و فرهنگ و اخلاق خانوادگی (مسلمان ایرانی) بود.

او می‌گفت: پس از گذشت شش ماه از سال جدید تحصیلی، متوجه شدم که مدت‌هاست زیر نظر هستم "که چرا از سال دهم تا کنون دوست دختر نگرفته‌ام؟"؛ این فضولی و تجسس تا حدی بود که برای یافتن دلیل آن، معلمان، ناظران و دوستانی را مأمور کنترل رفتارهای من کرده بودند و سپس جلساتی متشکل از معلم عمومی (در نظام آموزشی آلمان، یک معلم عمومی برای هر کلاسی وجود دارد که شاید در رشته‌ای خاص نیز تدریس کند)، نماینده آموزش و پرورش، کارشناس روانشناسی، کارشناس رفتارشناسی، کارشناس تربیتی و ... تشکیل داده بودند تا علت را بفهمند!

در نهایت روزی معلم عمومی سر کلاس، درس را تعطیل کرد و مقابل تمامی هم کلاسی‌های دختر و پسر گفت: «امروز می‌خواهیم به ... پردازیم، خب فلانی، بگو ببینم که تو چرا دوست دختر نداری، در حالی که می‌دانیم دختران بسیاری در این مدرسه، مایل به دوستی و ارتباط با تو هستند»!

گفت: من خیلی خجالت کشیدم، دیدم دختر و پسر دفتر و کتاب را بسته و رو به من چرخیدند. خیلی کوتاه گفتم: «دوست ندارم، دلم نمی‌خواهد» (اوج لیبرال دموکراسی).

معلم گفت: خیر، ما بررسی کردیم، اول گفتیم شاید به خاطر خارجی بودن، منزوی هستی؛ دیدیم که تو کاپیتان تیم فوتبال این مدرسه هستی و در منطقه نیز اول شدی - گفتیم: شاید ترسو یا خجالتی هستی، اما دیدیم اصلاً چنین نیست - گفتیم: شاید همجنس‌باز هستی، دیدیم چنین هم نیست ... او مجدداً کوتاه تکرار کرد که دلم نمی‌خواهد. معلم با عصبيت گفت: نه، اینها نیست، ما بررسی کردیم و فهمیدیم که تو "محمدانا" هستی! (در قبل از انقلاب، کلمه اسلام زیاد شناخته شده نبود و در بسیاری جاها، به مسلمان، محمدی یا محمدانا می‌گفتند).

او گفت: به شما چه ربطی دارد که چه اعتقادی دارم، مگر من از شما می‌پرسم؟! معلم ابتدا با پرخاش و سپس با آهنگ نصیحت، مرا از این اعتقادات که نامش را تعصبات می‌گذاشت منع کرده و مزیت‌های دوست دختر بازی را برایم برشمرد!

دوست‌مان می‌گفت: آنجا فهمیدم که این آزادی به ویژه در روابط جنسی، بسیار بسیار یک طرفه است. شما در غرب آزادید که فاسد باشید، اما آزاد نیستید که سالم باشید.

روابط جنسی و سیاست:

وقتی سخن از روابط جنسی به میان می‌آید، از آنجا که میل غریزی و مطلوب همگان است و به حسب ظاهر نیز یک امری شخصی محسوب می‌گردد، اذهان عمومی گمان می‌کنند که نه تنها مسئله‌ی خاصی نیست، بلکه سخن از آن در همه جا خوب است! و در مدرسه نیز آموزش و پرورش و تعلیم بهداشت و ... می‌باشد. اما، اصلاً چنین نیست. نظام سلطه می‌بیند که فرهنگ دینی نمی‌تواند همگانی باشد، بالاخره در همان امریکا و اروپا نیز هر کسی اعتقادات خود را دارد - بی‌دینی، سکولار و لائیک بودن نیز نمی‌تواند همگانی شود - فرهنگ ملی نیز همگانی نیست، بالاخره ایرانی، چینی، آلمان و ... هر کدام ملیتی دارند که بدان علاقه و غیرت هم نشان می‌دهند - ...؛ بنابراین، نظام سلطه، نمی‌تواند فرهنگ معینی را بر مردمان تحمیل نماید و بر آن اساس، حکومت واحد جهانی، با حاکمیت خود را مستقر سازد.

اما، روابط جنسی، یک نیاز و رفتار عمومی می‌باشد. اینجا دیگر امریکایی، انگلیسی، فرانسوی، با ایرانی، عرب، ترک و چینی و ژاپنی، فرقی ندارند. پس از همین راه وارد می‌شوند.

اوباما، به هنگام کاندیداتوری، وعده می‌دهد که زندان گوانتانامو را برچیند - ازدواج همجنس‌بازان را قانونی کند - قانون "نگو و نپرس" برای همجنس‌بازان نظامی در فضای نظامی را ملغی کند - هم‌خواهی با حیوانات را برای نظامیان قانونی کند! و در عمل، به جز تعطیلی گوانتانامو، برای بقیه با جدیت تمام لایحه داد و پارلمان [که از حزب رقیب بود و در امور اساسی مخالفت‌هایی نشان می‌داد] نیز با توجه ویژه و اکثریت قاطع آرا به تصویب رساند!

بنابراین گمان نشود که روابط جنسی، امری شخصی و مربوط به نیاز و رفتار شخصی می‌باشد! خیر، بلکه از مهم‌ترین ابزار برای تحمیل نظام سلطه می‌باشد و نقش مستقیمی در اعتقادات، فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، اخلاق، رفتار، امنیت، اقتصاد و بالتبع سیاست دارد.

دولت یازدهم و برجام‌های ۲، ۳ و ...:

اینها همان برجام‌های ۲ و ۳ و ... می‌باشد که مقام معظم رهبری، پیش از این هشدار داده بودند. دولت یازدهم (آقای روحانی)، خوب می‌داند که چه می‌کند و نیز خوب می‌داند که مردم نمی‌دانند. چرا که اذهان عمومی مردم، نگاه تخصصی و تحلیلی ندارند و غالباً منفعل جو می‌شوند.

دولت یازدهم، از سویی با عجله‌ی تمام، سند ۲۰۳۰ را بدون انجام مراحل قانونی، ارجاع به مجلس و ... امضا می‌کنند، و از سویی دیگر آقای روحانی در تبلیغاتی نامزدی برای دور مجدد، با آهنگ دلسوزی برای نظام

آموزشی، می گوید (مضمون): این بودجه‌های فرهنگی، همه باید به آموزش و پرورش اختصاص یابد - فرهنگ‌سازی در آموزش و پرورش شکل می‌گیرد و ... !
ظاهر این شعار خوب است، باطنش نیز یعنی تمامی نهادهای فرهنگی تعطیل شوند و فقط آموزش و پرورش عهده‌دار فرهنگ‌سازی باشد و آن هم که در چارچوب ۲۰۳۰، و با نظارت مستشاران امریکا، انگلیس و نظام "فراماسون - صهیونیستی" عمل خواهد نمود!

در مورد حدیثی منقول از امام صادق (ع) مبنی بر «تردید بین دو حاکم و توصیه به کنار گذاشتن آن که دشمنان او را بیشتر می‌پسندند» جنجال گسترده‌ای در فضای مجازی به راه افتاده است؟! حقیقت مطلب چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، جملاتی را تحت عنوان حدیث حضرت امام صادق علیه السلام، با ذکر سند (اصول کافی - جلد ۱ ص ۶۷) نوشته‌اند، اما ما چنین حدیثی در این صفحه و صفحات دیگر این جلد نیافتیم!
دقت کنیم که یک جمله، اگر چه به لحاظ فحوا مطابق آیات و احادیث باشد و منطقی آن نیز مورد تصدیق عقل باشد، اما تا از طرق علمی (مطروح در علم حدیث، علم رجال، علم کتاب و...) یقین حاصل نگردد که این جمله را شخص معصوم علیه السلام فرموده است، نمی‌توان گفت که این «حدیث» می‌باشد، مگر آن مثلاً کسی بگوید: فلان حدیث را به یاد ندارم، اما مضمونش این است.

آن چه که در اصول کافی آمده، چنین است که:

« عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات (وقت) برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و (چنانچه) آن طغیانگر حکم کند، اگر چه حق مسلم او باشد، چنان است که مال حرامی را می‌گیرد، زیرا آن را به حکم طغیانگر (طاغوت) گرفته است. در حالی که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ... آیا می‌خواهند داوری (قضاوت) میان خود را به سوی طاغوت ببرند با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند (النساء، ۶۰)

پرسیدم چه باید بکنند؟

فرمود: پس نظر کنند به شخصی از خود شما، که حدیث ما را روایت کند، و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد، به حکمیت او راضی شوند، همانا من او را حاکم شما قرار دادم...» («اصول کافی، جلد ۱، ص ۸۷، ترجمه سید جواد مصطفوی»)

نکات:

یک - گاهی در روایات و حتی کلام خودمان، مقصود از "حاکم"، رئیس حکومت است و گاه قاضی. و البته در اصل "قضاوت" حق حاکم شرع و رئیس حکومت اسلامی است و می‌تواند بخشی یا تمام اختیارات خود را در قضاوت، به قضات دیگری در دور و نزدیک تفویض نماید. (در قانون اساسی ما نیز چنین است).

دو - در آن دوران، حکومت در ید طغیانگرانی بود که به دورغ خود را مسلمان (اهل تسنن) می‌نامیدند، مثل وهابیت و سعودی امروز؛ و قاضیان نیز از جانب آنان منصوب شده بودند.

سه - امام صادق علیه السلام، رجوع شیعیان به طغیانگران را جایز ندانستند، لذا فرمودند: به یکی از خودتان (شیعیان) که فقه و احکام ما را می‌داند و بر اساس آن حکم می‌کند، رجوع کنید، زیرا در حقیقت نماینده‌ی من برای شما در قضاوت، اوست. این همان است که امام زمان علیه السلام فرمودند: «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا - به روایان حدیث ما (فقه ما) رجوع کنید».

چهار - این بیان نورانی ایشان، ضمن رهنمود، تأکید بر تحریم رجوع مسلمان به طاغوت و به ویژه به قضاوت آنان دارد، مضافاً بر این که آنان را بایکوت می‌نماید.

ملاحظات:

الف - امامت، حضرت امام صادق علیه السلام، مقارن بود با حاکمیت خلفای جور، طغیانگر و ظالم اموی (هشام بن عبدالملک - مروان بن محمد معروف به مروان حمار) و نیز انقراض آن حکومت و حاکمیت خلفای کافر و ظالم عباسی، چون ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور دوانیقی!

منصور دوانیقی می‌گفت: «جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام)، مثل يك استخوان در گلوی من است؛ نه می‌توانم بیرونش بیاورم و نه می‌توانم آن را فرو برم. نه می‌توانم مدرکی از او بدست آورم و کلکش را بکنم و نه می‌توانم تحملش کنم» (مناقب آل ابی طالب علیه‌السلام، ج ۴، ص ۲۳۸) - بالاخره منصور دوانیقی دستور داد تا خانه‌ی ایشان را به آتش بکشند و در نهایت ایشان را به شهادت رساند.

● - بنابراین، تطبیق دوران ایشان، با عصر جمهوری اسلامی ایران، نه تنها خطاست، بلکه دشمنی آشکار با این نظام، کشور و ملت می‌باشد.

ب - اما این که مسلمانان نباید ولایت دشمنان خدا، اسلام و خودشان را بپذیرند - نباید کسانی را که دین را مسخره نموده و به بازی می گیرند را به سرپرستی خود بگمارند - نباید به کسانی که در روبرو دم از همسویی می زنند و در خفا به دشمنان چراغ سبز نشان می دهند، رأی دهند تا به صدارت برسند - نباید کاری کنند که در نهایت به نفع دشمن تمام شود و ...، همه مبتنی بر آیات صریح قرآن کریم و البته احادیث و روایات مربوطه می باشد.

چند آیهی سیاسی و انتخاباتی:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ » (المائدة، ۵۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران دوست و سرپرست [خود] مگیرید و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ حُبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لُفُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » (آل عمران، ۱۱۸ و ۱۱۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید از غیر خودتان [دوست و] همراز مگیرید [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند آرزو دارند که در رنج بیفتید دشمنی از لحن و سخنان آشکار است و آنچه سینه هایشان نهان می دارد بزرگتر است در حقیقت ما نشانه ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید * هان شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و [حال آنکه] آنان شما را دوست ندارند و شما به همه کتابها [ی خدا] ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند می گویند ایمان آوردیم و چون [با هم] خلوت کنند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را می گزند بگو به خشم خود بمیرید که خداوند به راز درون سینه ها داناست.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ثُلُفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ » (الممتحنة، ۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی و سرپرستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید؛ و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از] مکه و سرزمین هایتان] بیرون می کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده اید؟! اگر برای جهاد در راه من و

طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [جنگ، مذاکره و ...، پس چرا]، پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید! در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناتم و هر کس از شما چنین کند قطعا از راه درست منحرف گردیده است.

چرا امام زمان در برابر این همه ظلم، جنگ و خونریزی و گرسنگی کودکان در یمن افریقا سکوت می‌کند و کاری انجام نمی‌دهد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ایشان چه کنند؟ یک تنه به میدان آمده و همه چیز را با یک نگاه اصلاح کنند؟!

ابتدا دقت کنیم که از روش‌های جنگ نرم این است که القا کنند: «خدا، پیامبر و امامی» در کار نیست، چرا اگر بود، جلوی ظلم، فساد و جنایات ما را می‌گرفت!

جنگ اعتقادی:

قدمت این تاکتیک در جنگ نرم و اعتقادی، در بی‌هدف، ناامید و تسلیم نمودن مردم در برابر مستکبران و نظام سلطه، بیش از هزاران سال می‌باشد، تا آنجا که فرعون نیز به فرمانداران و مشاوران خود گفت: کار کشتن او را به من واگذار کنید، من او را می‌کشم و او نیز برود خدایش را به یاری بطلبد:

« وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرِّيَّتِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ » (غافر، ۲۶)

ترجمه: و فرعون گفت: «بگذارید موسی را بکشم، و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد، و یا در این سرزمین فساد بر پا کند!»

حضرت موسی علیه السلام نیز این جنگ نرم علیه اعتقاد توحیدی را از همان منظر (اعتقادی) پاسخ داد و فرمود:

« وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ » (همان، ۲۷)

ترجمه: و موسی گفت: «من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خودم و پروردگار شما پناه برده‌ام.»

نمونه‌ی عاشورایی:

در تاریخ نمونه‌های بسیاری از این تاکتیک وجود دارد، تا جایی که مبتنی بر آن، یا مثل یهود مدعی شدند که دست خدا بسته است و کاری از او بر نمی‌آید و یا مثل عمر سعد لعنة الله علیه، مدعی شدند که آن چه ما انجام

داده و می دهیم، همه کار خداست؟! همین که اسراء به شام آمدند و هیبت حضرت زینب علیهاالسلام در عین اسارت را دید، همین تاکتیک را به کار برد و گفت:

«كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ؟» **کار خدا** را با برادرت چگونه دیدی؟! یعنی از سوی خدا "جبر" حاکم است، پس هر چه شد را خدا کرده! پس نه تنها اتهامی متوجه ما نیست، بلکه معلوم است که او نیز ما را تأیید و نصرت نموده است!

و ایشان پاسخ این جنگ نرم و اعتقادی را از هم منظر اعتقادی دادند و فرمودند: «ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا - چیزی جز زیبایی ندیدم» - یعنی از آن چه کار خدا بود، به جز تجلی جمال او در معرفت، عشق، صداقت، اخلاص، بصیرت، جهاد فی سبیل الله، شهادت و استقامت بخشی به بهترین بندگانش چیزی ندیدم، اما آن چه تو کردی، همه ظلم و جنایت و فساد بود.

چرا خدا کاری نمی کند:

خداوند متعال قابل قیاس با بندگانش نیست که بگوییم بالاتر است، بلکه خالق، مالک و رب العالمین است، پس جا دارد پرسیده شود: «**چرا خدا کاری نکرد یا نمی کند؟!!**» چنان که در شبهاتی دیگر، همین شبهه‌ی هدفدار، القا می شود!

● - این که در دنیا ظلم و جنایت کنند و در زمین فساد و تباهی راه بیاندازند و سپس بپرسند: «**چرا امام زمان**

علیه السلام کاری نمی کند» - یا در مملکت انحراف، فسق و تباهی ایجاد کنند و وقتی نتایج سوءاش گریبان خودشان را گرفت، بپرسند: «**پس چرا رهبری کاری نمی کند؟!!**»، همه همان روش و تاکتیکی است که بیان شد و بازگشت و غایتش این است که «**پس چرا خدا کاری نمی کند؟!!**»

پاسخ:

اما، اگر خوب بنگرند، این فقط خداست که کاری می کند. اوست که نظام خلقت و هدایت (تکوین و تشریح) را علیمانه، حکیمانه و قانونمند وضع نموده و تمامی چند و چون‌های آن و چه باید کردها و نباید کردهایش را بیان نموده و به نتایج هر کدام به بشارت یا انذار تصریح نموده است و بالتبع آنچه فرموده و یا وعده یا وعید داده را محقق می نماید.

فرمود: به شما عقل (حجت درونی) و پیامبر (حجت بیرونی) دادم - چشم و گوش ظاهری و سمع و بصر باطنی دادم - به نور علم حصولی و حضوری، عالم و علامت‌های هر چیزی را برایتان روشن نمودم - و سپس در «انتخاب‌ها»، اختیار و اراده نیز دادم و نیز معین نمودم که چه چیزی را انتخاب بکنید و چه چیزی را انتخاب نکنید.

گفتم: اگر الله جلّ جلاله را به ولایت برگزینید، از ظلمت به نور هدایت می شوید و اگر ولایت طاغوت را گردن نهید، از نور به ظلمت کشانده می شوید.

گفتم: اگر از یاد من غفلت کنید، به طور حتم و یقین، "خود فراموش کرده" (الینه) می شوید؛

گفتم: اگر به «لا إله الا الله» ایمان نیاورید و عمل نکنید، بندگی هزاران إله کاذب بر شما تحمیل می گردد.

گفتم: تا خودتان "تغییر احسن" را انتخاب و اراده نکنید، من هیچ تغییر اجباری را تحمیل نمی کنم، پس تغییر ایجاد نخواهد شد.

« لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ » (الرعد، ۲۲)

ترجمه: برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت!

مثال:

آب جوش و آتش هست و هر کدام خواصی دارند - پوست و گوشت انسان نیز هست و حدود و قواعد و خواصی دارد. به انسان تعلیم شده که از آب جوش و آتش به خوبی برای امر مفید استفاده کند و تذکر داده شده که اگر دستت را در آب جوش فرو کنی و یا روی آتش بگیری، حتماً می سوزد.

پس اگر کسی چنین کرد، یا از کودکش مراقبت نمود؛ به عواقبش می رسد و دیگر نباید معترض شود که «پس چرا خدا کاری نکرد؟!»

امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام:

هدایت، دو وجه دارد: «هدایت کننده و هدایت شونده»؛

نبوت و رسالت، دو وجه دارد: «دعوت کننده و دعوت شونده»؛

امامت نیز دو وجه دارد: «امام و امت».

● - ایجاب حکمت و مشیّت الهی بر گزینش انسان برای خلیفه الله شدن، افاضه‌ی عقل، وحی، علم و نیز اختیار و اراده به او می باشد که اگر چنین نباشد، "جبر" حاکم می گردد.

بنابراین، اگر عده‌ای غفلت کردند، بی توجهی کردند، حتی مسخره کردند و به دشمنی عمدی یا سهوی، علنی یا پنهان و جنگ سخت یا نرم برخاستند - اهل «تولا و تبرا» نبودند و دوست و دشمن رانشناختند - گام مؤثری به

سوی دوست برنداشتند و با میل و رغبت و یا از روی ناآگاهی تابع دشمن شدند و به خدمت او کمر بستند، دیگر نباید به هنگام بروز و ظهور عواقب سوءاش، بگویند: «چرا خدا یا امام زمان علیه السلام کاری نمی کند؟!»
 * - امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام، همچون دیگر امامان علیهم السلام، کار خودشان را می کنند. ایشان از ناحیه خداوند متعال، امامت و رهبری می کنند، اما کسی را به زور به دنبال خود نمی کشند. پس از ظهور نیز چنین نخواهند نمود.

* - امام زمان، حضرت حجت علیه السلام، کاری که اکنون نمی کنند «حکومت سیاسی» بر مردم و جهان می باشد، چرا که اختیار انتخاب نظام سیاسی، حاکم و حاکمان و شاکله‌ی حکومتی، به مردمان سپرده شده است. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام را نخواستند، ایشان حکومت ننمود (نه این که امامت ننماید) - خواستند و حکومت نمود، تا این که ترورش کردند - سایر ائمه‌ی اطهار را برای حکومت نخواستند، آنها نیز حکومت ننمودند؛ اما در عین حال، آنان را نیز ترور کردند.

* - امام زمان، حضرت بقیة الله علیه السلام، قیام نمی کنند؛ چرا که قیام حکیمانه، شرایط، زمینه و البته یاران متناسب و آماده می خواهد.

قیام ایشان، برای حکومت در یک روستا، یک شهر، یک استان و یا حتی یک کشور نمی باشد، بلکه قیام علیه تمام استکبار، کفر و ظلم در سرتاسر جهان می باشد - قیام برای استقرار حکومت واحد جهانی، به رهبری "ولیّ الله" می باشد.

* - چرا فرمودند اگر یاران من به تعداد اصحاب بدر (۳۱۳ تن) بودند، قیام می نمودم؟! آیا در میان این همه شیعه‌ی دلسوخته، آماده برای رزم و شهادت، ۳۱۳ نفر پیدا نمی شود؟! چرا، بلکه برای قیام و استقرار حکومت واحد جهانی، ۳۱۳ تن فرمانده، مدیر و مدبر مؤمن، حکیم، توانمند و با بصیرت لازم است. ۳۱۳ تن، مالک اشتر لازم است - ۳۱۳ تن آموخته در مکتب حضرت زینب و حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهم السلام لازم است - ۳۱۳ تن، خمینی، خامنه‌ای، بهشتی، مطهری... و سردارانی چون چمران و شهید صیاد شیرازی لازم در یک زمان لازم است.

وضعیت فعلی ما:

در حالی که در تمام جهان اسلام نیز فقط یک جمهوری اسلامی و یک حکومت ولایی استقرار یافته است، و در حالی که اکثر ملت ما مسلمان هستند [که از شیعه تا سنی اش معتقد به مهدویت و منتظر ظهور و قیام ایشان می باشند]، این وضع ماست؟

هنوز مسئولین در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز تماماً و آنگونه که باید و شاید، حاضر نیستند با پیروی از فقه اسلام، ولایت‌پذیر باشند و در خدمت اسلام، مسلمین، کشور و دست کم هموطنان‌شان باشند، البته اگر خیانت نکنند ... و هنوز مردم چنین انتخاب‌هایی دارند!

اما به محض آن که نتایج و عواقب (در مسائل شخصی، اجتماعی و سیاسی) ظهور کرد و دامن‌شان را گرفت، می‌پرسند: «چرا خدا، چرا امام زمان، چرا رهبری و ... کاری نمی‌کنند؟!»

پس، این ماییم که کارمان را درست انجام نمی‌دهیم، نه آنان.

با توجه به اینکه آقای سید ابراهیم رئیسی و آقای محمد باقر قالیباف هر دو اصلح هستند و از نیرهای انقلابی و پرتلاش هستند، اگر ائتلاف نکنند با توجه به چه ملاک‌هایی اصلح‌تر را تشخیص دهیم و بدانیم که نظر و ملاک‌هایی که مقام معظم رهبری برای ریاست جمهوری تعریف کردند به کدام از این دو کانیدید نزدیک‌تر است؟ به نظر شما کدام اصلح‌تر هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا یک حکم قطعی داده و به ذهن خودتان و مخاطب القا می‌کنید که هر دو از هر لحاظ مساوی یک دیگر هستند، سپس سؤال می‌نمایید که با توجه به شاخص‌های رهبری و ...، کدام اصلح بر دیگری می‌باشند؟ اما آیا واقعاً هر دو مساوی‌اند؟!

"اصلح" صفت تفضیلی برای صالح می‌باشد، یعنی اگر چند نفر صالح تشخیص داده شوند، آن که در مجموع از بقیه "صالح‌تر" است، می‌شود "اصلح"؛ بنابراین، "اصلح" یک نفر می‌شود و "اصلح‌تر" غلط است.

روش‌های تبلیغاتی:

در انتخابات، هر نامزدی و سیاستگذاران و فعالان تبلیغاتی هر کدام، سعی می‌کنند که با تبلیغ برای شخص مورد نظر خود و ضد تبلیغ علیه نامزدهای دیگر و یا یک یا دو رقیب اصلی، نظر اذهان عمومی را به خود جلب نمایند.

برخی از تبلیغ‌ها یا ضد تبلیغ‌ها، بسیار آشکار می‌باشد و برخی دیگر بسیار پنهان، که به آن «پیام یا تبلیغ مستتر» نیز گفته می‌شود و اتفاقاً اثرات مثبت یا منفی این روش به مراتب بیشتر می‌باشد.

روحانی و جهانگیری:

به عنوان مثال: در تبلیغ مستقیم برای این دو نامزد، هم خودشان صحبت می‌کنند و شعار می‌دهند - هم طرفدارانشان تبلیغات گوناگون می‌کنند - هم خودشان و طرفداران علیه سایر رقبا شعار می‌دهند و ...، که اینها

همه یک بُعدی است، یعنی موافقان را مخاطب قرار می دهند و البته امید دارند برخی که هنوز گزینه‌ای ندارند، به آنها روی آورند.

اما مهم این است که از یک سو، قشر وسط و یا به تعبیر خودشان «خاکستری» جذب شود و از سویی دیگر، آرای رقبا شکسته شود؛ بنابراین، به روش‌های دیگری در جنگ روانی متوسل می شوند. به عنوان مثال:

- - یک جوّ راه می اندازند که روحانی کم و بیش، آشکار و نهان، مواضعی مقابل رهبری، و اصول و شاکله‌ی انقلاب دارد. قصد از این جوّ این است که مخالفان یا نیمه‌مخالفان با نظام، ولایت و مردم، به او رأی دهند، اگر چه از او نیز متنفر باشند.

- - یک جوّ راه می اندازند که بالاخره "روحانی" را نمی شود نماینده‌ای کامل برای "اصلاح طلب‌ها" شناخت، ولی جهانگیری به صراحت اعلام نموده که فقط نامزد اصلاح طلب‌هاست و اصلاً نامزد شده که فریادهایی به نفع آنان بزند. خب این هم موجی برای نگهداشتن بقای اصلاح طلبی و داوم حضورش در عرصه‌ی سیاست و حضور در صحنه است. اگر چه در این دوره، آقای جهانگیری، معاون اول آقای روحانی بوده است و چه از فریاد یا عمل که می توانسته، انجام داده است.

- - یک جوّ دیگری با موضوع به ظاهر مخالفت با روحانی راه می اندازند مبنی بر این که «چون او سیاست‌های نادرستی در سطح کلان سیاست خارجی و اقتصاد داخلی داشته، هر کس دیگری بیاید، قربانی نتایج حاصله می شود و سپس روحانی در دور بعدی، با قدرت بیشتر وارد میدان می شود، پس بهتر است که به روحانی رأی بدهیم تا این عواقب سوء، گریبان خودش را بگیرد!» یعنی (با فرض سیاست‌های نادرست)، بگذاریم یک مملکت نابود شود، تا یک شخص نتیجه‌ی کارش را ببیند!

- - یک جوّ دیگری راه می اندازند که «چون با احمدی‌نژاد مخالفیم، هر رقیبی برای روحانی یا جهانگیری، احمدی‌نژادی دیگر خواهد بود(!!!)»

ریسی و قالیباف:

برای آقایان ریسی و قالیباف نیز همین طور است. یعنی هم خودشان برای خودشان تبلیغ و برای رقیب به صورت منطقی و یا گاه غیر منطقی ضد تبلیغ می کنند، و هم رقبا اینها را رها نکرده و صرفاً به کار خود مشغول نیستند؛ چرا که شکستن رأی موافقان هر دو و بالتبع مخالفان آن دو، به نفع روحانی و جهانگیری تمام می شود.

از این رو، جوّهایی نیز برای شکستن رأی بین این دو، و یا در واقع شکستن وحدت هواداران به راه می افتد و البته با تکیه‌ی بیشتر، بر شکستن رأی برای آقای ریسی!

به همین منظور، جوّسازی‌ها، معادلات و حتی محاسبات ریاضی با حساب احتمالات و ... را هم پیش می کشند و القا می کنند. به عنوان مثال می گویند:

- در دور گذشته، یک عده بر اساس اصل گزینش "اصح" که واجب عقلی و شرعی می باشد، به دکتر جلیلی رأی دادند، اما این سبب شد که رأی قالیباف بکشند و در نهایت روحانی روی کار بیاید؛ پس اینبار این اشتباه را نکنیم، به ریسی رأی ندهیم، تا قالیباف رأی بیاورد! و البته عکس آن را هرگز نمی گویند!
- و یا می گویند: "هر دو انقلابی، پرتلاش و اصح" هستند، و ما نمی توانیم تشخیص دهیم که کدام ارجحند؟ پس به قالیباف رأی دهیم؛ و البته عکس آن را نمی گویند!
- یا می گویند: درست است که ما اصلاح طلب نبوده، نیستیم و نخواهیم بود، و این دوره نیز کاملاً ما را مأیوس و حتی متنفر کرده است، اما حالا که اینطور شد، بهتر است اصلاً به یک روحانی رأی ندهیم؛ البته منظورشان آقای ریسی است، چرا که روحانی دیگری جز آقای روحانی که از اول نمی خواستند به او رأی دهند، وجود ندارد.
- ... و خلاصه انواع و اقسام ترفندهای تبلیغی و ضدتبلیغی، و بیشتر علیه آقای ریسی!

نتیجه:

به اصلاح طلب، نماینده اصلاح طلب، نماینده مرحوم هاشمی و ...، کاری نداریم - یکی می گوید: من می خواهم دور دوم نیز رییس جمهور شوم - دیگری می گوید: من آمده ام تا فریاد اصلاح طلبان را به گوش برسانم و سومی می گوید: من آمده ام خاطرات دوران هاشمی را به یاد آوردم!

پس، بحث ما بر اساس سؤال، در مورد آقایان «ریسی و قالیباف» می باشد.

حال آنان که بین این نامزد مردد هستند، نباید به دنبال "اصح تر" باشند، بلکه به دنبال "اصح" باشند، یعنی با فرض این که هر دو انشاء الله "اصح" هستند، ببینید که به نظر خودشان، کارشناسان، مشاوران خبره و ...، کدام یک "اصح" می باشد؟

حال سؤال های ما اینهاست:

- - این دو شخصیت محترم، از کدام حیث مثل هم یا شبیه به هم هستند که حالا تردید کنیم که کدام نسبت به دیگری اصح می باشد؟! سطح این دو حتی به هم نزدیک هم نیست.
- - آیا شناخت آنها از اسلام، حکومت اسلامی، فقه اسلامی و بالتبع "بایدها و نبایدهای اجرایی" برای یک نظام اسلامی برابر است؟!
- - آیا شناخت و گرایش آنها به ولایت برابر است؟ عملکردهای آشکار و پنهان (در روابط و لابی های) هر کدام چه نشان داده است؟!
- - آیا حساسیت اعتقادی و عملی هر دو نسبت به چگونگی صیانت و استفاده ی بینه از سرمایه های این کشور و ملت [که به آن بیت المال گفته می شود]، عین هم می باشد؟!

- - آیا هر دو، در نگاه به قشر محروم و چاره‌جویی برای کم کردن فاصله طبقاتی، یک نظر دارند و آیا راه‌کارهایشان شبیه به هم هستند؟!
 - - آیا نگاه آنان به عموم مردم ایران و به دشمنان داخلی و جارجی این نظام و این ملت، یکیست؟!
 - - آیا مواضع و اندیشه‌ی هر دو، برای به کارانداختن سرمایه‌ها، سرمایه‌داران داخلی و خارجی، سیستم بانکی کشور، تولید، کار و گارگر، توزیع، بازار، صادرات، واردات، تولید ملی و ...، یکسان می‌باشد؟
 - - آیا هر دو از یک تیپ مدیران اجرایی، مشاوران و کارشناسان استفاده خواهند نمود؟

پاسخ:

پس نمی‌توانیم بگوییم که هر دو اصلح هستند و حالا "اصلح‌تر" (که غلط است)، کدام یک از آنها هستند؟ اگر کسی اولاً تابع هوای نفس نگردد - ثانیاً خود را فریب ندهد - ثالثاً فریب نیز نخورد و سعی کند با تعقل، درایت و بصیرت انتخاب کند و نه منفعل نسبت به جوّها، خودش تشخیص می‌دهد که با توجه به معیارها و شاخص‌های لازم و ضروری برای ریاست جمهوری کشوری بزرگ، غنی و حساس در منطقه و جهان، که بارها و بارها از سوی مقام معظم رهبری نیز تبیین شده است، کدام یک از این شش نامزد، اصلح هستند؟ دقت کنیم که هر کسی، مأمور به انجام تکلیف می‌باشد و شخصاً مقابل آن چه می‌کند، در محضر الهی پاسخگو خواهد بود.



گوناگون-اردیبهشت ۱۳۹۶

آیا افرادی که عشق شهادت در راه خدا را دارند، از به وجود آمدن جنگ (و به تبع آن باز شدن راه شهادت) خوشحالند یا ناراحت؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مجاهدان راه خدا، ناراحت از ظلم هستند و خوشحال از انسان بودن و توفیق مبارزه با ظلم در راه خدا. اگر شهادت را بفهمیم، متوجه می‌گردیم که راه شهادت هیچ گاه بسته نبوده، نیست و نخواهد بود، بلکه این نیز یک تاکتیکی است تا کوتاه نظران، دنیا طلبان و البته وابستگان و ستون پنجم که فعالان عرصه "جنگ نرم" هستند، القا کنند «مؤمنان جنگ طلب هستند» و «ما صلح طلب و اصلاح طلب و مخالف جنگ هستیم». اگر دشمن به ملتی حمله آورد، چه باید کرد؟!

جنگ:

به خودی خود، هیچ کسی از جنگ و خونریزی خوشش نمی‌آید؛ اما تردیدی نیست که تا جنود شیطان هستند و قدرتی دارند، تا نظام سلطه بر جهان حاکم است، تا استکبار، کفر، الحاد و ظلم در نظام حکومتی جهان باقیست، جنگ نیز باقیست، چرا که روح نظام سلطه، تعدی به حقوق دیگران می‌باشد، و اگر مشتاقان خدا، مجاهدان راه خدا، و عاشقان از جان گذشتگی در راه خدا نباشند، هیچ امکانی برای بندگی خدا باقی نمی‌ماند و مردمان با میل یا کراهت، به اسارت کشیده شده و مجبور به بندگی طواغیت ستمگر خواهند شد:

« أذنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ لَكُنَّ عَالَمًا غَرَقًا وَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَنْ فِيهِنَّ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَنْ يَحْتَسِبُ فَإِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ لِقَوْمٍ يُذَكِّرُونَ * وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ » (الحج، ۴۰)

ترجمه: به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست * همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و

کلیساهای و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

● پس تا وقتی فراغته‌ای باشند که ادعای « **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** » - من صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی برتر شما هستم / التّازعات، ۲۴» سر دهند، مردمان و به ویژه جوانان مؤمنی خواهند بود که علیه او و متحدینش قیام کرده و می‌گویند، «خیر، بلکه ربّ ما، الله جلّ جلاله می‌باشد»:

« **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذَانُهُمْ هُدَىٰ * وَرَبُّنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا** » (الکھف، ۱۳ و ۱۴)

ترجمه: ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم * و دل‌هایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزارف گفته‌ایم.

● - بنابراین، اگر چه جنگ به خودی خود مطلوب و خوشایند بشر نمی‌باشد، ولی چون استکبار و ظلم وجود دارد و سران آن با اشخاص، جوامع و ملت‌هایی که تسلیم نگردند می‌جنگند، "جنگ" به عنوان امری نوشته شده و محتوم (حتمی)، سرنوشت بشر می‌گردد. لذا خداوند حکیم، مکرر در آیات قرآن مجید، تصریح نمود: « **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** - جنگ برای شما نوشته شده است»، از جمله این تأکید:

« **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** » (البقره، ۲۱۶)

ترجمه: جنگ بر شما نوشته (واجب) شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

خودکشی از ترس مرگ:

برخی از ترسوینان دنیاپرست، کارشان به وقوع جنگ نیز نمی‌رسد، بلکه به محض تهدید و نشان دادن چنگ و دندان و شنیدن خبری از احتمال به کارگیری "گزینه‌های روی میز"، از ترس مرگ خودکشی می‌کنند. آنها سریعاً مقابل نظام سلطه، سر تعظیم فرود می‌آورند - با لبخند و هدیه، مودت خود را آشکارا و پنهانی به او القا می‌کنند « **تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ** - شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید / الممتحنة، ۱» و از دین، ایمان، عزت، شرف و سرمایه‌های مادی و معنوی خود و ملت‌شان امتیاز می‌دهند! آنها پیش از وقوع جنگ، خودکشی کرده و به سخیف‌ترین شکلی هلاک شده‌اند.

شهادت طلبی:

"شهادت"، الزاماً به کشته شدن در جنگ نمی‌باشد، "شهید" نام خداوند متعال می‌باشد؛ "شهید" یعنی کسی که علم شهودی او اشراف و استمرار دارد؛ و انسان وقتی رشد یافته و کامل می‌گردد که "اسماء الله" در او ظهور و تجلی یابد.

کشته‌ی در راه خدا را نیز از آن جهت "شهید" می‌گویند که با علم و بصیرت، حق و باطل، دوست و دشمن و عدل، قسط و ظلم را می‌شناسد، عفلت نمی‌کند، در صحنه و به موقع حاضر است و با قیام علیه استکبار، کفر و ظلم، به علم خود عمل می‌نماید و مقابل تجاوزگر ایستادگی می‌کند، اگر چه کشته شود. از این‌رو در فرهنگ و معارف اسلامی و آموزه‌های اهل عصمت علیهم السلام، "شهید" فقط به کسی که در جنگ در خدا کشته شده، اطلاق نمی‌گردد.

همگان کشته می‌شوند:

سنت‌الله بر این است که هیچ کس باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، نه فقط همگان مرگ را می‌چشند «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، بلکه همگان کشته می‌شوند و تنها تفاوت این است که در حال بندگی کدام إله و در راه کدام محبوب و معبودی کشته می‌شوند؟

برخی در راه شکم و با ترکش زهرآلود خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها کشته می‌شوند - برخی در راه سایر شهوات (شهوت جنسی، شهوت قدرت، شهوت ثروت و ...) و در همان سنگر کشته می‌شوند - برخی نیز که محبوب و ربّ‌شان "الله جلّ جلاله" می‌باشد، در راه خدا کشته می‌شوند. لذا بندگان را به دو گروه تقسیم نمود و فرمود:

همگان می‌جنگند و همگان کشته می‌شوند، منتهی هدف و راه‌شان متفاوت است:

« الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا » (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

شهادت طلب:

«شهادت طلب» یعنی عاشق خدا و لقاء الله - یعنی: انسان خداشناسی و شیطان شناس - یعنی وابسته نبودن به چرب و شیرین دنیای گذرا - برخوردار از فضیلت و بصیرت - دوست شناس و دشمن شناس - انسان با عزّت و بالتبع نترس از دشمن - انسان (یا جامعه‌ی) آماده برای مقابله با استکبار، ظلم، سلطه، فسق و فساد و تباهی؛ ...

و بالاخره شهادت طلبی، یعنی فرهنگ « هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ ».

محبت:

«شهاد طلبی»، یعنی ارتباط صادقانه بین محب و محبوب. دعوا بر سر "محبوب حقیقی" و "محبوب‌های کاذب و تمییلی" بوده و هست؛ و خالق که مالک و رب است و بازگشت به سوی اوست، کسانی را دوست دارد که او را دوست دارند و محبت دنیای فانی را به محبت او ترجیح نمی‌دهند؛ پس دوستان او را دوست دارند و با دشمنان او دشمنند، پس در مقابله با استکبار و ظلم او، ایستادگی، تلاش و استقامت دارند، حتی اگر کشته شوند:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

چرا به انسان‌های کافر و ظالم نعمت‌های زیادی می‌رسد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این سؤال به صورت مستمر (به ویژه در فضای مجازی) طرح می‌شود تا القا کنند که کفار و ظالمین پیشرفته‌تر و مرفه‌ترند، پس مشکل در اسلام و دین و ایمان مردمان می‌باشد! حال آن که نه آنان به خاطر بی‌دینی به پیشرفتی رسیده‌اند و نه اینان به خاطر دینداری عقب مانده‌اند.

● - لایب مقصود از "نعمت‌های زیاد"، برخی از مواهب دنیوی می‌باشد، چرا که انسان کافر و ظالم، خودش را از حقیقت نعمت، و نعمت پایدار و مؤثر در دو عالم، محروم کرده است! و چنین کسی، هرگز در نعمت نیست، چه رسد به نعمتی بیشتر، بلکه همان کم و زیادی که از دنیا و لذت‌های آن به صورت محدود و موقت بهره‌مند می‌گردد نیز برایش "نقمت" شده و به انحراف، گمراهی و خسران او در دنیا و آخرت منجر می‌گردد.

اما، در بررسی همین زیادت‌های دنیوی، که برای حیات و لذت بدن حیوانی می‌باشد [و البته باید که ابزار رشد و تعالی قرار گیرد] نیز نکات بسیاری وجود دارد که باید به آنها توجه شود.

یک - صحیح نیست که ابتدا یک حکم کلی داده شود که حتماً و یقیناً نعمات رسیده به کفار و ظالمان بیشتر است و بعد پرسید: «چرا؟! حتی اگر به موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی و زیرزمینی، یا جغرافیای اقتصادی (دریاها، خشکی‌ها، چهار فصل همزمان، امکانات کشاورزی و ...) در جهان اسلام توجه شود، مشهود است که

نعمت همین جاست و برای همین این منطقه در طول تاریخ مورد تعرض قرار گرفته است. اما این که چرا مسلمانان را خواب غفلت گرفت و بهره‌ی لازم را نبرده و نمی‌برند، مقوله‌ی دیگری می‌باشد!

دو - اگر فقط همین زندگی دنیوی و مادی را نیز در نظر بگیریم، "انسان بودن"، [ولو به یک درجه بالاتر از حیوان بودن] نیز خودش نعمت بزرگی می‌باشد و بدیهی است که نگاه به انسان، به عنوان حیوان دویا - حیوان راست قامت - حیوان ناطق ... و اقسام دیگر تعاریف از حیوان، از انسان «**كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافُونَ**» - مانند چهارپایان، بلکه گمراه‌تر، آنها همان غافلانند / الأعراف، ۱۷۹) می‌سازد و موجبات ظهور و بروز این همه ظلم، جنایت، تجاوز، چپاول و وحشی‌گری نسبت به خود و دیگران را [که عاملینش همان مرفهین بی‌درد و ظالم هستند] فراهم می‌سازد.

بررسی چند علت:

در عین حال، دست کم به حسب ظاهر هم که شده، چنین به نظر می‌رسد که بالاخره بسیاری از کفار و ظالمین، از نعمات دنیوی بیشتری برخوردار می‌باشند و این برخورداری، علل گوناگونی دارد، از جمله آن که:

الف - انسان موجودی دو وجهی و متشکل از "روح انسانی و بدن حیوانی" می‌باشد؛ و هم چنین با جسم و روحش، دارای دو حیات "دنیوی" و اخروی" است. بدیهی است که "کفار و ظالمین"، با بُعد روحی و حیات اخروی کاری ندارند، اما بُعد حیوانی و حیات دنیوی را قبول دارند، لذا به آن توجه نموده و برای رسیدن به مواهب آن، تلاش مضاعفی کرده‌اند.

متأسفانه بسیاری از مسلمانان، به بهانه‌ی حیات اخروی، به دنیای خود بی‌توجه شدند و برای حیات اخروی نیز تلاش چندانی نکردند. پس، چه بسا هر دو عالم را از دست بدهند؛ چرا که دنیا گذرگاه و پل رسیدن به آخرت است. چنان که فرمود: مزرعه‌ی آخرت است.

*** -** بی‌تردید، آن نوع از دینداری که به درد دنیا نخورد، به نحو اولی به درد آخرت نیز نخواهد خورد.

دین با تمامی مباحثش، از اعتقادات تا اخلاق گرفته تا احکام فردی، اجتماعی و سیاسی‌اش، برای رشد در دنیا و اصلاح حیات دنیوی آمده است. بنابراین، اگر کسی صد هزار بار ختم قرآن نماید، اما حتی یک آیه‌ی آن را نفهمد و به آن عمل ننماید، فقط به خسراش افزوده شده و در هر دو دنیا متضرر و هلاک خواهد بود.

ب - علت بعدی، همان ظلم کفار و ظالمین می‌باشد که با طمع، حرص و وحشی‌گری بدتر از حیوان، انسان‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند. سرمایه‌های مادی و معنوی آنان را به غارت می‌برند - مانع از رشد علمی آنها در عرصه‌های گوناگون می‌گردند و خودشان را نیز در جنگ‌های مستقیم و یا حتی بیولوژیکی (بیماری، مقطوع

النسل و ... نمودن)، قتل عام می کنند. چنان که امروزه و در عصر مدرنیسم، پست مدرنیسم، پسا پست مدرنیسم و ... نیز شاهدیم.

در چنین شرایطی، به عاقل و دیندار، دستور مقاومت و ایستادگی و مبارزه داده شده است و البته نصرت و فتح نیز وعده داده شده است. حال اگر مسلمانان این آیات را با الحان گوناگون تلاوت کنند، و به آن عمل نکنند، همین به سر یهودی، مسیحی و مسلمان می آید که شاهدیم.

ج - علت دیگر، سعی، تلاش و کوششی سازماندهی شده، برنامه ریزی شده و مدیریت شده، چه به لحاظ فردی و چه به لحاظ اجتماعی می باشد؛ چنان که فرمود: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - برای انسان، جز حاصل تلاش او نیست». آیا کیفیت و کمیت سعی و تلاش مردمان مسلمان در سرتاسر جهان و طی قرون گذشته، با مردمان بت پرست چین و ژاپن، و یا مسیحی آلمان و یهودی هلند برابر است؟!

از علل معنوی و هدایتی:

یک - همگان (از مؤمن و کافر)، بندگان خداوند متعال هستند، بنابراین، دوست دارد که بندگانش مُتَنَعَم گردند. در اینجا بندگان را به دو دسته تقسیم کرده است، آنان که فقط دنیا را می خواهند و آنان که دنیا و آخرت را با هم می خواهند. لذا اگر نعمت دنیوی برای مؤمنی، [به خاطر ضعف های دانسته یا ندانسته اش] به آخرت او ضرر برساند، به او نمی دهد.

نکته:

بالاخره سهم هر انسانی از طرف خداوند کریم این است که از زندگی و نعمات بهشت خداوند برخوردار گردد، منتهی برخی به مرتبه نازلای نعمات در دنیا بسنده می کنند و آن را به قیمت حیات دائم در میان آتش جهنم می طلبند، پس خداوند متعال نیز به آنان همین را می دهد و از دیگری محروم می سازد. تا آنجا که خداوند متعال می فرماید: اگر زیادتی نعمات دنیوی کفار، سبب به کفر گرویدن همگان نمی شد، حتی سقف خانه هایشان را نیز از طلا می کردم و

«وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»

ترجمه: اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم امت واحد (در گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می شدند، خانه هایی قرار می دادیم با سقف هایی از نقره و نردبان هایی که از آن بالا روند؛

«وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ»

ترجمه: و برای خانه هایشان درها و تخت هایی (با شکوه) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند؛

« وَرُحْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ »

ترجمه: «و انواع زیورها(ی دیگر)؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیاست، و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است!»

*- و البته در ادامه متذکر می‌گردد که قلب انسان، خالی از هدف و محبوب غایی نمی‌ماند، پس کسانی که از یاد خدا و لقاء الله غافل می‌شوند، حتماً یاد شیطان و وسوسه‌هایش جایگزین شده و در دلش قرین او می‌گردد تا بیشتر گمراه گردد - این منحرف، راه هدایت دیگران را نیز می‌بندد:

« وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ »

ترجمه: و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او میفرستیم پس همواره قرین اوست!

« وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ »

ترجمه: «و آنها [= شیاطین] این گروه را از راه خدا باز می‌دارند، در حالی که گمان می‌کنند هدایت‌یافتگان حقیقی آنها هستند!»

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ »

ترجمه: تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می‌گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

« وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ »

ترجمه: (ولی به آنها می‌گوییم:) هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید؛ و همه در عذاب مشترکید!

(الزخرف، ۳۳ تا ۳۹)



تاریخ-اردیبهشت ۱۳۹۶

آیا گفتگوی تمدن‌ها در شرایط این زمان عقلانی است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گفتگوی "اندیشه"، در هر موضوعی و در هر زمانی خوب، لازم و عقلانی می‌باشد. عناوین، به تناسب موضوع، کنفرانس، همایش یا حتی جو سازی‌ها متفاوت می‌باشد، مانند: گفتگوی تمدن‌ها، گفتگوی ادیان، گفتگوی فرهنگ‌ها ... و یا موضوعات یا سوژه‌های مستقلی چون: اخلاق، آزادی، جنگ، صلح و ... که امروزه به ویژه در غرب بسیار رایج است، تا جایی که مکتب جدید "جامعه‌گرایی" با بازگشت به نظریات ارسطو، در مقابل آخرین اندیشه‌های پست مدرن و پسا پست مدرن قد علم کرده و نظریه پردازانی چون "سندل" نیز اندیشه‌های خود را در برنامه‌های چون «TED» مطرح می‌کنند، تا در کتاب‌ها محصور نمانده و به اذهان عمومی جهانیان منتقل گردد.

بنابراین، گفتگو تا زمانی که حقیقتاً گفتگو باشد، علمی باشد، تضارب آراء و اندیشه‌ها باشد، انتقال علوم و تحقیقات باشد، برای افزایش آگاهی عمومی باشد و البته بصیرت بخشی به دنبال داشته باشد، همیشه خوب، لازم و عقلانی می‌باشد.

- - اما وقتی هدف بر می‌گردد، عناوین همه پوششی برای تخدیر اذهان عمومی و فریب مردم به کار می‌رود، بحث‌ها از چارچوب علمی خارج شده و اهداف و منافع نظام سلطه را تعقیب می‌کند و اندیشمندان و نظریه‌پردازان، مانند مهندسین قالب سازی، بنا به دستور نظریه‌پردازی می‌کنند، ساختارهای فرهنگی و تبلیغاتی و آموزشی در کشورهای متفاوت (حتی جمهوری اسلامی ایران)، بنابر همان اهداف نظام سلطه، آن مباحث را در همایش‌ها مطرح می‌کنند و فراگیری و قبول آن را در دانشگاه‌ها تحمیل می‌کنند و ...؛ دیگر موضوع بحث هر چه که باشد، مفید نخواهد بود، حتی اگر از قرآن کریم، نهج البلاغه و آموزه‌های الهی بحث شود.
- - امروزه شاهدید همانگونه که نظام سلطه، یک فلسفه، اندیشه، مکتب یا تمدنی را پوشش قرار می‌دهد و تحت عناوینی چون «آزادی (دموکراسی)، لیبرالیسم، حقوق بشر، مبارزه با تروریست، صلح جهانی، امنیت عمومی و

...»، با برگزاری هزاران همایش و نمایش، هر جنایتی را توجیه می‌کند، اسلام امریکایی و انگلیسی نیز تمامی ترندهای عوامفریبانه را برای توجیه وابستگی، نوکری و آن جنایات هولناک، تحت پوشش اسلام، قرآن و ... انجام می‌دهد.

گفتگوی تمدن‌ها:

در گفتگوی تمدن‌ها، یک موقع بحث از گذشته‌ی تاریخی است. کشورهایی چون ایران، مصر، فلسطین، لبنان (فنیقی‌ها - کنعانیان)، هند، چین و ...، قدیمی‌ترین کشورها و تمدن‌های جهان هستند، همچنین در اروپا کشورهای چون یونان (روم باستان که امروزه به چند کشور مجزا مبدل گردیده است)، بریتانیا (آنگلوساکسون‌ها) از تاریخی کهن برخوردارند.

اما یک موقع بحث از تمدن و مدنیت آنها می‌شود که به فرهنگ، علم، قانون و ساختار اجتماعی و نظم‌های حکومتی توجه دارد.

بی‌تردید هر کدام از این کشورهای کهن، دارای تمدنی دیرینه هستند و هر کدام در عرصه‌ی علوم گوناگون [از علوم ریاضی، نجوم و فلسفه گرفته تا اخلاق و سیاست] دستاوردهایی داشته و شکل‌گیری امروزی تمدن بشری، نقش‌آفرینی چشمگیری داشته‌اند و البته هر کدام، با جنگ‌افروزی‌ها و جنایات بی‌شمار، نقش به‌سزایی در انحطاط و سقوط مدنیت بشری نیز داشته‌اند.

گفتگو یا شعار:

بنابراین، گفتگوی تاریخی و علمی [البته به شرط هدفمند بودن و فایده برای رشد]، همیشه لازم و عقلانی می‌باشد، اما چنان که بیان شد، اغلب اینگونه مباحث با اهداف سیاسی و نه نفع نظام سلطه مطرح می‌شود و چون اذهان عمومی باید جهت‌گیری داشته باشند، به صورت شعارهای فرافکنی می‌گردند.

به عنوان مثال: سابقه چند هزار ساله‌ی موفق و ناموفق ایران را رها کنند و بگویند: «ما کوروش داشتیم» - یا حضور بیش از ۱۵ نبی الهی در ایران را رها کنند و گرایش اندیشمندانه و عالمانه‌ی این ملت به اسلام راستین را رها کنند و بگویند: «ما زرتشت داشتیم»؛ و یا غرب بگوید: «چون امروزه ما در تکنولوژی پیشرفته‌تریم، از همه متمدن‌تر بوده و هستیم!»، نه تنها دروغ‌های بسیار آشکاری می‌باشد، بلکه شعارهایی جهت "عوام‌فریبی" و داروهای مخدر و ابزارهایی برای فریب و انحراف مردمان قلمداد می‌گردد.

تمدن سیاسی ایران:

● - مادها اولین حکومت و دولت مستقل ایرانی را رسماً تشکیل دادند. دقیقاً معلوم نیست که این حکومت چه زمانی تشکیل شد، اما گفته می‌شود حدوداً ۵۵۰ سال قبل از میلاد.

هخامنشیان ۲۲۰ سال، اشکانیان ۴۷۵ سال، ساسانیان ۴۲۳ سال، سامیان ۱۰۸ سال، غزنویان ۲۳۱ سال، سلجوقیان ۱۲۳ سال و سپس سلسله‌های دیگر سلطنتی چون خوارزمشاهیان، ایلخانیان، گورکانیان، صفویان، افشاریه، قاجاریه و پهلوی، که هر کدام چندین پادشاه داشتند، بر این مملکت حکومت کرده‌اند و اکنون نزدیک به چهاردهه است که از استقرار نظام جمهوری ایران می‌گذرد.

بی‌تردید در دوران هر سلسله و نیز در دوران سلطنت هر پادشاهی، فرهنگ، علوم، امنیت، اقتصاد و در یک کلمه «تمدن» این کشور و ملت، فراز و فرودهایی داشته است؛ همان‌طور که در همین نزدیک به چهاردهه، کشور در دوران حاکمیت هر رییس جمهور و دولتی، فراز و فرودهایی داشته است. پس بسیار سخیف، شعاری و عوام‌فریبانه است که در میان این همه، فقط به این بسنده شود که «ما کوروش داشتیم»!

ادیان الهی، علوم و تمدن:

در گفتگوی تمدن‌ها، اگر دیکتاتوری نظام سلطه بر عرصه علم و دانش نباشد، باید از نقش ادیان الهی، از آدم تا خاتم‌علیهم‌السلام و پس از آن سخن گفت؛ چرا که "علیم" خداوند متعال است و اوست که به قلم صنع (کتاب خلقت) و به قلم وحی (کتاب الهی) و توسط معلمان الهی، علم و تمدن را به بشر آموخته و هم چنان تعلیم می‌دهد. «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» - آنچه را که انسان نمی‌دانست [بتدریج به او] آموخت». از جهان‌بینی و ایدئولوژی گرفته تا فلسفه و حکمت - از اخلاق گرفته تا قانون و قانون‌مندی گرفته و ساختار نظامات اجتماعی و روابط (خانواده، جامعه‌ی انسانی، حکومت، صلح، جنگ، اقتصاد و ...) - تا علوم ریاضی، طبیعی، ذوب فلزات، کشتی‌سازی، کشاورزی و ...، همه بر زیرساخت‌های تعلیمات الهی به قلم صنع و قلم وحی، به تعلیم انبیای الهی بوده است.

هم چنین نقش اندیشه‌های ابلیسی، در استقرارهای نظام‌های فرعونی از گذشته تا کنون، در تخریب نظامات صالح و انهدام دستاوردهای نیکوی بشری و از هم پاشیدن مدنیت را نباید از نظر دور داشت.

مطالعه و گفتگوی هدفمند و مفید:

« اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا » (فاطر، ۴۳)

ترجمه: اینها همه بخاطر استکبار در زمین و نیرنگهای بد (پلید)شان بود؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذابهای دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!

« أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا » (همان، ۴۴)

ترجمه: آیا آنان در زمین نگشتند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟! همانها که از اینان قویتر (و نیرومندتر) بودند؛ نه چیزی در آسمانها و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت؛ او دانا و تواناست!

WWW.X-SHOBBHE.IR



پاسخ‌های کوتاه-اردیبهشت ۱۳۹۶

س ۳۸۰ - آیا می توان به همه شبهات و سؤالات دینی و اعتقادی با قران کریم و روایات پاسخ داد به گونه ای که نیازبه فلسفه نباشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر ندانیم که "فلسفه" یعنی چه؟ هیچ فرقی ندارد که با فلسفه جواب داده شود و با بدون فلسفه! مطلق فلسفه [که یک واژه یونانی می باشد] به معنای علم است، پس می شود هر پاسخ عقلی و علمی را "فلسفی" نامید. و به صورت خاص به هر نوع بحثی که استدلال عقلی بخواهد، بحث فلسفی گفته می شود. حال آیا شبهات و سؤالات را می شود بدون استدلال و استناد پاسخ داد؟! مگر کلام وحی، خود طرح سؤال و شبهه و ادع ناموده و به آنها پاسخ عقلی، علمی و عینی نداده است؟! مگر در احادیث و روایات، بحث‌های استدلالی (به قول معروف فلسفی) مطرح نشده است. اصول کافی جلد یک را مطالعه فرمایید. در کتاب التوحید، همه بحث‌های استدلالی اهل بیت علیهم السلام می باشد. هم چنین در نهج البلاغه مباحث بسیاری مطرح شده است و ...

بنابراین، تفکیک بین آیات قرآنی و احادیث، با بحث‌های فلسفی و کلامی، نادرست می باشد. اگر بحث فلسفی، عقلی و استدلالی باشد، باید فلسفی، عقلی و استدلالی پاسخ داده شود.

ماتریالیستی از امام صادق علیه السلام در مورد "دلیل بر حدوث اجسام" سؤال می کند؛ این یک بحث استدلالی (فلسفی) می باشد؛ و ایشان نیز پاسخ استدلالی محض می دهند.

دقت کنیم که تقسیم استدلال عقلی به "فلسفه و کلام"، تقسیمات تئوری و به اصطلاح کلاسیک می باشد. در کلام نیز استدلال عقلی، فلسفی و حکمی می شود، منتهی با تعیین مصداق. مثلاً در فلسفه بحث از وجود می کند و به انواع آن [واجب الوجود و ممکن الوجود] استدلال می کند و با مصداقش کاری ندارد - در "کلام" نیز همان استدلال‌ها بیان می گردد با تصریح به مصداق، یعنی می گوید آن واجب الوجود، "الله جلّ جلاله" است و سایر موجودات (تمامی مخلوقات) ممکن الوجود هستند.

برخی از سؤالات و شبهات هستند که چه از قرآن کریم باشد و چه از علوم دیگر، در طول اثبات عقلی در موضوع دیگری به اثبات می‌رسد. چنان که "معاد" در پی استدلال و اثبات "توحید" به اثبات می‌رسد. اخبار غیبی، همین طور هستند و هم چنین احکام. چنان که خبر از قبر و برزخ و قیامت و یا ضرورت نماز و روزه و ...، همه در پی شناخت و قبول "اصول عقاید"، به اثبات می‌رسند.

به عنوان مثال: فرقی ندارد که شما در شهری نباشید و یک عالم هواشناسی به شما خبر دهد که اکنون آنجا باران می‌بارد، یا در قیامت نباشید و یک عالم غیبی به شما خبر دهد که در آنجا چه خبری خواهد شد. هر دو پس از اثبات حقیقت دیگری که از جمله موثق بودن گوینده است، به اثبات و قبول می‌رسد.



حقوقی و احکام- اردیبهشت ۱۳۹۶

سیمین دانشور: اینکه می گویند زن حجاب داشته باشد تا مرد به گناه نیفتد مثل این است که بگویند خورشید نتابد تا بستنی هایتان آب نشود.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آن که با این تشبیهها و تمثیل های غلط، چنین جمله ی سبکی را بیان داشته، نه خورشید، نور و حرارتش را شناخته - نه زن و مرد و شهوت را شناخته و نه حجاب را، چه رسد به اسلام، قرآن کریم و معارف حقه را.

چهار حجاب فهم و ایمان:

یک - یکی از ظالمانه ترین مواضع و رفتارها این است که انسان از خودش چیزی بگوید و آنه را به دیگران نسبت دهد، چه رسد به این که به خدا، اسلام و قرآن کریم نسبت دهد.

« وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » (الصف، ۷)

ترجمه: چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته در حالی که دعوت به اسلام می شود؟! خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند!

دو - و یکی از جاهلانه ترین کارها، این است که انسان در آن چه نمی داند، به عنوان یک صاحب نظر ورود نماید و سخن بگوید:

« وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا » (الإسراء، ۳۶)

ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن (بر آن ایستادگی مکن و از آن پیروی منما)، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

سه - و بدتر، این است که کسی مستند به همان جهلش، با القائات نادرست، به گمراه کردن مردم نیز پردازد!

« إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ » (النور، ۱۵)

ترجمه: به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید (به یک دیگر منتقل و القا می‌کردید)، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است!

چهار - و از همه بدتر این است که انسان حقیقت را بداند، اما به خاطر امیال و عداوتش، به مخالفت و دشمنی برخیزد:

« أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ »

ترجمه: آیا طمع (انتظار) دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند؟!

حکمت حجاب زنان:

یک عده دوست ندارند که حکمت احکام خداوند علیم و حکیم را بدانند، بفهمند، درک و باور کنند؛ از این رو ابتدا خودشان برای آن حکمتی مطلق می‌سازند و پس از نسبت دادن آن به حکم خدا، شدیداً به آن می‌تازند و آن چه را خود بافته‌اند، به شدت رد می‌کنند!

● - آیا خداوند فرمود که حکمت و تنها دلیل "حجاب برای بانوان" این است که آقایان تحریک نشوند؟! خداوند متعال دو حکمت اصلی را بر می‌شمرد که یکی «خوب شناخته شدن، شناخته شدن به کرامت و بزرگی» است و دیگری «ممانعت از آزار» و البته آزار نیز فقط جنسی نیست.

● - همانقدر که دون شأن انسان مرد است که او را به قد و قامت، دور بازو یا طول شانهاش بشناسند، نه به انسانیت، علم، کرامت، شعور، فهم و سایر ارزش‌های انسانی، برای یک خانم نیز بسیار دون شأن است که او را به سایز دور سینه یا کمرش و یا شکل اندام و جذابیت‌های جنسی‌اش بشناسند.

● - مضافاً بر این که شخصیت و حیای فطری و ذاتی زن، ایجاب نمود که اگر مردم (اعم از زن و مرد)، دوشیزه یا خانمی را ببینند که برای منظر عمومی، آرایش تحریک‌کننده جنسی نموده - لباس نازک، چسبان و بدن‌نما و چه بسا شرم‌آور (مثل ساپورت‌ها) پوشیده - همین طور که به خیابان آمده تا مثلاً سیب زمینی بخرد، با عشوهِ راه می‌رود و حرف می‌زند، و از هر رهگذری دلبری می‌کند و هر بیننده‌ای را تحریک جنسی می‌نماید، اگر او را لایبالی ندانند، دست کم بی‌شخصیت، سخیف و بی‌حرمت می‌شناسند.

● - همین شناخت ابتدایی و کلی که با نگاه حاصل می‌گردد، سبب آزار و اذیت زن می‌شود، خواه آزار در همین حد باشد که بداند همه به چشم شهوت به او نگاه می‌کنند - خواه تا این حد باشد که دیگران (مردان بی‌تقوا)،

هر گونه تعرضی به او [از فریب و اغفال گرفته تا ...] را برای خود مجاز بدانند، و خواه این باشد که دچار بیماری‌های کمبود، خودناباوری و رذیلت‌های اخلاقی شود و خود نداند. اینها همه آزار است.

وجه نخست احکام:

بنابراین، وجه نخست تمامی احکامی فردی و اجتماعی اسلام [از طهارت و نماز و روزه گرفته، تا حجاب و احکام تجاری و حتی جهاد و تلاش در راه خدا و کسب علم و تقوا و ...]، در درجه‌ی اول متوجه امنیت، اخلاق، تقوا و بالتبع رشد و کمال خود شخص است، سپس در تعاملات و ارتباطات، به واسطه اثراتش، متوجه دیگران و جامعه می‌گردد.

تا انسان سالم نباشد، جامعه سالم نخواهد بود و البته بیماری‌های اعتقادی، قلبی، اخلاقی و رفتاری، چون فساد برانگیز است، واگیر دارد و جامعه را مبتلا می‌کند، پس حقوق جامعه نیز باید لحاظ گردد.

حکمتی از حجاب در نظام هستی:

اگر به عالم خلقت نگاه کنید، همه چیز در حجاب و حجاب در حجاب است، جز برای اهل و محرمش. جمال، اسم خداوند متعال است و رخ نمودن جمال، حجاب در حجاب است.

عالم همه مظهر جمال (زیبایی) اوست، لذا حتی آن چه می‌بینیم و در معرض دید همگان قرار دارد نیز در حجاب است، و هر کس محرم‌تر باشد، حجاب‌ها بیشتر برای او کنار می‌رود.

شما وقتی به یک کوه، جنگل یا دشت سرسبز، یا رود و دریا و اقیانوس می‌نگرید، چه می‌بینید؟! ظاهری که باطن و اسرار باطن را پوشانده است. پوست بدن نیز همین‌طور است و هم چنین است تمامی حقایق عالم هستی.

همین خورشیدی که مثال آورده، برای عموم در حجاب است و هر کس به آن علم و شناخت بیشتری پیدا کرد، محرم‌تر می‌گردد و بهره‌های بیشتری می‌برد.

وقتی به قرآن کریم، نماز، روزه یا جهاد می‌نگرید، چه می‌بینید؟! ظاهری که اسرار بسیاری را در نمان خود دارد و هیچ‌ظاهربینی به آنها واقف نشده و نظر نمی‌اندازد، مگر آن که به واسطه معرفت و ایمان و عمل صالح، "محرم" گردد.

زن نیز مظهر جمال الهی است، نه البته نه ظاهرش به عنوان یک انسان مؤنث در مقابل یک انسان مذکر، بلکه وجودش مظهر جمال است و جمال همیشه در حجاب است، مگر برای اهلش (محرم).

اما، نباید فراموش کنیم همانگونه که باطن در ظاهر پدیدار می‌گردد، ظاهر نیز در باطن اثر می‌گذارد، چنان که ظاهر نماز نیز رفتارها و گفتارهایی است که با اعضا و جوارح انجام می‌پذیرد، اما باطن را به معراج می‌برد.

حجاب ظاهر نیز [چه برای مرد و چه برای زن]، در چارچوب‌هایی که برای تنهایی، تفکیک محارم (مثل پدر و مادر، همسر و فرزند و ...)، و نیز غیر محارم تعریف شده، همین گونه است و تنها حکمتش آب شدن بستنی نمی باشد.

www.x-shobhe.ir



اعتقادی-بهار ۱۳۹۶

چرا باید دین اسلام رو بپذیریم و از دین های دیگه مثل مسیحیت و ... دوری کنیم؟ لطفا با دلیل بگین.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دین اسلام، دین مسیحیت، دین یهودیت، دین زرتشت و سایر ادیان الهی و نیز ادیان بشری [که به آنها مکاتب گفته می شود]، همه یک وجه مشترک دارند که آن نیز همان «دین» است. لذا ابتدا باید دانست که "دین" یعنی چه؟ بعد فهمید که آیا اساساً دینداری [صرف نظر از کدام دین] اجباری است یا اختیاری؟ بعد به ادیان متفاوت توجه نمود.

دین:

"دین"، به مجموعه ای متشکل از "اعتقادات" و "قوانین" گفته می شود که رعایت آن، فرهنگ ها را می سازد و به اخلاق (مواضع) شخصی و ساختار اجتماعی شکلی خاص می دهد. «جهان بینی» که نوع بینش، دانش، نگرش و گرایش انسان به عالم هستی را تبیین می کند، بُعد "نظری"، و قوانین، شریعت، احکام (یا هر چه نامش را بگذارند)، بُعد عملی را تبیین می نماید. بنابراین، چون هیچ انسانی وجود ندارد که نوعی نگرش و تعریفی از جهان هستی نداشته باشد و پیرو این نگرش و باور، تابع قوانین منطبق با آن نباشد، هیچ احدی وجود ندارد که دین نداشته باشد. چنان که در قرآن مجید، به نوع نگرش، باورها، اعتقادات، گرایشات و قوانین کفار نیز "دین" اطلاق شده است و می فرماید که به کفار بگو: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ - دین شما برای خودتان و دین من برای خودم / الکافرون، ۶».

● - از این رو، "دین" در معنای عام آن، به ادیان الهی منحصر نمی باشد. بت پرستی، نفس پرستی، شهوت پرستی، لذت پرستی، گوساله پرستی و ... که امروزه در غالب "ایسم" ها نیز تعریف می شوند تا زیبا و مدرن جلوه کنند، همه نوعی دین هستند.

● - در نگرش و گرایش کلی، ماده گرایی و انکار ماوراء الطبیعه و البته توحید و معاد (ماتریالیسم)، ریشه ادیان غیر توحیدی می باشد و سایر ایسم ها، چون: اومانیسیم، کمونیسم، فمینیسم، لیبرالیسم و ... به مثابه ی شاخه ها، مذاهب و شریعت های گوناگون آن می باشند.

دین نزد خداوند سبحان:

بدیهی است که هیچ یک از این ادیان، با اسم‌ها و ایسم‌های گوناگونی که بر خود نهاده و می‌نهند، "دین حقیقی" نیستند، چرا که به خاطر انکار حقایق عالم هستی [که ریشه در توحید و معاد دارند]، خالی و به دور از حقیقت هستند و فقط از ظنّ و گمان‌های خود پیروی می‌کنند که هیچ جنبه‌ی علمی و حقیقی ندارند. البته اسم‌شان را "نظریه" نیز می‌گذارند که علمی جلوه‌کنند، لذا اسم‌های این ادیان نیز من درآوردی، بی‌مسما و خالی از حقیقت می‌باشند:

« إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى » (التّجم، ۲۳)

ترجمه: اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسما و غیر حقیقی)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

- - دین نزد خداوند متعال، فقط دینی است که خودش برای انسان قرار داده است، چرا که او خالق، مالک، ربّ، علیم و حکیم است - آورنده اوست - بازگشت به سوی اوست - و اوست که اندازه‌ها (مقدرات) را خلق و تعیین کرده است، پس فقط اوست که می‌تواند هدایت نماید. لذا اشخاص حق ندارند که از جانب خود "دین‌سازی" کنند و مردمان را به دین خود دعوت کنند و یا دین‌شان را به طرق متفاوت و مختلف (حتی به زور جنگ، تحریم، تبلیغ القایی و ...) بر دیگران تحمیل نمایند.
- - دین نزد خداوند متعال، فقط و فقط "اسلام" است « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » و خداوند متعال از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین، هیچ دینی به غیر از "اسلام" وضع ننموده است.

شریعت:

آن چه در میان ادیان الهی تفاوت دارد، اصول ادیان مانند دعوت به توحید، معاد، نبوت و ولایت نمی‌باشد، بلکه تفاوت در شریعت (قوانین و احکام) می‌باشد.

بدیهی است که احکام (قوانین) همیشه متناسب با "زمان و مکان و شرایط" می‌باشد؛ چنان که در اسلام عزیز نیز نماز ظهر چهار رکعت است، اما در سفر و برای مسافر دو رکعت می‌شود، یا روزه در ماه مبارک رمضان بر هر مسلمانی واجب است، اما بر مسافر، بیمار و معذور، حرام نیز می‌شود.

بنابراین، شریعت‌ها (قوانین و احکام) در هر رسالتی به تفاوت حوزه‌ی زمانی و مکانی آنها متفاوت بوده است، هر چند اصول آن (نماز، روزه، جهاد و ...) ثابت مانده باشد.

اسلام، مسیحیت، یهودیت و ...:

کسی که سخن از "ادیان الهی" دارد و می‌خواهد دین خدا را برگزیند (نه دین سامری‌های گوساله‌ساز در هر عصری را)، لابد به اصولی چون توحید، معاد و نبوت که وجه مشترک ادیان الهی می‌باشد اعتقاد دارد. بنابر این باید ببیند که خداوند متعال برای عصر و نسل او، کدام پیامبر، کتاب و دینی را برگزیده است:

«... الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (المائدة، ۳)

ترجمه: ... امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم

....

مقایسه:

حال ممکن است کسی بگوید: «اما من دلم می‌خواهد که ادیان الهی را با یک دیگر مقایسه کنم و یکی از آنها (برترین آنها) را برگزینم!» او باید دقت نماید که:

الف - دین خدا، لباس، یا نوعی خوراکی، یا تیم ورزشی، یا مدل خودرو نیست که انواع و اقسام داشته باشد و هر موحدی (معتقد به توحید و معادی) اختیار داشته باشد که به میل خود و بنا به ذوق خود، یکی را انتخاب نماید. این که به بازی شبیه‌تر است تا ایمان و دینداری! و اگر چنین بود که نه هدایت معنا داشت و نه معاد و حساب و کتاب و کیفر و پاداش! بلکه خداوند متعال، علیم و حکیم، پیامبران خود را برای اقوام و زمان‌های گوناگون، با شرایع متفاوت گسیل داشت و ختم به اسلام عزیز نمود.

بنابراین موحد و مؤمن، ضمن آن که تمامی انبیای و بالتبع اصل ادیان الهی را قبول دارد، موظف و مکلف است که از آخرین دین تبعیت نماید. مسلمان یعنی تسلیم امر او بودن:

« قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ » (آل عمران، ۸۴)

ترجمه: بگو: «به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.»

ب - سپس دقت کند که آیا اساساً دین و کتاب تحریف نشده‌ای باقی مانده است که او بخواهد مقایسه کند؟! آیا تورات تحریف نشده است یا انجیل؟! یا آن که اصل صحف ابراهیم و زبور داود علیهماالسلام را در اختیار دارد؟!!

● - بیان شد که اولین اصل در هر یک از ادیان الهی، «توحید - خدانشناسی و خداپرستی» می باشد. حال آیا مقایسه کننده، می خواهد بین خدایی که از خلقتش پشیمان شده - با موی و ریش سفید و بلند به زمین آمده - دچار فراموشی شده و خانه‌ی مؤمنان را نمی شناسد - با پیامبرش داود (ع) کشتی می گیرد - یا از رحم مادرش به دنیا آمده و در آخر نیز بندگان او را به صلیب می کشند تا دیگر از این کارها نکند و این طرف‌ها پیدایش نشود و ...، با خدایی که واحد، احد، خالق، مالک، رب، قادر، رحمان، رحیم، لیس گمته شیء = بی مانند، ازلی، ابدی، محیی و ممیت است، مقایسه کند؟!

ج - پس از اصل دعوت و دین (اصول اعتقادی)، نوبت به شریعت می رسد، یعنی همان احکام و قوانین. حال کدام دینی از ادیان الهی و حتی مکاتب بشری دیروز و امروز، جامعیت و تمامیتی در احکام و قوانین دارند؟! به امری که وارد شدند، نه تنها آن را درست نکردند، بلکه امور دیگر را ویران کرده اند!

● - آن گاه که نه علم‌شان، نه نگاه‌شان و نه تعریف‌شان از مبدأ و معاد، خدا و قیامت، وحی و نبوت، ولایت، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق‌شناسی ... و به طور کلی خیر و شر انسان در هر مقوله‌ای از مقولات فردی و اجتماعی، درست و کامل نیست، چگونه می توانند احکامی درست، جامع، کامل و متعالی داشته باشند؟!

بنابراین، انسان عاقل، باید به حکم عقل و وحی، باید به دین کامل بگردد و از آن تبعیت کند و هر که غیر از این عمل نماید، به جهل و نفس خود عمل نموده و دین او (هر چه که باشد) نزد حق تعالی مقبول و مرضی نخواهد بود.

« وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (آل عمران، ۸۵)

ترجمه: و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

آیا اگر بگوییم هیچ کس با امام زمان (ع) ارتباط برقرار نمی کند، سبب بی ایمانی نمی شود؟ چرا ارتباط ایشان با بسیاری مخفی است؟ آیا چنین نیست که امام زمان (ع) باید با مردم در ارتباط باشند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاهی عدم اطلاع و آشنایی لازم با چگونگی یک امری سبب بروز سؤالات و شبهات گوناگون می گردد و گاهی نیز عدم آشنایی با مفاهیم کلمات و واژگان در جایگاه خودشان، سبب بروز این ذهنیات می گردد.

ما در زبان فارسی (و دیگران در زبان خودشان)، کلمات و مفاهیم گوناگونی را به معنای مصطلح و رایج بین خودمان به کار می‌بریم، اما بی‌تردید هر کلمه‌ای معنای خودش را دارد و گاه در ادبیات گوناگون، معنا یا حتی مفهومی متفاوت می‌شود.

به عنوان مثال: چه فرقی بین دیدن، نگاه کردن و نظاره نمودن وجود دارد؟ از نظر ما در محاوره هیچ فرقی ندارد. اما این کلمات چه در فارسی و چه در عربی معنای گوناگونی دارد. چنان که در آیه می‌فرماید: «آیا ندیدید؟» در آیه دیگر می‌فرماید: «آیا نظاره نکردید؟» و

یا چه فرقی بین تعقل، تفکر، تأمل، تعلّم وجود دارد؟ در قرآن کریم امری را می‌فرماید: برای تفکر است - امری را می‌فرماید: برای تعقل است - امری را می‌فرماید برای اهل علم یا اهل تدبیر می‌باشد. پس اینها با هم متفاوت هستند.

از جمله این کلمات که ویژه در مباحث مربوط به امام زمان، حضرت مهدی سلام الله علیه مطرح می‌گردد، همین "ارتباط" می‌باشد. چه فرقی بین دیدن، مشاهده نمودن و ارتباط وجود دارد؟

دیدن:

هر کسی ممکن است امام زمان علیه السلام را دیده باشد و یا ببیند؛ چه با ایشان تکلمی داشته باشد [چیزی بگوید یا بشنود] و یا نداشته باشد - و حتی چه ایشان را بشناسد و چه مانند هزاران نفری که در روز می‌بینند، اما نمی‌شناسد. چنان که در مورد دیدن ایشان، با به بکار بردن واژه‌ی "رؤیت"، گفته شده: "يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ - می‌بینیدش، ولی نمی‌شناسیدش".

بنابراین، نه تنها بسیاری از بزرگان گذشته و حال به دیدن (ملاقات و زیارت) مشرف شده‌اند، بلکه چه بسا این توفیق برای بنده و شما نیز حاصل گردد و حتی بسیاری از کسانی که اصلاً مسلمان نیستند، ایشان را ببینند. چنان که بسیاری از کفار، مشرکین، منافقین و حتی ظالمین، اهل عصمت علیهم السلام را می‌دیدند.

مشاهده:

اما، مشاهده امر دیگری است. مشاهده یعنی آنچه برای دیگران در غیب است، برای کسی که ادعای مشاهده دارد، در ظهور و شهود می‌باشد. مانند نواب خاص در دوران غیبت صغری که چهار نفر بودند. مردم دسترسی مستقیم به امام علیه السلام نداشتند، اما ایشان باذن الله و اجازه ایشان داشتند. آنها ادعای مشاهده داشتند و در این ادعا صادق نیز بودند، لذا نامه‌ها، پیام‌ها، سؤال‌ها و وجوهات مردم را جهت تقدیم به محضر ایشان می‌گرفتند و پاسخ هم می‌آوردند.

باب "مشاهده"، با پایان دوران غیبت سال (۶۹ سال) بسته شد و با آغاز غیبت کبری بیان شد که دیگر مشاهده‌ای وجود ندارد و هرکسی که چنین ادعایی کند، یعنی به مردم بگوید که من چنین ارتباطی با امام زمان

علیه السلام دارد، دروغگو و افترا زننده است؛ او به امام علیه السلام افترا بسته است: « أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٌ - بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگویی است که به ما افترا بسته است.»

این یک اصل و قاعده‌ی محکم و کلی است که راه تمامی تخیلات، دروغ‌ها، فریب‌ها و شایعات گوناگون راجع به افراد مدعی را تا ظهور حضرت می‌بندد.

ارتباط امام زمان علیه السلام:

اما، "ارتباط" یک معنی وسیع و ژرف دیگری دارد. ارتباط، همان "وصل" بودن است. وقتی اتصالی برقرار شد، پس ارتباط نیز برقرار می‌شود.

به عنوان مثال: ترانس، سیم برق، انواع و اقسام لامپ‌های قوی و ضعیف، کلیدها و ... وجود دارد، برخی آنها را می‌بینند و برخی دیگر نمی‌بینند، اما همین که کلیدی زده شد و سیم و بالتبع لامپ‌ها به جریان الکتریسته وصل شدند، "ارتباط" بین برق، سیم، چراغ‌ها، روشنایی و کسانی که تحت آن قرار دارند و از نورش بهره می‌برند، برقرار می‌گیرد.

ارتباط با امام زمان علیه السلام:

بدیهی است نه آن که ارتباطش با عالم هستی و از جمله انسان و بالاخص اهل ایمان و ولایت قطع باشد، امام است و نه آن که ارتباطش با امام زمانش قطع باشد، از امت و اهل ولایت، امامت و تشیع آن امام محسوب می‌گردد.

امام، حجة الله، خلیفة الله و واسطه‌ی فیض و رحمت الهی به تمامی مخلوقات و از جمله انسان می‌باشد.

امام، کسی است که همگان را به امر خدا هدایت می‌نماید: « وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا - و قرار دادیم آنها را امامانی که به امر ما هدایت می‌کردند / الأنبياء، ۷۳ »

امامت، پایه و اساس اسلام است؛ دین و تمامی عبادات آن با "امام" کامل می‌گردد: « إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحُجِّ وَ الْجِهَادِ ... - به راستی امامت زمام دین و نظام مسلمین و عزت مؤمنین است امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه با برکت آن است، بوسیله امامت نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد درست می‌شوند / امام رضا علیه السلام، اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة.»

نابراین، ارتباط شخص شریف امام زمان علیه السلام، با بندگان خداوند متعال و به ویژه اهل توحید، معاد، ولایت و امامت، هیچ‌گاه و لحظه‌ای منقطع نمی‌گردد.

ارتباط دو گانه‌ی مردم با امام زمان علیه السلام:

اما ارتباط مردم با ایشان، به دو گونه است: یک گونه‌ی آن را شاید بتوان به تکوینی و جبری تعبیر نمود، یعنی مردم هیچ اختیاری در آن ندارند، چراکه او خلیفه الله است و فیوضات الهی و ارزاق و ... همه توسط ایشان در مجرای تحقق قرار می‌گیرد - شب قدر مقدرات همگان به ایشان ابلاغ می‌گردد - و نامه‌ی اعمال همگان و هم چنین آثار اعمال آنها تا روز قیامت، نزد امام هر عصر و زمانی احصاء (جمع) می‌شود:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

اما گونه‌ی دوم، اتصال و ارتباط اختیاری می‌باشد که بدیهی است فقط اهل ولایت و امامت از برکات آن بهره‌مند می‌گردند. هر سلام ما، هر زیارت ما، هر دعای ما و هر توسل ما، همین اتصال و برقراری ارتباط اختیاری می‌باشد. هر لحظه از "انتظار حقیقی - نه شعاری" ما، خودش اوج ارتباط است - هر سخن یا گامی که برای تعجیل در ظهور برداشته می‌شود، عین ارتباط است و این نوع از ارتباط است که ارزشمند، مفید، مرضی و مأجور (برخوردار) می‌باشد.

از صرف دیدن، کاری بر نمی‌آید، چنان که بیان شد، کفار شاید بیش از اهل ایمان، ائمه علیهم السلام را دیدند و حتی بعد از دیدن و شنیدن، به آنها ظلم کردند و یا کشتند!

اما، پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، در زمان حیات خودشان نیز مؤمنان، اصحاب، یاران و تابعین خالص، فهیم، بصیر و صدیقی داشتند که هیچ‌گاه آنان را ندیدند، ولی ارتباطشان یک لحظه هم قطع نشد. رابطه با حضرت حجت، امام مهدی علیه السلام نیز چنین است.

حدیث ارتباط - امام زمان علیه السلام:

«إِنَّا مُحِيطٌ عِلْمًا بِأَنْبَائِكُمْ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ». (احتجاج: ج ۲، ص ۴۹۷)

ترجمه: ما بر تمامی احوال و اخبار شما آگاه و آشنائیم و چیزی از شما نزد ما پنهان نیست.

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ...»

ترجمه: ا در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را فراموش نمی‌کنیم، اگر جز این بود گرفتاری‌ها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند...» (همان)

پائولو کوئیلو می‌گوید: «حقیقت همواره همان جایی است که ایمان هست». آیا این جمله صحیح است؟ به نظر می‌آید اگر جای ایمان و حقیقت عوض شود جمله صحیح‌تر باشد یا جمله صحیح است؟ آیا ممکن نیست یک نفر ایمانش ناقص و یا باور و اعتقادی غلط باشد آن موقع که حقیقت نیست و حقیقت عوض می‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پائولو کوئیلو (Paulo Coelho) که در سال ۱۹۴۷ در "ریودوژانیرو - برزیل" به دنیا آمده، به عنوان یک نویسنده‌ی "منطق‌گرا" مشهور شده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که چون یک نویسنده یا نظریه‌پرداز خارجی می‌باشد، تمام نظریاتش الزاماً درست باشد و یا تماماً غلط باشد. بی‌تردید شناخت بسیاری از نظریه‌پردازان غربی و شرقی، نسبت به مفاهیمی چون: معرفت، عشق، ایمان، حقیقت، صدق، انسان، ایمان و ...؛ محدود به مطالعات و تفکرات و ذهنیات خود در همان بافت و ساختار محیطی می‌باشد و اغلب بسیار سطحی است و غالباً به صورت شعاری مطرح می‌شود.

حقیقت:

"حقیقت" چیست و آیا آن چه حق و حقیقت است، جایگاه دارد که گفته شود: "اینجا هست و آنجا نیست"؟ برخی گفته‌اند "حقیقت"، به نوعی ادراک گفته می‌شود که با واقعیت نیز تطابق داشته باشد و "واقعیت" به "نفس الامر" گفته می‌شود. و برخی دیگر تعاریف دیگری ارائه داده‌اند. منتقدین می‌گویند: خیلی چیزها واقعیت دارد، مثل ظلم‌هایی که واقع می‌گردند؛ اما دلیل نمی‌شود که "حق" باشند؛ پس به آنها "حقیقت" اطلاق نمی‌گردد. ارائه‌ی تعریف خاص از "حقیقت" دشوار است، یکجا مترادف با "صدق" در برابر "کذب" قرار می‌گیرد و یک جا در مقابل "مجاز" قرار می‌گیرد و

اما آن چه که به طور کلی و در رابطه با این بحث می‌توان به صورت خلاصه مطرح نمود، این است که "حقیقت" از ریشه‌ی "حق" گرفته شده و "حق" نیز همان "هستی" می‌باشد، و وقایع نیز از آن جهت که پس از وقوع هستی می‌یابند، "واقعیت" نامیده می‌شوند.

بنابراین، شناخت و درک "هستی" توسط انسان را "حقیقت" می‌گویند.

هستی محض [الله جلّ جلاله]، حق محض است:

هستی حق است و نیستی باطل. حال خواه آن را در وجود و موجود مورد بحث قرار دهیم، یا در اخلاقیات (کمالات انسانی). خداوند متعال، هستی محض است، پس "حق بما هو حق" اوست:

« دَلِيكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ » (الحج، ۶۲)

ترجمه: این بخاطر آن است که خداوند [خود] حق است؛ و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است؛ و خداوند بلندمقام و بزرگ است!

« ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (الحج، ۶۶)

ترجمه: این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می کند؛ و بر هر چیزی تواناست.

فعل خداوند متعال "حق" است:

چون فقط او "حق محض = هستی محض = کمال محض" است، فعل (تجلی) او نیز [که همان آفرینش] است و هر چه در این راستا به او متصل باشد، "حق" است، و باطل ها از سنخ نیستی می شوند. کذب، "نبود" صدق است - ظلم "نبود" عدل است - جهل "نبود" عقل است و ...

● - خلقت زمین و آسمان ها برحق است، یعنی بیهوده و بازیچه آفریده نشده اند [نه این که فقط چون واقعیت خارجی دارند، بلکه چون حق آنها را آفریده و فعل او حق است]، « وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ / الحجر، ۸۵ » - گسیل انبیا و رسولان بر حق است « إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا / البقره، ۱۱۹ » - نزول روح القدس برای ثبات ایمان در قلب مؤمنین و هدایت آنها بر حق است « قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ / النساء، ۱۰۵ »، رسولان و دین خدا بر حق است « هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ / التوبة، ۳۳ » ...؛ و هر چه در مقابل او برای انفصال از او (از هستی = از کمال = از حق) قرار گیرد، "باطل" است:

« ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ » (الحج، ۶۲)

ترجمه: این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است؛ و خداوند بلندمقام و بزرگ است!

● - حال آیا می توان گفت که "حق و حقیقت" کجا هست و کجا نیست؟! آیا جایی هست که دور از تجلی خداوند سبحان (حق محض) باشد؟!

ایمان:

"ایمان" نیز از کلمه "امن" گرفته شده است. "مؤمن" اسم خداوند حق است، چرا که فقط او "امن" است، چون اوست که غنی و سبحان، عزیز (غیر قابل نفوذ)، قادر و صمد است؛ چون "امنیت" فقط در پناه او حاصل می گردد.

بنابراین، مطلق "ایمان"، یعنی انسان به واسطه ای خود را در امن قرار دهد و در امنیت ببیند و این نیز مربوط به "قلب" است، چنان که نقطه ای مقابلش مانند اضطراب و ترس از ناامنی نیز در قلب پدید می آید.

اما، این دلیل نمی‌شود که "ایمان"، فقط به "خداوند سبحان" اختصاص داشته باشد. وقتی ذهن‌ها برای خود خدایان دروغین و کاذب می‌تراشند، قلب‌ها نیز الوهیت و ربوبیت آنها را قبول می‌کنند و خود را در سایه ایمان به آنها، امن می‌پندارند! و چنین ایمانی، ایمان به باطل محسوب می‌گردد.

بنابراین، چه بسا "ایمان" کسی به باطل و کفر و کافر باشد! آیا در عرصه‌ی سیاست و مدیریت جهان، نمی‌بینیم که بسیاری (حتی به ظاهر مسلمان)، امنیت خود را مرهون حمایت و نظر لطف طواغیت و فراعنه‌ی زمان خودمی‌بینند و می‌دانند و یا برخی دیگر گمان می‌کنند که مجسمه‌های دست‌ساز خودشان، یا پول و ثروت و مکننت، برای آنان امنیت ابدی می‌آورد؟! در قرآن کریم تصریح شده که نه تنها تمامی کفار، بلکه برخی از اهل کتاب آسمانی (مسلمان، مسیحی، یهودی و ...) نیز امنیت خود را در کنف حمایت جبت و طاغوت می‌بینند و راه آنها را بهتر از راه مؤمنان به الله جلّ جلاله بیان می‌دارند:

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا » (النساء، ۵۱)

ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» [= بت و بت پرستان] ایمان می‌آورند، و درباره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟!

●●● - بنابراین مهم این است که انسان به چه کسی یا به چه چیزی "ایمان" می‌آورد و آیا حق است یا باطل؟ لذا می‌تواند گفت: «قلب مؤمن به خداوند سبحان، حقیقت و حقایق را درک و فهم می‌کند»، اما نمی‌توان بدون تفکیک و به طور کلی گفت: «حقیقت همانجاست که ایمان هست!». ممکن است ایمان به باطل باشد که به طور کلی به دور از حق و حقیقت است.

انسان باید در خلوت و تنهایی خودش چه برنامه‌هایی داشته باشد که به خدا نزدیک‌تر بشه، تا خلوت و تنهایی‌اش مفیدتر واقع شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خدای در تنهایی و خلوت ما، با خدای جلوت و در اجتماع بودن ما، هیچ فرقی ندارد، وقتی می‌فرماید: « وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ - او با شماست، هر کجا که باشید / الحدید، ۴»، خلوت و جلوت، نزد خداوند واحد و احد، به وحدت می‌رسند و یکی می‌شوند و فرقی با هم ندارند.

عالم هستی، محضر خداست، تنهایی و غیر تنهایی ما، در محضر اوست؛ و او از سویی خالق، مالک، رب و رازق ماست و از سویی دیگر ناظر، خبیر، بصیر و شاهد بر تمامی اعمال آشکار و پنهان ماست، و حتی اندیشه‌ها، گمان‌ها و آن چه در سینه‌های ما چون سرّی پوشیده قرار گرفته است را می‌داند.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذِرُونَهُ يَعْزَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
(آل عمران، ۲۹)

ترجمه: بگو: «اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه می‌باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست.

تنهایی و جمعی بودن انسان:

انسان نیز به لحاظی هیچ وقت و در هیچ حالتی تنها نیست و خلوت ندارد و به لحاظی همیشه و در تمامی حالات تنها و در خلوت خود می‌باشد.

انسانی که با قابلیت "خلیفه الله" شدن خلق گردیده است و باید اسماء و صفات مستخلف خود را تجلی دهد تا "خلیفه الله" شود، یعنی باید رحمت، جود، کرم و سایر صفات فعلیه‌ی حق تعالی را در خود بروز دهد و به ظهور برساند، چگونه می‌تواند لحظه‌ای تنها باشد؟!

انسان مسلمان و مؤمن، حتی در نماز فرادا، یا نماز نافله‌ی خود در دل شب و در گوشه‌ای خلوت، بندگی مخلصانه‌ی خود را با «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اظهار می‌دارد و «إِيَّاكَ» جمع است. یعنی هر چند در این لحظه و این گوشه‌ی از دنیا تنهاست، اما خود را از جمع موحدان، مؤمنان و مسلمانان می‌داند، لذا وقتی برای هدایت دعا می‌کند نیز جمع را دعا می‌نماید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - ما را به راه راست هدایت فرما». اما در عین حال، در نماز و راز و نیایش با خداوند سبحان، تنهاست، اگر چه نماز را به جماعت اقامه نماید.

از سویی دیگر، انسان همیشه تنها و در خلوت است. چرا که به تنهایی خلق شده و به تنهایی محشور می‌گردد و در طول حیات نیز به تنهایی در محضر حق تعالی می‌باشد. لذا حتی اگر در انبوه جمعیت باشد و مشغول به کاری جمعی باشد نیز در دلش به تنهایی یاد خداست و یا به تنهایی دلش را پر از محبت دنیا و مظاهرش نموده و به تنهایی خواست‌ها و امیالی دارد که دنبال آنهاست.

بنابراین، "تنها = بدن‌ها" تنها می‌شوند، اما قلوب "تنها" نیستند - و قلوب نیز به تنهایی متوجه حق تعالی و محبوب غایی خود می‌شوند.

در فرصت‌های تنهایی چه کنیم؟

در عین حال، فرصت‌هایی در شبانه روز پیش می‌آید که برای انسان چنین به نظر می‌رسد که به خاطر جدا شدن و دور شدن از دیگران، "تنهایی" محسوب می‌گردد و حال سؤال این است که در این فرصت‌ها چه کنیم؟

با توجه به نکات بیان شده و یکی بودن "تنهایی و جمع" در محضر حق تعالی، معلوم می‌شود که اصل و ریشه‌ی "کار احسن = بهترین کارهای نیکو" در تنهایی و جمع نیز یکیست، منتهی چگونگی بروز و مصادیق یا اشکال ظهور آن متفاوت می‌شود. به عنوان مثال:

تفکر، که بالاترین عبادت و از احسن کارهاست؛ چنان که فرموده‌اند از هفتاد سال یا یک عمر عبادت بالاتر است. حال خواه تفکر علمی به آفرینش خدا باشد - خواه تفکر به خود و چه هستم، چه باید باشم و چه باید بکنم باشد - خواه تفکر در مورد معیشت زندگی باشد - یا تفکر در مورد جامعه، چه باید کردها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها. همه اینها تفکر است و مهم این است که "تفکرات"، هدفدار و خدایی باشند تا عبادت خدا محسوب گردند.

تعقل، چراگمان کنیم که اعمال فیزیکی (از نماز و دعا و ذکر گرفته، تا فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و ...) از تعقل مهم‌تر است؟ در حالی که هر اندیشه و کاری باید "معقول" باشد تا درست و مقبول قرار گیرد. چقدر خداوند متعال در قرآن کریم، به تعقل توصیه نموده و متذکر شده است؟

ذکر، که همان یاد خدا به جمیع جوانب است. یاد توحید و یاد معاد است که انسان را هدفدار و برخوردار از انگیزه‌های الهی می‌کند و به انسان جهت می‌دهد. بنابراین "یاد خدا" فقط تسبیح و تهلیل در یک جای خلوت نیست، بلکه در تمامی امور و کارها، باید خدا و بازگشت به سوی او لحاظ شود و لحظه‌ای غفلت رخ ندهد. در چنین حالتی، یک جرعه آب نوشیدن و یا نوشتن نیز عبادتی مقبول و مرضی قلمداد می‌گردد.

استغفار، یعنی طلب مغفرت و پوشش از خداوند منان که با توبه فرق دارد. انسان آلوده شده و می‌شود و خطا نموده و می‌نماید، مضافاً بر این که خطاهای دیگران نیز دامنگیرش می‌شود و ...؛ پس، مؤمن با استغفار از خدا طلب مغفرت (بخشش و پوشش) می‌نماید، تا انسان را تمیز و طاهر کند؛ تا مشکلات و موانع رشد که ناشی از گناهان و خطاها و غفلت‌های خود و دیگران می‌باشد را برطرف نماید. و در این مهم، هیچ فرقی بین تنهایی یا حضور در اجتماع وجود ندارد.

توبه: یعنی بازگشت. یعنی انسانی که غفلت کرده و موجب انحراف و گناهی شده، از آن کار پشیمان شود و از آن هدف روی برگرداند و از آن مسیر به سوی خداوند متعال توجه و حرکت نماید. در این مهم نیز هیچ فرقی بین خلوت یا حضور جمعی نیست، هر چند که مسئولیت‌های اجتماعی و مدنی، به مراتب سنگین‌تر است. چه بسا انسان یک خطای شخصی بنماید، اما تعدادی را به گمراهی بکشاند، و یا گناهی را علنی و عادی سازی نماید، یا با رفتارهای شخصی‌اش، فرهنگ‌سازی اجتماعی نماید و ...

شکر، یعنی شناخت مُنعم از یک سو - شناخت نعمت از سوی دیگر و بهره‌گیری درست و سالم از نعمت و ضایع نمودن آن از سویی دیگر.

نعمت، فقط نان و لباس و مسکن و سایر اموال مادی نمی‌باشد؛ بلکه "ولایت" خود بالاترین نعمت است، امامت و امام نعمت است، دین و ایمان نعمت است و هم چنین امنیت، الفت بین قلوب، وحدت و ... همه نعماتی می‌باشند که در قرآن کریم و احادیث به آنها تصریح شده است. بنابراین، "شکر نعمت"، فقط لفظی و زبانی نیست و به گفتن "الحمد لله یا شکراً لله" خلاصه نمی‌شود، بلکه در فکر، قلب و عمل نیز باید شاکر بود و البته نعمات اجتماعی، بسیار مهم‌تر هستند. "شکر" یک مقوله‌ی تشریفاتی نیست، بلکه در درجه‌ای از اهمیت و نقش‌آفرینی قرار دارد که می‌فرماید: شکر سبب فزونی نعمت می‌گردد و کُفران نعمت، عذاب شدید در پی دارد.

دعا، یعنی خواندن و خواستن. کسی نزد حق تعالی "دعا" می‌کند که او را بخواند و از او بخواهد.

انسان عاقل، حکیم، بصیر، موحد و مؤمن، نیازهای معنوی و مادی جامعه را می‌شناسد و در تنهایی نیز ابتدا برای رفع آنها "دعا" می‌کند. دشمن و دشمنی‌ها را می‌شناسد و در تنهایی نیز دعا برای دفع آنها را مقدم می‌شمارد. پس برای خلوت، همان حالات، امور و کارهایی از ما خواسته شده که برای حضور در جمع و فعالیت اجتماعی خواسته شده است؛ و البته تنهایی و فراغت از جماعات و مشغله‌ها، می‌تواند شرایط و فضا را برای تمرکز مساعدتر نماید.

« وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ » (البینة، ۵)

ترجمه: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار! پس اساس این دستورالعمل‌ها برای رشد و قرب یکیست، هر چند که ممکن است در هر حالت یا مکانی، اشکال یا مصادیق آن گوناگون گردد.



قرآن کریم و حدیث - خرداد ۱۳۹۶

تفاوت دین با علم چیست؟ آیا دین عین علمه؟ شبهه کردن که یک گزاره‌ی دینی بی‌ارین که علمی باشه!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی نه معنا و مصادیق "دین" را می‌دانند و نه به مفهوم و حقیقت "علم" توجه دارند، نتیجه‌اش شعارهای بی‌معنا، جهت ضد تبلیغ می‌شود.

گمان دارند که "دین"، فقط اسلام یا مسیحیت است و "علم" نیز فقط ابزارشناسی و علوم مادی اندکی است که انسان با مطالعه‌ی طبیعت به دست آورده است! لذا به همین اندک علمی که به دست آورده‌اند، خوشحال شده و

فوری با شناخت چند قانون از قوانین طبیعت و استفاده از آنها، به جای آن که به خالق علیم و حکیم، بیشتر

معرفت یابند، فوری به جنگ او می‌روند که این خود عین ناآگاهی و جهل توأم با لجاج و عناد می‌باشد:

« فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » (غافر، ۸۳)

ترجمه: هنگامی که رسولانشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر

آن را هیچ می‌شمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می‌گرفتند آنان را فراگرفت!

● - آیا همین آیه، خودش یک گزاره‌ی دینی و علمی در انسان‌شناسی و رفتاری‌شناسی جاهلان نیست!؟

دین:

به مجموعه‌ی جهان‌بینی و ایدئولوژی، یا همان اعتقادات و قوانین و احکام منطبق با آن، که زیرساخت فرهنگ اشخاص و جوامع را تشکیل می‌دهد، "دین" می‌گویند. حال خواه دین خداپرستی باشد، یا خدایان پرستی. دین توحیدی باشد یا شرک. دین الهی باشد یا "ایسم"های من‌درآوردی. بندگی الله جلّ جلاله باشد، یا بندگی هوای نفس، مجسمه، گوساله، گوساله‌ساز و ...

بنابراین، در این جهان، هیچ کس بی‌دین نیست، حال یا پیرو دین حق است و یا ادیان باطل. اکنون چگونه

«دین و علم» را دو مقوله‌ی مجزا می‌بینند و در مقابل هم می‌گذارند!؟

علم:

مطلق دانش را "علم" می گویند. خواه دانش حقایق عالم هستی، مبدأ و معادشناسی باشد، خواه فلسفه، یا فیزیک و شیمی، یا صنعت.

حال چه کسی ادعا دارد که عنصر شناسی در طبیعت، یا ابزارشناسی در صنعت، علم است، اما مبدأ و معادشناسی در آفرینش، علت و معلول شناسی در عقل، حقوق یا همان احکام و قوانین (شریعت)، اخلاق شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، رفتارشناسی و ... [که همه در قرآن کریم به حد کمال بیان شده]، علم نیست؟! چگونه است که شناخت یک عنصر طبیعی علم محسوب می گردد، اما تفکر و دانش در چگونگی پیدایش آن و تمام جهان هستی، و شناخت خالق علیم و قادر، علم محسوب نمی گردد؟! آیا این ادعا هیچ رنگ و بویی از "علم" دارد؟ یا بلکه نشان از ناآگاهی و غفلت تمام دارد، علم آنها همین قدر می باشد، پس راه به جایی نمی برزد.

« ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى » (التَّجْم، ۳۰)

ترجمه: این آخرین حد آگاهی آنهاست؛ پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد، و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد!
الحق که این آیه، خودش یک گزاره ی کاملاً دینی و علمی می باشد.

کار علم:

کار علم، کشف واقعیت ها توسط آدمی می باشد. بدیهی است که انسان، علم را خلق نمی کند، بلکه با مطالعه ی عالم هستی [در کتاب خلقت، یا کتاب وحی که تبیین عالم هستی می باشد]، به برخی از این علوم پی می برد. آیا در قرآن کریم، مکرر به مطالعه ی عالم هستی و همین جهان طبیعی توصیه نشده است؟! آیا این آیات و تأکیدها، گزاره های دینی و علمی نمی باشد؟!

« الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » (آل عمران، ۱۹۱)

ترجمه: همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند:) بار الها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

● - تفاوت عالم دینی و دانشمند علوم تجربی بی دین، این است که عالم دینی، جهان طبیعت را نیز هدفدار مطالعه می کند، اما دانشمند طبیعی و بی دین، یک فصل از کتاب هستی را بدون اول، آخر، سمت و سو و نتیجه ی آن مطالعه می کند.

● - آیا امر به مطالعه‌ی متفکرانه در خلقت زمین و آسمان‌ها، که از یک سو حاصلش مبدأ، معاد، خالق و جهت‌شناسی است و از سوی دیگر طبیعت‌شناسی (علوم تجربی)، خودش یک گزاره‌ی هدایت‌کننده‌ی دینی و علمی نمی‌باشد؟!

قرآن کریم:

بنابراین، تمامی آیات قرآن کریم، علم محض است، منتهی ناآگاهان، جاهلان، غافلان، متعصبان و کافران لجوج و عنود، خوش‌شان نمی‌آید. لذا بدون آن که نگاهی به قرآن بیاندازند، می‌گویند: «شما بروید یک گزاره دینی و علمی بیاورید!» که اساساً این جمله غلط است.

«وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الحج، ۵۴)

ترجمه: و (نیز) هدف این بود که آگاهان (اهل علم) بدانند این حقی است از سوی پروردگارت، و در نتیجه به آن ایمان بیاورند، و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد؛ و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، بسوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.

چرا این قدر در قرآن کفار و مشرکین نمی‌شده‌اند؟ آنها هم حق حیات و آزادی دارند. چرا در بعضی جاهای قرآن حکم شده که سرها و انگشتان آنها را بزنید. این حرف به چه علت است؟ آنها دوست ندارند مسلمان شوند. آیا باید اینگونه با آنها رفتار کرد؟ آیا این کار خشونت نیست؟ اما اگر آنها کاری با مسلمان‌ها نداشتند چه؟ آیا باز حکم همین است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نگاه اینگونه به قرآن کریم (اسلام) و نیز اینطور ردیف کردن "چرا"ها، ناشی از دو ضعف می‌باشد که عبارتند از: «عدم آشنایی با قرآن کریم و آموزه‌های الهی به بشریت و مسلمان‌ها» و «اسلام‌شناسی از منظر اسلام‌هراسان و جوّسازان».

قرآن کریم، کلام‌الله می‌باشد و برای هدایت، رشد و تعالی فرد و جامعه آمده است. بنابراین اگر کسی هنوز به مرحله‌ی شناخت و باور الله جلّ جلاله و معاد نرسیده است، نباید در آیات احکامی بحث کند، بلکه باید مشکل اصلی خود را در شناخت، جهان‌بینی و اصول عقاید مرتفع سازد.

دقت کنیم که "چرا" های ناباوران، فقط برای تخطئه است و هیچ پاسخی برای آنها فایده‌ای ندارد، « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - برای آنان یکسان است؛ چه انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی آورند! / یس، ۱۰. ».

● - آنها همیشه به انبیا، رسولان، ناصحان و مربیان الهی گفته و می گویند:
 « قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تُكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ - آنها گفتند: «برای ما تفاوت نمی کند، چه ما را انذار کنی یا نکنی؛ (بیهوده خود را خسته مکن)! / الشعراء، ۱۳۶. ».

● - خداوند متعال نیز برای دنیای آنها به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود:
 « سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » (المنافقون، ۶)
 ترجمه: برای آنان یکسان است: چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند.

● - و در آخرت نیز به آنان خطاب می نماید:
 « اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (الطور ۱۶)
 ترجمه: در آن [جهنم] وارد شوید و بسوزید؛ می خواهید صبر کنید یا نکنید، برای شما یکسان است؛ چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید!

ضرورت دوری از کفار:

فرق بین مؤمن و کافر، در ظاهر و بدن آنها نیست، بلکه در ذلالی و آلودگی باطن است؛ فرق بین نور و ظلمت است، فرق بین اهل سعادت و اهل هلاکت است. پس مؤمن باید از کافر دوری گزیند، هم چنان که انسان برخوردار بدن زنده، باید از آلودگی‌ها، میکروب‌ها، ویروس‌ها، بیماری‌های واگیردار و ... دوری گزیند؛ هم چنان که انسان برخوردار از اخلاق سالم، باید از اشخاص و محیط‌های ناسالم دوری گزیند.

در این حکم عقلی، شعارهایی چون: «آنها نیز انسانند - آنها نیز حق دارند - آنها نیز آزادند و ...» هیچ جایگاه و ارزشی ندارند. درست مثل این است که گفته شود: «چرا با یک سلول سرطانی مبارزه می کنید؟ آن نیز سلولی است مانند سایر سلول‌ها و حق دارد که به فعالیت خود ادامه دهد!» یا گفته شود: «به چه حقی مفسد، جانی و متعدی به حقوق دیگران را دستگیر کرده و به زندان می اندازید، آنها نیز انسان، مُحِق و آزادند که هر کاری دلشان خواست بکنند!»

جنگ و صلح:

آدمی، چه درون خود و چه در بیرون، دائماً و مستمراً در حال جنگ و نزاع است. از جنگ عقل و جهل گرفته، تا روح و نفس، تا جنگ قوای شهوانی با یک دیگر در درون؛ و جنگ بین حق و باطل، عدل و ظلم، مستکبر و

مستضعف و ... در بیرون. چه به شکل جنگ‌های سخت نظامی، یا جنگ‌های اقتصادی و فرهنگی، یا جنگ روانی و تبلیغاتی، و در یک کلمه آن چه موسوم به "جنگ نرم" است.

● - بنابراین، دین کامل، آن دینی است که از جانب خداوند متعال، دوست و دشمن را معرفی کند و تکلیف انسان را در تمامی موارد "جنگ و صلح" در درون و بیرون، به صورت بسیار واضح و روشن بیان دارد. بدیهی است که در این حقیقت نیز شعارهایی چون: «ای وای! از جنگ نگوئید - مرگ بر نگوئید - فقط از صلح و صفا و دوستی بگوئید - دستورالعمل‌های جنگی همه خشن است و این خشونت طلبی است و ...»، همه دروغ‌هایی است که دشمنان برای جلوگیری از هرگونه آگاهی و مقابله‌ای القا می‌کنند؛ می‌خواهند به هنگام حملات، حتی با کمترین مقاومتی مواجه نگردند!

کشتن سلول سرطانی در بدن بیمار - کشتن آفت در مزرعه‌ی کشاورزی - ریشه کردن جهل و عوامی در جامعه - معدوم کردن ظلم و ظالم در دنیا - دفع میکروب‌ها و آلودگی‌های مضر و مهلک مادی و معنوی؛ همه عین صلح طلبی و عین حیات و زندگی می‌باشد و تسلیم این خفت، رذیلت و گمراهی شدن نیز عین هلاکت است. **اگر کفار با ما کاری نداشته باشند:**

آیات مربوط به جنگ و جهاد، مربوط به عرصه‌ی جنگ و جهاد می‌باشد که معمولاً در قرآن کریم، از آن با واژه‌ی "قتال = جنگ" یاد شده است. بدیهی است که توصیه به خوشخواب و خوش خیال بودن در مقابل دشمن، تقدیم لبخند و دسته گل به مستکبر و ظالم، تجویز دشمن است و نه دستور خداوند حکیم و حکم عقل. اما در قرآن کریم، آیات بسیاری نیز مبتنی بر مذاکرات، معاهدات، صلح، پابندی به آن، حتی بخشش و گذشت و ... وجود دارد، چنان که می‌فرماید:

« وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (الأنفال: ۶۱).

ترجمه: اگر دشمنان به صلح تمایل نشان دادند، تو نیز بدان متمایل شو و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است»

خداوند متعال، حتی در حالت جنگ نیز ظلم و تعدی بر دشمن را جایز نمی‌داند:

« وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ » (البقره، ۱۹۰)

ترجمه: و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد!

سرانگشتان آنها را بزنید:

متن و ترجمه این آیه مبارکه، که بهانه و دستاویز پیاده نظام و ستون پنجم دشمن در جنگ نرم و عرصه‌ی فضای مجازی قرار گرفته است، به شرح ذیل می باشد:

« إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَيِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ » (الأنفال، ۱۲)

ترجمه: هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهیم افکند. پس، فراز گردن‌ها را بزنید، و همه سرانگشتان‌شان را بزنید.

الف - چنان که از همین ظاهر آیه نیز مشهود است، خطاب آیه به فرشتگان الهی است و نه به انسان‌ها. به آنها می فرماید که در جنگ کفار با مؤمنان، اهل ایمان را ثابت قدم بدارید، اما اهل کفر و ظلم نیز فکر، قلب و عمل دارند، شما گردن به بالا (سرها، اندیشه‌ها، مکرها و اهداف) را هدف بگیرید، خودم در قلب‌شان خوف از مؤمنان را مستولی می کنم، و شما طراحان و طرح‌های اصلی و عاملین و اعضای عامل (که تعبیر به سرانگشتان شده است) را هدف بگیرید.

ب - آیا این دستور العمل و رهنمود جنگی [چه برای جنگ نرم و چه برای جنگ سخت و میدانی]، حتی برای انسان‌های مؤمن خوب است یا بد؟

● - آیا هدف گرفتن تفکر، اندیشه، مکر و اهداف دشمن کافر مهم‌تر از هدف گرفتن بدن آنها نیست؟! ● - آیا دشمنان اسلام و مسلمین، همین کار را نمی کنند؟!

● - آیا زدن سرانگشتان فتنه، ظلم، جنایت و هر گونه فسق و تعدی، لازم‌تر و مهم‌تر از هدف گرفتن "ابزار" نیست؟!

بالاخره "ابزار" که روح ندارند، بلکه توسط سرانگشتانی در راه حق و یا باطل به کار می افتند.



سیاسی-خرداد ۱۳۹۶

آیا «اسلام» و «نظام اسلامی» هر دو یکی است؟ آیا اگر نظام اسلامی تشکیل نشود یعنی معصومین در رسالت خویش شکست خورده‌اند؟ یا اینکه هدف آنها حفظ دین حقیقی بوده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دین حقیقی یعنی چه؟ آیا دین تجزیه شده، دین مثله شده و دین بدون سیاست و حکومت حقیقی است؟! آیا وحی چنین تفکیک و تعریفی ارائه داده و یا عقل چنین حکمی داده است؟! تمام اسلام عزیز، دین حقیقی است، از طهارتش گرفته تا سیاست و حکومتش.

● - اگر دقت کنید، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی ایران، به عنوان اولین حکومت دینی به معنای درست آن (البته به لحاظ ساختار، نه کاستی‌ها در اجرا)، بحث از "شکست اسلام در آرمان‌های سیاسی و حکومتی‌اش"، بیش از گذشته در سرتاسر جهان، به ویژه جهان اسلام و بالاخص ایران، مطرح شد و در چند سال اخیر، شدت گرفته است! و نکته‌ی انحرافی‌تر آن که القا می‌کنند: «پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام، شکست خورده‌اند»؟!

مالکیت اسلام:

این جو سازی، در حالی است که "اسلام" دین خداست و نه دین پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام. اما از آنجا که از یک سو حتی شیطان‌پرست‌ها نیز می‌دانند که نمی‌توانند به جنگ خدا بروند، و از سوی دیگر دین خدا (اسلام) توسط فرستادگان و اولیای ابلاغ می‌شود و تحقق آن نیز منوط به اطاعت و پیروی از آنان می‌باشد، به شکل‌ها و بهانه‌های گوناگون، مدعی می‌شوند که «پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام، شکست خورده‌اند»؛ تا مردمان ناامید شوند و با هدف تحقق همه جانبه‌ی اسلام، از آنان پیروی نمایند.

دین و سیاست:

- - هیچ کس بی دین نیست؛ هیچ دینی، از سیاست جدا نیست؛ و هیچ سیاستی، از نوعی جهان بینی و ایدئولوژی (دین) جدا نمی باشد - دیانت هر کسی مانند سیاست اوست و سیاست هر کسی نیز مانند دیانت اوست، چه مؤمن باشد و چه کافر یا منافق.
- - امروزه خوب (در داخل و خارج از کشور) شاهدیم که حتی آنان که دائم دم از جدایی دین از سیاست می زنند، فقط دین (حق) ندارند، اما سیاست دارند، سیاستی مطابق دین خودشان؛ لذا به وقتش از شدت مخالفت با دین حق هم که شده به میدان سیاسی می آیند، فریاد می زنند، رأی می دهند، درگیر می شوند و ...
- - دستور خداوند حکیم در اسلام عزیز این است که "سیاست" خود را با "دیانت خود = اسلام" منطبق نمائید، نه این که در طهارت و غسل و نماز، مسلمان و قرآنی باشید و در سیاست و حکومت، تابع فراعنه و طواغیت زمان خود باشید.

اسلام و حکومت:

اسلام، یک دین جامع الهی، برای تزکیه و تعلیم و بالتبع رشد و تعالی شخص و جامعه آمده است. اسلام، برنامه‌ی خالق حکیم، برای انسان شدن و آدم‌سازی می باشد.

بنابراین، در اسلام کم و کاستی وجود ندارد. در معارفش، از توحید، معاد، نبوت، ولایت و امامت در آن تبیین شده، تا ابلیس شناسی، شیطان شناسی، دشمن شناسی - از انسان شناسی، تا جامعه‌شناسی - تا اخلاق و رفتار شناسی‌های فردی و اجتماعی ... با بیان ریشه‌ها، ساقه‌ها، ثمره‌های هر کدام و چه باید کرد. لذا در احکام نیز از چگونگی طهارت، ذبح حیوانات، تقسیم آنها به حلال گوشت و حرام گوشت، محرم و نامحرم، ازدواج و زنا و لواط، اقتصاد و تجارت، بذل و بخشش، جهاد، جنگ و صلح و ... همه چیز در آن بیان شده است.

بنابراین، اسلام عزیز، نه تنها از سیاست و حکومت غافل نشده، بلکه در اولویت اهمیت قرار گرفته است. چرا که "حکومت" از سویی محور "اعتصام" مردم و امت می باشد و از سویی دیگر "هدایت‌گر" آنها به سوی حق یا باطل. چنان که نهایت تحقق دعوت الهی و کار انبیا و اولیا و امامان و جنود الهی، استقرار حکومت جهانی توحیدی و اسلامی می باشد.

شکست اسلام!

بدیهی است که "اسلام" هیچ گاه شکست نمی خورد؛ چرا که "دین خداست" و خداوند متعال هیچ گاه شکست نمی خورد.

خداوند سبحان، خالق، مالک و رب است. زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، مخلوق و محکوم اوست، مبرای (سبحان) از هر گونه نقص و کاستی و نیستی است، عزیز (غیر قابل نفوذ)، غنی و حمید است، پس کسی

نمی‌تواند بر او و امر او غالب گردد. « **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** - خدا به کار خویش مسلط و در آن غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند / یوسف علیه السلام، ۲۱ » بنابراین، چون خداوند متعال شکست نمی‌خورد، پیامبران، امامان، اولیا و جنود او (حزب الله) نیز که متصل و منصور از ناحیه‌ی او هستند، هیچ‌گاه شکست نمی‌خورند. « **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ** - پس به درستی که حزب الله (همیشه) غالب هستند. »

نظام حاکم بر هدایت:

هدایت تشریحی انسان، مانند هدایت تکوینی خلقت، علیمانه، حکیمانه، قانونمند و نظاممند است و هیچ اتفاقی در آن به صورت تصادفی و شانسی (خارج از نظام علیّ و معلولی) رخ نمی‌دهد.

مثال: در نظام آموزشی یک کشور هدف غایی چیست؟ اهداف مقطعی گوناگونی وجود دارد، مانند این که کسی بی‌سواد باقی نماند و دست کم خواندن و نوشتن و جمع و تفریق را یاد بگیرد - هدف مقطعی بعدی این است که افراد در سطوح مختلف، با علوم و فنون گوناگونی که نیاز جامعه می‌باشد، آشنا شوند - هدف بعدی بازدهی هر کدام در جایگاه خود می‌باشد...، اما هدف نهایی این است که از این مجموعه‌ی عظیم آموزشی، نخبگان، خیرگان، دانشمندان، مخترعین، مبتکرین و مدیران لایق و کارآمد نیز بیرون بیایند، اگر چه تعداد آنها همیشه به مراتب کمتر از مجموع می‌باشد. سبقت‌گیرندگان «**ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ**» می‌باشند.

● - نظام هدایت الهی نیز همین‌طور است. قطار هدایت به سوی مقصد خود روان است. در هر ایستگاهی عده‌ای سوار می‌شوند و عده‌ای پیاده می‌شوند و در بین راه نیز عده‌ای آن را تعقیب می‌کنند تا در ایستگاه سوار شوند و عده‌ای که قبلاً به سلامتی و نیکویی سوار شده بودند، خود را از در و پنجره بیرون پرت می‌کنند! در هر حال این قطار از حرکت، توقف در ایستگاه‌ها، و ادامه راه به سوی مقصد باز نمی‌ایستد و نه تنها در نهایت، بلکه در هر مسافت از حرکت، به اهداف مقطعی خود رسیده و به ایستگاه آخر نیز خواهد رسید و مسافران صبور و باقیمانده را به سر منزلت سلامت خواهد رساند. لذا هر کس سوار نشد - هر کس پیاده شد - هر کس سوار شد، اما خودش را بین راه بیرون پرت کرد، خودش صدمه دیده و هلاک می‌شود.

● - امواج هولناک و مهلک، با طوفان‌های شدید و ویرانگر هست، اما مقرر شده که کشتی نوح علیه السلام، در هر زمان، غرق نگردد و منجی باشد.

بنابراین، نه خدا شکست می‌خورد، نه دین اسلام شکست می‌خورد، نه پیامبر اکرم و امامان صلوات الله علیهم اجمعین شکست می‌خورند و نه آنان که سوار کشتی شده‌اند (مؤمنان، حزب الله، جند الله، بندگان خالص خدا) شکست می‌خورند. یک عده ثابت قدم می‌مانند، یک عده متزلزل می‌شوند و خداوند متعال، عده‌ای ثابت قدم را

جایگزین آنان می فرماید « **فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ** » و آنها هستند که به همراه هدایت کنندگان کشتی نجات و ثابت قدمان، به سر منزل مقصود می رسند.

اول تا آخر بحث، در سه آیه:

« **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** » (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی رساند)؛ خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، [آنان] در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

« **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** » (همان، ۵۵)

ترجمه: سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

« **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ** » (همان، ۵۶)

ترجمه: و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

آقای روحانی می گوید: «امیرالمؤمنین، مبنای ولایت و حکومت را نظر و انتخاب مردم می دانند»، آیا چنین

است؟! است!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خیر، ایشان هم دروغ می گویند، هم تحریف می کنند و هم به امیرالمؤمنین علیه السلام و اصول اعتقادی اسلام و تشیع افترا می بندند.

اگر بگوییم که آقای روحانی هیچ علم و اطلاعی از معارف اسلامی، به ویژه درباره ولایت ندارند، صحیح به نظر نمی رسد، چرا که بالاخره او یک تحصیل کرده ی حوزوی است و لباس روحانیت به تن دارد و لابد با این اصول اولیه ی اعتقادی آشنایی دارد؛ و اگر بگوییم که "به سهو خطا کرده است" نیز درست نیست، چرا که با قصد، انتخاب و فکر، مطلبی را بیان داشته است.

بنابراین، باید بدون هیچ تعارف و خوفی بگوییم که به "عمد" تحریف کرده است، چنان که در سفر به مشهد و یا در برخی از ایام نیز سابقه دارد.

عجب عجبویه‌ای بود "بنی صدر":

جوانان "بنی صدر" را نمی‌شناسند و فقط اخباری از خیانت‌های او به کشور (به ویژه در زمان جنگ) و جنایت‌هایش (به ویژه در همدستی با منافقین و انفجار حزب جمهوری اسلامی ایران) شنیده‌اند. بله، او بسیار جاسوس، خائن و جنایتکار بود، اما باید اذعان داشت که "انصافاً عجبویه‌ای" بود! اگر کسی مواضع، ادعاها، شعارها و عملکرد "بنی صدر" را کامل مطالعه کند، به وضوح می‌بیند که تمامی انحرافات پس از او و شعارهای تحریفی و اختلاف برانگیزی که توسط افرادی چون: خاتمی، سروش، شبستری، هاشمی، روحانی و ... سر داده شده است، همه عیناً همان مواضع، شعارها و عملکردهای اوست! بنی صدر نیز پس از رأی آوردن، به خودش متکبر شد و گمان کرد که مردم عاشق چشم و ابروی وی هستند. لذا در سخنرانی‌های اختلاف برانگیز و تفرقه‌افکن خود مرتب می‌گفت: «من، من، مردم من را انتخاب کردند» آنقدر این شعار را تکرار کرد تا امام خمینی رحمة الله علیه در پاسخش فرمود: «این قدر «من»، «من» نگویید: این من شیطان است».

او سپس امر ولایت را به رهبری تحریف کرد و گفت: «عملاً آن کسی رهبر است که بیشتر کار کرده است» و با بیان این که من چنین و چنان کردم، مجدداً نتیجه می‌گرفت که «مردم با من هستند!» بنی صدر نمی‌خواست خودش و مردم متوجه این بشوند که مردم نیز براساس یک باور، به خاطر اسلام، انقلاب و ایران به او رأی داده‌اند، لذا امام (ره) در جواب او فرمودند: «اگر امر واقع شود بین شما و اسلام، مردم اسلام را انتخاب می‌کنند و اگر امر واقع شود بین من و رسول الله (ص)، مردم رسول الله (ص) را انتخاب می‌کنند.» اکنون گویا همان رویه‌های بنی‌صدری تکرار می‌شود، چنان که مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان نظام، دوران بنی‌صدر را یادآور شده و فرمودند:

«کشور را دوقطبی نباید کرد، مردم را به دو دسته نباید تقسیم کرد؛ آن حالتی که در سال ۵۹ متأسفانه از ناحیه‌ی رئیس‌جمهور آن روز اتفاق افتاد که مردم را به دو دسته‌ی موافق و مخالف تقسیم کرده بودند که چیز خطرناکی است.» (۱۳۹۶/۳/۲۲)

ولایت و حکومت:

مخلوط کردن "ولایت و حکومت"، اگر از روی نادانی و سهو نباشد، حتماً از روی غرض می‌باشد. "ولایت"، مخصوص الله جل جلاله می‌باشد و هر کس که او به عنوان «ولیّ الله» برگزیده باشد، اما "حکومت"، مبتنی بر نظر و خواست مردم استقرار می‌یابد و البته مفهومش این نیست که هر چه مردم نظر دادند و انتخاب

کردند، حتماً همان درست، حق و مرضی خداوند سبحان و ولیّ الله می باشد. مردم گاهی به عمد خطا می کنند و گاهی نیز فریب افراد ظاهر الصلاح و شعارهای خوب را می خورند و بعد که نتیجه ای روآمد، اگر درس و عبرت بگیرند، پشیمان می شوند.

• امیرالمؤمنین علیه السلام را خداوند متعال به ولایت و امامت برگزید و در این امر هیچ با نظر و خواست و میل مردم کار نداشت؛ و فرمود: خلیفه (حاکم) بر حق اوست؛ پس در این گزینش، هیچ با مخلوقاتش مشورت نمود و رأی و نظر آنها را جویا نشد، اما انتخاب حق و باطل را بر عهده ی مردم گذاشت، لذا مردم وقتی نخواستند، او حکومت نمود و وقتی خواستند، با اکراه پذیرفت و حکومت نمود.

حضرت ولیّ عصر، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از ناحیه ی خداوند حکیم و رب العالمین، به عنوان «ولیّ الله و امام» و کسی حکومت بر جهان حق اوست، برگزیده شده است، بدون مشورت و نظرخواهی از مردم - اما، فعلاً حکومت نمی نمایند، چون مردم به حد مطالبه ی حکومت جهانی او نرسیده اند.

مبنای ولایت و حکومت:

پس حکومت، حق ولیّ الله است، اگر چه مردم نخواهند و آن حکومت استقرار نیابد، نه این که هر چه مردم نظر دادند، همان مبنای ولایت و حکومت حق است! مگر مردم صدر اسلام با معاویه بیعت نکردند و امام حسن مجتبی علیه السلام، از حکومت کنار نرفتند؟! آیا این نظر و رأی مردم، حق و مبنای ولایت و حکومت الهی بود، یا نتیجه ی دنیاپرستی و بی بصیرتی خودشان؟!

اگر قرار باشد که "نظر مردم"، مبنای ولایت و حکومت باشد که مردم فقط مردم ایران نیستند! مردم امریکا و بسیاری دیگر از مردمان جهان که کثرت شان به مراتب بیش از مردم ایران می باشد، ولایت و حکومت شیطان بزرگ را برگزیده و گردن نهاده اند! حال ما چه کنیم؟ بگوییم: نظر مردم مبنای ولایت و حکومت است؟ یا بگوییم: نظر آنها شرط نیست، بلکه نظر و انتخاب ما شرط است؟ یا بگوییم: مرز و حدود ولایت و حکومت، تقسیمات جغرافیایی، ملی و قومی می باشد؟!

کجای این نظرات با اسلام وفق دارد و کجایش با نظرات کفار منافات دارد؟ اگر چه مستکبرین میان ما تفرقه می اندازند، اما خودشان داعیه ولایت و حکومت جهانی را دارند و اینگونه نظرات انحرافی که در داخل و برای مسلمانان داده می شود، همه مؤید خواست آنها و در جهت تحقق اهداف آنهاست.

اگر نظر و انتخاب مردم مبنای صحت ولایت و حکومت باشد، پس چرا مسلمانان با حکومت معاویه و یزید مخالفت داشته و دارند؟! چرا نهضت کربلا را زنده نگه می دارند و راه امام حسین علیه السلام را دنبال می کنند؟ آنجا هم نظر (اکثریت) مردم بود.

مردم سالاری:

خاتمی با تقلید از "بنی صدر"، شعار "مردم سالاری" سر داد! این فقط یک شعاری که به حسب ظاهر به مذاق‌ها خوش آید نبود، بلکه ریشه‌ی فکری و نظری همین انحراف بود.

از این‌رو، امام خامنه‌ای، این انحراف را اصلاح کردند و فرمودند: «مردم سالاری دینی»؛ یعنی رأی و نظر اکثریت برای اجرا، در چارچوب دین خدا - در چارچوب قرآن کریم؛ نه این که اکثریت هر نظری که بدهند، همان خوب، صحیح و ... می‌باشد!

امروزه سعی می‌شود همین انحرافات، حتی شده با تحریف قرآن کریم، احادیث و سیره‌ی اهل عصمت علیهم السلام، در اعتقادات مردم ایجاد شود!

رأی مردم به آقای روحانی:

آقای روحانی، با لباس روحانی، عمامه به سر و عبا بر تن، به عنوان یک نامزد ریاست جمهوری اسلامی ایران به میدان آمد؛ یعنی پذیرش اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی و اصل ولایت فقیه. بنابراین تعدادی به او رأی دادند که اکثریت بودند و جمع بسیاری نیز رأی ندادند. حال آیا اگر کسی به این میدان بیاید، کت و شلوار و کراوات بپوشد، به صراحت بگوید که من علیه اسلام، ایران، مردم، نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی و ولایت فقیه هستم، آیا باز هم تعداد کثیری به او رأی خواهند داد؟!!

رییس قوه مجریه، یا نظریه‌پرداز؟

مشکل اساسی ما از اول پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، همین بوده است که تا کسی برای انجام کاری از سوی مردم انتخاب می‌شود، گمان می‌کند که برای نظریه‌پردازی، به ویژه در معارف اسلامی و قرآنی انتخاب شده است؟!!

بنی صدر همین شیوه را پیش گرفت، چنان که خاتمی چنین کرد، چنان که وزرایی چون مهاجرانی چنین کردند و اکنون نوبت آقای روحانی رسیده است!

واقعیت این است که مردم رییس جمهور را به عنوان رییس قوه مجریه انتخاب کرده‌اند، نه به عنوان رهبر، مرجع تقلید، مفسر قرآن، نظریه‌پرداز و

بنابراین، او باید تمام فکر، ذکر، هم، غم و توان خود را صرف امور اجرایی کشور در عرصه‌های گوناگون سیاسی، روابط بین الملل، اقتصاد، فرهنگ، امنیت و ... بنماید، نه این که همه اینها را رها کند و فرصت ایجاد شده و امکانات دولتی را صرف نظریه‌پردازی کند و آن هم با تحریف اصولی چون «مبنای ولایت و حکومت»!

توصیه و نقد:

اگر ایشان واقعاً نمی‌داند که مبنای "ولایت و حکومت" در اسلام چیست؟ دچار یک ضعف بزرگ علمی و نقیصه‌ی خطرناک در اعتقاداتش می‌باشد، اما اگر می‌داند و چنین می‌گوید که ...؛ پس شنونده باید عاقل و

بصیر باشد و بفهمد که چه اهدافی دنبال می شود و در مقام اجرا و تحقق آن اهداف، چه برنامه‌هایی در نظر گرفته شده است؟! چه شده که رییس جمهور به جای رکود اقتصادی کشور، جنگ نیابتی پنهان اقتصادی برای به ورشکستی کشاندن ایران، نقض شدن روح و جسم برجام و آن چه باید ایران در عکس العمل نشان دهد، رکود فرهنگی و ...، از "مبنای ولایت و حکومت" می گوید، آن هم کاملاً غلط و تحریف شده؟! بنابراین، به ایشان توصیه می شود که یا بالاترین مسئولیت اجرایی را رها نماید و به مطالعه، تحقیق، تألیف، سخنرانی و نظریه پردازی مشغول شود، و یا در فکر و تدبیر برای چگونگی اجرای احسن مسئولیت و پاسخگویی به مطالبات برحق مردم، از رییس قوه مجریه و دولت باشد.

همانطور که می دانیم، اصلی ترین شرط ظهور، رشد عقلانی مردم و احساس نیاز و پذیرش عموم است. آیا باتوجه به شرایط فعلی منطقه و جهان چنین احساس نیازی دیده می شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اصل عقلانیت و احساس نیازهای ضروری فردی و اجتماعی، [مثل قسط، عدالت، رشد، امنیت، سلامت و ...]، فطری انسان است؛ پس اختصاصی به شرایط جغرافیایی و زمانی ندارد و همیشه بوده است. انبیای الهی، همگی بر اقوام جاهل، بت پرست و ظالم گسیل شدند و آنها را به شناخت و پرستش خداوند واحد و احد و نیز شناخت و باور به بازگشت و معاد دعوت کرده اند و در عرصه‌ی عمل نیز مخاطبین خود را به قسط، عدل، انصاف، اخلاق، نیکویی، صلح، امنیت، جود، کرم، تعاون و ... دعوت نموده اند؛ و می دانیم که بسیاری چه در عصر خودشان و چه پس از رحلت شان، به این دعوت پاسخ مثبت دادند و بسیار عاقلانه، عالمانه و هوشمندانه، گرویدند و حتی گاه بهتر از عصر و نسل فعلی.

الف - بنابراین، مسئله‌ی اصلی این نیست که انسان (جامعه بشری)، در اصول جهان بینی و اعتقادی به ضرورت پرستش پی برد و یا در زندگی فردی و اجتماعی، به حسنه بودن کمالات و نیکی ها و سیئه بودن ظلم، جور، فساد، فسق و جنایت پی برد. این اصول را همگان می دانستند و می دانند. اینها همه آموزه‌های الهی، به جان انسان و هدایت تکوینی و درونی (در عقل، قلب و فطرت) اوست:

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا » (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن (جان آدمی) الهام کرد،

ب - بلکه مسئله‌ی اصلی، شناختن مصادیق حقیقی و جایگزین نمودن مصادیق بدلی، جعلی و کاذب می‌باشد در هر امری می‌باشد.

● - مسئله این است که وقتی انسان می‌داند و می‌فهمد که الهی وجود دارد و پرستش نیز فطری اوست [لذا هیچ کس نیست که پرستشی نداشته باشد]، از مجسمه چوبی دست‌ساز - تا گوساله‌ی سامری - تا فراعنه‌ای که خود را اله و ربّ مردم می‌خوانند - تا هوای نفس و شهوات را «إله و ربّ» خود نداند و نخواند. حال خواه این بت‌پرستی به شکل جاهلی (مانند چین، ژاپن، هند و برخی مناطق دیگر امروزی) باشد، خواه تحت عنوان «ایسم»‌ها، مثل ماتریالیسم، اومانیزم، ماکیاولیسم، لیبرالیسم و ...، نوسازی شود. همه همان سخنان و دعاوی دوران جاهلیت را دارند.

● - مسئله این است که وقتی انسان و جامعه بشری، دانستند و فهمیدند که برای رشد، امنیت و رفاه، چاره‌ای جز "قانون‌گرایی" ندارند و باید کتاب قانون و حقوق داشته باشند، اشخاص و سازمان‌های وابسته به نظام سلطه را به جای خداوند خالق، علیم، حکیم و مالک، "قانونگذار" ندانند و احکام من‌درآوردی قدرت‌ها را تحت عناوینی چون «حقوق بشر، مانیفست‌ها، معاهده‌هایی چون ۲۰۳۰ و ...» را کتاب قانون نشناسند و به کتاب خداوند متعال رجوع کنند.

● - مسئله این است که وقتی انسان و جامعه بشری دانست، فهمید و رسید به این که گریزی از "ولایت" = سرپرستی " ندارد، به جای خداوند سبحان و اولیایی که او ولیّ امر قرار داده، ولایت ابلیس و سایر شیاطین انس و جنّ را جایگزین نمایند.

قیام حضرت مهدی علیه السلام:

در مقوله‌ی قیام حضرت قائم علیه السلام نیز مسئله این نیست که بشر بفهمد راه نجاتش در یک وحدت عمومی بشری و استقرار یک حکومت جهانی و مبتنی بر قسط و عدل است. این را که نظامات کفر، استکبار و سلطه، بیش از مسلمانان فریاد می‌زنند و در حالی که مسلمانان را به جان هم انداخته و از هیچ جنایتی برای تجزیه بیشتر جغرافیایی، قومی، مذهبی و ... خودداری نمی‌کنند، خودشان فریاد جهانی سازی [Globalism] را بر سر می‌دهند و با متصل کردن نظامات آموزشی، اقتصادی، بانکی، سیاسی، حکومتی، امنیتی، خبری، تبلیغاتی و ... به یک دیگر و تحت سلطه‌ی خود، در تحقق آن به جد می‌کوشند.

● - پس، مردم امروز نیز مانند مردم دیروز، به اهمیت و ضرورت وحدت و حکومت واحد جهانی پی‌برده‌اند، لذا مسئله این است که بدانند و بفهمند که مدعیان کاذب، نه تنها قادر به تحقق این مهم نیستند، بلکه اساساً چنین قصدی ندارند. آنها فقط در پی تحقق فرعونیت و سلطه‌ی حکومتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی، علمی، اطلاعاتی و همه جانبه‌ی خود هستند.

● - از این رو، مردمان در اصول عقلانی و احساس ضرورت و نیاز به حکومت قسط و عدل، نارسایی ندارند، اما در این که بفهمند این حکومت، فقط می تواند حکومت الهی باشد و حکومت چند نفر مستکبر بر تمامی مردم، حاصلی جز ظلم ندارد - یا در این که بفهمند از این "ایسم و آن ایسم" و این حزب و آن حزب کاری بر نمی آید، مشکل دارند!

● - از این رو، همانگونه که در احادیث معتبر نیز تصریح شده است، آنقدر مردم از رجوع به اندیشه ها، مکاتب، ایسم ها، احزاب و قدرت ها ضربه خورده و صدمه می بینند، تا پس از ناامیدی از خیرخواهی و توان آنها، بفهمند چاره ای جز رجوع به خلیفه ی خدا و حمایت از او در قیام علیه ظلم و جور و برپایی حکومت عدل جهانی وجود ندارد.

همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند (مضمون): مردمان، در بیداری، آگاهی، هوشیاری و بصیرت، به دو دسته تقسیم می شوند. یک گروه عاقلند و با پند و نصیحت درس می گیرند و گروه دیگر پس از آن که چوب خوردند و سرشان به سنگ خورد، آگاه می شوند.

جهان امروز:

● - امروزه [به ویژه پس از قیام مردم ایران و استقرار نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران]، به رغم گسترش ظلم و جنایات نظام سلطه، از یک سو شاهد بیداری مسلمانان هستیم، از سوی دیگر شاهد بیداری و اعتراض عمومی جهانیان به انواع و اقسام نظامات حکومتی لیبرالی و غیره هستیم.

● - امروزه شاهدیم که حتی در قلب امریکا و اروپا [که به حسب ظاهر پرچمدار دموکراسی، لیبرالیسم، حقوق بشر، مدنیت، مدرنیته، رشد علمی در صنعت و ... می باشند]، مردمان علیه مفاسد اخلاقی، مفاسد اقتصادی، ظلم مدنی، ناامنی جانی، مالی و شغلی، جنگ افروزی و ...، نه تنها معترضند، بلکه به خیابان ها ریخته و تظاهرات می کنند.

● - امروزه شاهدیم که حتی در قلب امریکا و اروپا، نه تنها مردم از گرایش به ایسم ها و تئوری های ناکارآمدشان خسته و ناامید شده اند، بلکه گروه گروه از عضویت رسمی در دین خود (مسیحیت) خارج می شوند و بخش قابل توجهی از آنان به اسلام می گروند.

● - این هجمه ی جهانی نظام کفر و استکبار جهانی در ترویج "اسلام هراسی" برای چیست؟! اگر مردمان امریکا و اروپا، متوجه اسلام نشده بودند و از خود رغبت نشان نداده بودند، چه نیازی به ترویج و تشدید اسلام هراسی در میان آنان وجود داشت؟!!

پس، شاهدیم به رغم ظواهر، مردمان و جوامع، با سرعتی به دور از انتظار و پیش بینی، متحول شده و می شوند.

نکته:

نظام سلطه، بیش از یک قرن است که برای استقرار حکومت واحد جهانی به رهبری خودش، به عقلا نیت، معنویت، اخلاق و دین الهی یورش برده و برای کافر و مشرک و بی دین کردن مردمان، از هیچ حربه‌ای در جنگ سخت، تحریم و جنگ نرم، فروگذار ننمود.

امروزه فهمیده‌اند که به رغم تلاش‌ها و جنایات‌شان، گرایش مردم به حقایق و معنویات و اخلاق و نیز عدالت خواهی و وحدت، به مراتب بیش از گذشته شده است، لذا تغییر رویه داده‌اند.

امروزه سعی دارند، مکتب "جامعه‌گرایی" را با نظریه‌پردازانی چون "سندل"، جایگزین مکاتب پست مدرنی و لیبرالی کنند.

"جامعه‌گرایی" آنها، نگاه و چرخشی دوباره به سوی اخلاق‌گرایی دارد، منتهی چون از سویی نمی‌خواهند نام اسلام بیش از این مطرح شود، و از سویی دیگر می‌خواهند خودشان جایگزین و مصداق بدلی برای این بیداری مردمان جعل کنند، دوباره به نظریات اخلاقی ارسطو، حتی در حکومت و سیاست بازگشته‌اند؛ منتهی آن نیز به شکلی که در نهایت به نفع خودشان (نظام سلطه) تمام شود.

اینها همه نشانه‌های بسیار آشکار و روشنی در تحولی جهانی می‌باشد. انشاء الله.

بسیاری با اعلام نتایج آرا و برخی جو سازی‌ها، دل شکسته و حتی افسرده و مأیوس شده‌اند؟! لطفاً پاسخی تحلیلی ارائه دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

القای یأس و ناامیدی، همیشه از شیطان است. اگر ما زمان امیرالمؤمنین، امام حسن یا امام حسین علیهم السلام بودیم و آن نتایج را می‌دیدیم، چه می‌کردیم؟! خداوند منان، حتی به بندگان بسیار گناه کار خود می‌فرماید که هیچ گاه از رحمت من مأیوس نشوید.

اما لازم است که همه مردم [با هر رأی و نظری که داشتند و دارند]، به ویژه آنان که به حجت الاسلام رئیسی رأی داده‌اند و به حسب ظاهر پیروز این انتخابات نشده‌اند، مسائل را از سه جنبه مورد نظر و مطالعه قرار دهند که عبارتند از:

۱- موقعیت و مواضع نامزدها؛ ۲- موقعیت و مواضع رأی دهندگان، ۳- موقعیت و شرایط کشور.

۱- موقعیت و مواضع نامزدها:

دو نامزد اصلی (حجت الاسلام رئیسی و حجت الاسلام روحانی)، به حسب ظاهر، هر دو مسلمان، روحانی و نامزد ریاست جمهوری اسلامی ایران بودند، یعنی باید در اصولی چون پذیرش نظام جمهوری اسلامی ایران، ولایت،

قانون اساسی، خدمت به کشور و مردم، بصیرت در دشمن شناسی، حفاظت از مرزهای اعتقادی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی و...؛ برابر باشند و اختلاف شان فقط در سلايق اجرایی باشد. حال از دو حال خارج نیست: یا هر دو نامزد، برابر و مثل هم بودند و یا نبودند.

● - اگر بودند، پیروز شدن یکی، نباید موجب نگرانی، ناراحتی و افسردگی طرفداران دیگری گردد؛ بالاخره انتخابات یعنی همین.

● - اما اگر برابر نبودند و مواضع و عملکردهای نامزدی به گونه‌ای بود که کثیری از مردم احساس خطر برای اصل نظام، اهداف و امنیت و منافع کشور کرده‌اند، نگرانی و ناراحتی از نتایج حق است، ولی جایی برای افسردگی و ناامیدی نیست، چرا که انقلاب، نظام جمهوری اسلامی، حضور به موقع و فعال در میدان و جهاد، یعنی همین.

۲ - موقعیت و مواضع رأی دهندگان:

آن چه که مسلم است، تمامی رأی دهندگان، مجدداً به نظام جمهوری اسلامی ایران رأی داده‌اند و مجدداً شخصی را برای ریاست قوه مجریه‌ی این نظام برگزیده‌اند؛ پس این یک پیروزی مجدد و بزرگ است که جای "شکر حقیقی" دارد.

اما رأی دهندگان به آقای روحانی، به چند گروه تقسیم می‌شوند:

یک - آنان که به لحاظ اعتقادات و مواضع به نظام، انقلاب، آرمان‌ها و اهداف، پایبند هستند و باورشان بر این بوده که آقای روحانی برای تحقق اهداف و برنامه‌ها و پیشرفت گزینه‌ی اصلح است. یقیناً این افراد راضی نیستند که یک عده تحت عنوان حمایت از یک روحانی، در شهر مقدس مشهد به خیابان بریزند و دیسکو راه بیاندازند و شعار دهند که «امام رضا (مشهد) را پس گرفتیم!»

دو - آنان که اساساً نه تنها به اسلام و بالتبع احکام اسلام و یک آخوند و نیز نظام جمهوری اسلامی ایران، کشور، مردم و اهداف و منافع آنها هیچ اعتقادی ندارند، بلکه فقط برای ضدیت و به دعوت رسانه‌ها، نهادها و اشخاص حقیقی و حقوقی ضد ایران به میدان آمده بودند، هر چند که یک یا دو میلیون بیشتر نباشند. در مورد رأی این طیف، از یک سو باید یک رئیس جمهور روحانی فکر کند که مگر چه مواضعی دارد که مطلوب آنها واقع شده است - و از سوی دیگر مسئولین نظام در هر سطحی که هستند باید فکر کنند که چرا آنان باید از یک نامزدی که روحانی نیز هست حمایت کنند - و نیز عموم مردم فکر کنند که چه خبر است؟ و با بصیرت اوضاع را پیگیری کنند.

سه - گروهی که در هیچ کدام از دو دسته‌ی فوق تعریف نمی‌شوند. قشر وسطی هستند که واقعاً وسط مانده‌اند. این گروه، تحت تأثیر القاءات جهت می‌گیرند. به آنها گفته می‌شود: «هر چند ناراضی هستید، اما هر کس دیگری که بیاید، اوضاع شما بدتر می‌شود!» - به برخی دیگر از این گروه القا می‌شود که «اگر دیگری رأی بیاورد، در مملکت اغتشاش و درگیری ایجاد می‌شود»، برخی دیگر نیز با تهدید و یا تطمیع [هر چند ناچیز]، اتخاذ جهت و موضع می‌کنند و برخی دیگر نیز دارای رأی التماسی بوده‌اند (التماس دختران در خیابان - التماس فرزندان از پدر و مادر - التماس دیگران و یا حتی تهدید اساتید و کارفرمایان و ...).

چهار - یک گروه دیگری نیز عوامی می‌باشند که به دنبال حرف مفت هستند تا آن را به قیمت گزاف بخرند. اینها همیشه اسیر شایعاتی هستند که حتی با اندکی عقل و علم نیز منافات دارد. به عنوان مثال، مانند دوره رقابت خاتمی با ناطق نوری، به آنها می‌گویند: «اگر رئیسی بیاید، می‌خواهد حتی پیاده‌روها را برای تفکیک زن و مرد دیوار بکشد» آنها نیز اگر چه می‌دانند حرف مفت و دروغ است، اما با جان و دل قبول می‌کنند و به قیمت گرانی می‌خرند ...

این شایعات را دشمن برای گمراه کردن مردم می‌سازد - خودفروش برای منافع خودش شایع (توزیع) نموده و می‌فروشد و نادان و سفیه نیز می‌خرد:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ »
ترجمه: و بعضی از مردم سخنان بیهوده (حرف مفت) را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

● - بنابراین، هیچ کدام از شرایط و مواضع مذکور، سبب نمی‌گردد تا افراد آگاه، بصیر، دلسوز، در میدان و تلاشگر، ذره‌ای دچار یأس، ناامیدی و افسردگی گردند.

۳ - موقعیت و شرایط کشور

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به جهت رویکرد اذهان عمومی، بازرگان که از نهضت آزادی و با گرایش لیبرالیسم بود، نخست وزیر موقت شد (۹ ماه) - پس از او، بنی‌صدری که جاسوس بود، به عنوان اولین رئیس جمهور انتخاب شد و مملکت را به اشغال نیروهای نظامی صدام درآورد (حدود دو سال) - پس از ماجرای انفجار حزب و شهادت آیت الله بهشتی و ترور بزرگانی چون آیت الله مطهری و ...، مردم بیشتر متوجه شدند که هنوز نه اهمیت و نقش جهانی انقلاب‌شان را درک کرده‌اند و نه دشمنان داخلی و خارجی را خوب شناخته‌اند و باید حساس‌تر و دقیق‌تر باشند، لذا به رجایی، با نخست‌وزیری باهنر رأی دادند. اینجا کار تمام شده بود، لذا دشمن خارجی با ستون پنجم داخلی، تاب مقاومت نداشت و هر دو را ظرف مدت کمتر از ۵۰ روز، ترور کرده و به شهادت رساند.

این اتفاق سبب شد تا مردم جدی تر و بصیرتر شوند، لذا به آیت الله خامنه‌ای رأی دادند، اما جناح‌های مخالف، متحد شدند و حتی جنگ را مال المصلحه قرار دادند، به حضرت امام خمینی (ره) نیز فشار آوردند تا نخست وزیر، میر حسین موسوی باشد (حدود ۸ سال) - پس از ایشان، که دیگر جنگ نیز به پایان رسیده بود، هاشمی رفسنجانی انتخاب شد و نام دولتش را سازندگی گذاشت و ضمن خدماتی در بازسازی کشور، نظام سرمایه‌داری و فئودالی و امنیتی سختی را بنا گذاشت (۸ سال) - پس از هاشمی، رقابت سختی بین خاتمی و ناطق نوری درگرفت. اصلاح‌طلبان امروزی، هاشمی را به باد ناسازا گرفتند، القابی چون عالیجنابان سرخ پوش و ... را به او نسبت دادند، شایع کردند که اگر ناطق بیاید، می‌خواهد پیاده‌روها را دیوار بکشد، خاتمی شعار آزادی و قانونمندی سر داد (یعنی در دوره‌ی هاشمی هیچ کدام نبود)، سپس هاشمی رسماً حامی آنها گردید (!؟) پس از خاتمی، به رغم ۸ سال سازماندهی، جو سازی، حمایت همه جانبه‌ی داخلی و خارجی و ... مردم به احمدی‌نژاد رأی دادند که آن فتنه ۸۸ را بر مردم تحمیل کردند.

مملکت در دور اول احمدی‌نژاد، به دست‌آوردهای خوبی رسید. در روابط بین الملل، از جایگاه خاصی در منطقه و جهان برخوردار گردید - در رشد علمی مقامات یک تا ده را به دست آورد - در صنعت به فناآوری هسته‌ای، تولید داروهای استراتژیک، نانو تکنولوژی، پرتاب ماهواره با موجود زنده به فضا و ... دست یافت. در دوره‌ی دوم بسیار فروکش کرد، البته هیچ کدام از جناح‌ها نیز با او همراهی نمی‌کردند. یادمان هست که مجلس برای گرانی گوجه فرنگی نیز رییس جمهور را به مجلس کشاند و رئیس مجلس نیز او را از مجلس بیرون کرد و ... - با این همه مردم در دور دوم نیز به او رأی دادند (۸ سال).

و پس از احمدی‌نژاد، مردم به روحانی رأی دادند.

حال محاسبه کنید که در طی عمر کمتر از چهل سال نظام جمهوری اسلامی ایران، چند سال قوه‌ی مجریه راحت، سالم، انقلابی، در خط ولایت، موافق با اصول و اهداف نظام و ... مانده است و چرا؟! اما در عین حال، حرکت کلی نظام، کشور و مردم، رو به جلو و بالا بوده است و امروزه این کشور با قدرت و صلابتی به مراتب بیش از دهه‌ی اول و با حمایت اکثریت قاطع مردم و به ویژه نسل جدید و جوانان، به پیش می‌رود. بیاندیشیم که چرا؟!!

پس، تا آماده شدن برای ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام و زمینه‌سازی برای استقرار حکومت الهی و عدل در جهان، راهی طولانی در پیش داریم و جای هیچ یأس و ناامیدی نیست.



گوناگون-خرداد ۱۳۹۶

آدم هرچقد به خدا نزدیک باشه به سمت لذت‌های دنیای نمیره و به طور کلی در دنیا خوشی کمتری دارند نسبت به کسانی که از خدا دورند، حالا اینی که گفتم نظر منه و نمیدونم چطور خودم قانع کنم که اینطور نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ضرورتی ندارد که خود را قانع کنید که این طور نیست، بلکه ضرورت دارد که بدانیم مسئله چگونه است؟ چرا که اگر ندانیم، ناخودآگاه گمان می‌بریم که اسلام، ایمان، توجه به خدا و میل به تقرب او و تقوای الهی، به مثابه‌ی ریاضتی است که در برخی از ادیان و یا مکاتب تجویز شده است و نوعی انزوا، تاریک دنیا بودن و زهد بی‌منطق را در پی دارد!

● - بدیهی است که حبّ به شهوات گوناگون نفس (که در دنیا مصداق دارد)، در فطرت و خلقت ما سرشته شده است، چرا که اگر چنین امیال و دوست‌داشتنی‌هایی در وجود ما سرشته نشده نباشد، اصلاً دنبالش نمی‌رویم، پس حیات تعطیل و منقطع می‌گردد.

● - بدیهی است آنگاه که انسان به صورت فطری و غریزی دارای نیازها و امیالی است و به او می‌گویند: «ایمان و قرب به خدا، مغایر با آنهاست»؛ چه به لحاظ فکری و ذهنی - چه به لحاظ قلبی و ایمانی - و چه به لحاظ عملی، دچار تناقض، (پارادوکس)، چالش و تشویش می‌گردد و قلبش به جای آرامش یافتن با ذکر خدا، مضطرب‌تر می‌گردد!

● - خالق علیم و حکیم، در قرآن کریم می‌فرماید که این امیال دنیوی (نفس) و محبت به نعمات دنیا را خودم برای انسان زینت دادم؛ بدیهی است که انسان می‌پرسد: «اگر بد است، چرا زینت دادی؟!» اما خودش می‌فرماید: «من نگفتم که بد است، بلکه گفتم بدانید که اینها همه متاع دنیا و لوازم زندگی دنیاست. دنیا نیز فانی است، پس به آنها وابسته نشوید».

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخِرْبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ » (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: دوستی خواستنی‌ها [ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست، و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

تفاوت بهره‌وری و وابستگی:

نعمات دنیوی، هیچ کدام داده‌های خالق و رزق ربّ دیگری نیستند که بهره‌وری از آنها، با ایمان و قصد قرب الهی منافات داشته باشد؛ بلکه همه را خداوند مَنَّان و رزاق داده و می‌دهد، منتهی متذکر شده که به آنها دلبسته و وابسته نشوید و یادآوری کرده که با همین‌ها نیز آزمایش می‌شوید. لذا چگونگی استفاده را نیز تعلیم داده، تا در آزمایشات موفق گردید و به مدارج بالاتر صعود نمایید.

● - فرق است بین "استفاده" با "دلبستگی و وابستگی".

استفاده، همان بهره‌مندی است، یعنی انسان به گونه‌ای نعمت را به دست آورد و مصرف کند که "مفید" واقع شود، نه مضرّ. بنابراین ثروت، مکنت، همسر، فرزندان، قدرت، فرصت و ...، همه نعمات الهی است که برای استفاده (مفید واقع شدن) عطا نموده و می‌نماید.

اما دلبستگی و وابستگی، همان "تعلق" است که نوعی پرستش و بندگی پنهان یا آشکار (شرک خفی - شرک جلی) را به دنبال می‌آورد. کسی که به پول و ثروت دلبستگی و وابستگی دارد، یا به شهوت، یا به قدرت و ...، آنها را إله و معبود خود می‌گیرد، چرا که قرب و رسیدن به آنها را غایت اهداف خودش قرار داده است. چنین کسی در مجموع، هوای نفس خودش را بندگی می‌کند، اگر چه نامش مسلمان یا مسیحی نیز باشد و یا حتی خودش گمان کند که خیلی هم مؤمن است:

« أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا » (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟!

قرآن کریم و نعمت:

در قرآن کریم مکرر توصیه شده که اول از همه مُنعم (نعمت دهنده) را بشناسید، تا نه آن را از دیگری بدانید و طلب کنید (مشرک نشوید) و نه آنها را اصل و هدف غایی گزینید و کافر شوید. چرا که نعمات، همه ابزار و وسایلی برای رشد و قرب به خدا هستند. حتی نعمت "ولایت" که والاترین نعمت است.

پس از شناخت مُنعم، نعمت را بشناسید و قدر بدانید. یعنی اندازه‌هایش را از هر لحاظ بشناسید، تا درست به دست آورید استفاده کنید، تا مبادا برایتان مبدل به نعمت گردد.

به این نگاه معرفتی و نحوه‌ی استفاده، می‌گویند: "شکر نعمت" که به لفظ نیز به آن اذعان می‌شود. خداوند متعال نفرمود که از نعمت‌های من روی برگردانید، این که کفران نعمت می‌شود، بلکه فرمود: اگر شاکر باشید، زیادش هم می‌کنم، اما اگر کفران بورزید، دچار گرفتاری‌ها و عذاب‌های شدید می‌شوید.

خوشی در دنیا:

برخی چون لذت و خوشی خود را در "حرام و معصیت" می‌بینند، گمان می‌کنند که اهل ایمان و تقوا، اهل حلال و حرام و اهل رعایت فرامین و احکام الهی، به دور از خوشی و لذت زندگی می‌کنند! اگر دقت کنیم، در اذهان عمومی (بیشتر مردم دنیا)، تفریح به مثابه‌ی "فعل حرام و گناه" می‌باشد.

این تصور کاملاً نادرست است و ریشه در قیاس مؤمنان، با شناخت، اهداف، امیال و وابستگی‌های خودشان دارد که بسیار سطحی نگرانه، سبک وزن و زودگذر است:

« إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا » (الأنسان، ۲۷)

ترجمه: آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می‌کنند!

تمامی احکام الهی، برای همین است که جان (روح) انسان بتواند سوار بر "نفس حیوانی" او گردد، نه این که حیوانیت انسان، بر عقل، قلب و اعمال او سلطه و حاکمیت یابد.

در احکام الهی، چگونگی شناختن، قدر دانستن و بهره‌مندی از نعمات الهی برای برآوردن نیازها و امیال (لذت و خوشی)، منطبق با نظام هدفدار آفرینش و خلقت انسان تبیین شده است تا به دست آوردن و به کارگیری این نعمات، مفید به فایده شود. برای رسیدن به "هدف = رشد، کمال و قرب" مؤثر افتد.

بنابراین، اهل ایمان و تقوا، به مراتب بیش از اهل کفر، شرک، فسق، فساد و گناه، از نعمات الهی دنیوی و اخروی بهره می‌برند و از این بهره‌مندی خود نیز لذت می‌برند و شاکر هستند.

بدلیجات:

آن چه در اسلام منع شده، فریب خوردن است؛ یعنی همان "پذیرش و رضایت به بدل و تقلبی، به جای اصل". خال خواه معبود و إله بدلی باشد - یا پیامبر، دین و کتاب بدلی - یا امام، ولی و رهبر بدلی ...؛ یا لذت و خوشی بدلی، که نه تنها زودگذر است، بلکه نتیجه‌ای جز انحراف، گمراهی، ضرر، خسران، پشیمانی، غم، اندوه، شکست، سرخوردگی، ناامیدی ... و بالتبع ناراحتی و عذاب ندارد.

● - بنابراین، در اسلام عزیز، نه تنها به دست آوردن نعمت و استفاده درست از آن و بالتبع لذت و خوشی منع نشده، بلکه به آن تأکید هم شده است.

« وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ » (الضحی، ۱۱)

ترجمه: و نعمت‌های پروردگارت را (برای خودت و مردم) بازگو کن!

● - پس البته که تقرب به خدا، وابستگی و تعلق به دنیا را از بین می‌برد، نه این که مانع از استفاده‌ی درست از نعمات الهی گردد.

چرا لذت بردن برای همه انسان‌ها یکسان نیست؟ مثلاً یک نفری از یک چیزی لذت می‌برد، ولی دیگری از آن چیز لذت نمی‌برد؟ اگر از روی غریزه است، مگر غریزه‌ها با هم فرق می‌کنند یا اصلاً این موضوع ربطی به غریزه ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"لذت" یک کلمه‌ی کلی است که به حالتی در انسان اشاره دارد. بنابراین، اگر معانی آن در هر موردی متفاوت نباشد (یا نزدیک به هم باشد)، بی‌تردید کیفیت و مصادیق آن گوناگون می‌باشد. اگر بپرسید: «انسان از چه چیزهایی لذت می‌برد؟»، شاید میلیاردها مصداق داشته باشد و برای هر یک از آحاد بشر نیز در مواردی متفاوت باشد؛ اما اگر بپرسید: «لذت چیست؟»، موضوع متفاوت است و شاید در آن تفاوتی نباشد.

لذت:

لذت را در یک کلمه (رسا یا نارسا) به "خوشی" ترجمه کرده‌اند. اما خوشی چیست و در چه شرایطی به انسان احساس "خوشی" دست می‌دهد؟! اگر تمامی معانی و تعریف را جمع کنیم، به یک نتیجه می‌رسیم که "خوشی" حالتی است که از "رضایت" حاصل می‌شود. لذا "لذت" را به "ارضاء" نیز معنا کرده‌اند.

لذت حس:

الفاظی که در محاوره به کار بریم و معانی گوناگونی که از آنها فهم می‌کنیم، غالباً برای امور حسّی وضع شده‌اند، پس درک آنها نیز ابتدا حسّی می‌باشد. از جمله این الفاظ "لذت" می‌باشد که برای تعریف یک حالت حسّی وضع شده است. مثل این که انسان خواب راحتی بکند، خوراک مطبوعی بخورد، آب گوارایی بیاشامد، منظره‌ی زیبایی ببیند، کار با نشاطی انجام دهد ... و از آنها "لذت حسّی" ببرد.

بدیهی است که اگر چه "غریزه" در همگان وجود دارد، اما چند و چون‌هایش در هر کسی متفاوت است. مثل این که "ذوق"ها و یا همان "مذاق"ها متفاوت می‌باشد. ممکن است شرایطی فیزیکی، شیمیایی، عصبی و ... در یکی چنین باشد که مذاقش با ترشی خوب باشد، اما در دیگری نباشد - یکی طبع‌اش خشک باشد و دیگری مرطوب باشد، یکی از دیدن کویر لذت ببرد و دیگری از دیدن جنگل و دشت و دریا - یکی ممکن است در بدنش ضعف‌هایی باشد و دیگری قوت‌هایی، لذا توجه و لذت‌شان نیز متفاوت می‌گردد - نگاه‌ها نیز مؤثر است، یکی پولش را فدای امیالش می‌کند و دیگری امیالش را فدای پولش می‌کند، چون وابستگی‌ها و خوشایندها متفاوت است ...

بدیهی است که در ادراکات و لذت‌های حسی نیز چگونگی پرورش، تعلیم، تربیت، تمرین، عادت و ... نقش مؤثر و تربیت‌کننده دارند. چنان که طبع بسیاری متغیر می‌گردد - ذوق بسیاری متفاوت می‌شود - مذاق‌ها دگرگون می‌شوند و ...؛ چنان که بسیاری هستند که می‌گویند: من تا بیست یا سی سالگی، از فلان خوراک، یا رنگ، یا طبیعت و ... خوشم نمی‌آمد، اما اکنون خوشم می‌آید و لذت می‌برم.

لذت عقل:

اما انسان که فقط بدن نیست، بنابراین لذت "عقلی" هم دارد که درک آن دیگر "حسی" نمی‌باشد. لذت گرما یا سرمای مطبوع، حسی است، اما لذت مطالعه کتاب و کسب علم که حسی نیست و چه بسا حس را آزار هم بدهد. مثل این که چشم انسان خسته شود و یا کمرش خمیده شود و ... پس برای ابعاد گوناگون وجودی انسان [که به طور کلی آن را به جسم و جان تقسیم می‌کنند]، لذت‌های گوناگون و متناسب با آن وجود دارد و درک آن نیز در افراد متفاوت است.

امام سجاد علیه‌السلام در مناجات‌ها می‌فرماید: «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَعِيرٍ ذَكْرِكَ؛ - خدایا من از هر لذتی که از غیر یاد تو برده‌ام، توبه می‌کنم.» - واقعاً یاد خدا چه لذتی دارد و آیا همگان این لذت را درک می‌کنند؟ شاید بسیاری حکمتش را درک کنند، اما همگان لذتش را نمی‌چشند.

رضایت:

اما، بیان شدن که "لذت"، حاصل "رضایت" است. پس مسئله اصلی، همان رضایت است. ریشه دعوت اسلام نیز همین رسیدن به مقام "رضایت" است، چنان که ریشه و هدف دعوت سایر ادیان و مکاتب باطل بشری نیز رسیدن به همین "رضایت" می‌باشد.

● - انسان عاشق کمال محض است و این عشق فطری می‌باشد. بنابراین هر کسی چیزهایی را کمال می‌داند و

چیزی را "کمال غایی". لذا تمامی تفاوت‌ها در دعوت حق و دعوت‌های باطل، به تعریف مصداق حقیقی

کمالات و کمال غایی بر می‌گردد. دعوت حق می‌گوید که هستی و کمال محض خداوند متعال است - دعوت

باطل می گوید: دنیا و مظاهر دنیاست. بنابراین، رضایت ها نیز به تناسب اهداف، متفاوت می گردد، ولی اصل "رضایت" و حالت "لذت" از آن به قوت خود باقیست.

● - مؤمن، که خداوند متعال و معاد را شناخته و باور نموده است و امنیت خود را مرهون ایمان به او می داند نیز در پی "راضی و مرضی" شدن است. او نفس خود را به کنترل درآورده و موحد نموده است، لذا آوارگی، هرزگی، بی جهتی و اضطراب ندارد و به او گفته می شود:

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً » (الفجر، ۲۷ و ۲۸)

ترجمه: تو ای روح [جان به اطمینان رسیده و] آرام یافته! * به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

● - کافر، از آن جهت که موحد نشده است، شناختش با میلش تفاوت دارد، میلش با حکم عقلش متفاوت است، امیال و آمال غیر همسو دارد و کثرات گراست، بالتبع یک هدف و یک غایت ندارد و مشرک می شود. لذا إله‌ها، ارباب‌ها، اهداف و امیال گوناگون و کاذب، او را چون برده و بنده‌ی چندین ارباب، به سوی خود می کشند و به هر طرف که برود، از جهات دیگر مورد عذاب و اذیت واقع می شود. لذا حضرت یوسف علیه السلام، به هم سلولی‌های خود، چنین فرمود:

« يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (یوسف علیه السلام، ۳۹)

ترجمه: ای دوستان (هم صحبتی‌های) زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز (حاکم با قوه قهریه)؟!

از این رو، چون تمامی کفار به هر دین و مکتبی که باشند، ماده گرا هستند، هر کدام جنبه‌ای از خواص فیزیکی را هدف و کمال غایی معرفی کردند و کمال لذت انسان را در رسیدن به آن بیان داشتند! (هر کسی از ظنّ خود شد یار من)!

● - یک عده گفتند: اقتصاد زیربناست و انسان ابزار تولید است، پس کمال و لذت انسان و رضایت او، در ابزار مفید واقع شدن است. (مارکسیسم).

● - یک عده گفتند: گزینه جنسی زیربناست و انسان اصلی جز غرایز جنسی ندارد، فقر و ثروت و بیماری و سلامتی‌اش نیز مرهون چگونگی ارضای غریزه جنسی است، و کمال انسان در همان ارضای (کسب رضایت) غریزه جنسی می باشد. (فرویدیسم).

● - یک عده گفتند که چون انسان فقط بدن است و بدن نیز مجموعه‌ای از خواسته‌هاست، پس اصل با "من" انسان است! لذا کمال و لذت، در رسیدن به هر چیزی است که انسان از آن خوشش می آید و آن را می خواهد، به هر قیمتی. (اومانیسم).

نتیجه:

بنابراین، "لذت"ها، چه مادی و چه معنوی، چه حسی و چه قلبی، بر می‌گردد به جهان بینی و هدف‌گیری‌های هر شخص.

حتی بسیاری از لذت‌های مادی چنین است. هر کسی زنده بودن و حیات را دوست دارد، اما علت دوست داشتن‌ها نیز متفاوت است. یکی برای خدا دوست دارد و دیگری برای خودش. هر دو بر اساس ساختار و نیاز بدن، گرسنه و تشنه می‌شوند و در هر دو نیاز غریزه جنسی، یا سایر شهوات (قدرت، ثروت، جمال و ...) وجود دارد، اما آن‌که خداپاور است، برآوردن این نیازها و ارضای این غرایز را به حکم خدا و برای کسب رضایت خدا لذت‌بخش می‌بیند، لذا در شرایط عادی به حرام روی نمی‌آورد و در ماه مبارک رمضان، حتی حلال را نیز به امر او امساک می‌کند - اما دیگری فقط بدن مادی خودش و جهان ماده را می‌بیند و با غفلت تمام، زندگی حیوانی را پیشه می‌کند!

بدیهی است که برای نیازهای و غرایز حیوانی، عقلانیت و بالتبع باید و نباید عقلی و حلال و حرامی وجود ندارد، مگر در همان چارچوب حیوانی، که برای انسان‌ها بسیاری از این چارچوب‌ها نیز وجود ندارد، لذا از حیوان بدتر می‌شوند و از این وضعیت خود لذت هم می‌برند!

« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ لَهُمْ أَضْلٌ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ » (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها [= عقل‌ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که دارند که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند. (چرا که فقط با بدن حیوانی، زندگی حیوانی می‌کنند)!

چرا حضرت مهدی (عج) و یا امام جواد (ع) در سنین کودکی و بلکه خردسالی به امامت رسیدند؟ مگر نه آن است که هیچ کودکی توانایی انجام امور بزرگ آنهم امامت را ندارند؟ آیا آنها (امامان) افرادی خارق العاده بوده‌اند؟ آیا تفاوت چگونگی به امامت رسیدن‌ها، [العیاذ بالله] مغایرتی با عدل خدا ندارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

کدام کودک یا بزرگسالی، بدون اراده و حول و قوه‌ی الهی، توانایی انجام کاری را دارد؟! و البته که امامان علیهم السلام، نسبت به دیگران خارق العاده هستند، چنان‌که پدر نسبت به فرزندش چنین است. اما نه اختیار از او سلب می‌شود و نه تکلیف ساقط.

هیچ امری از امور الهی و هیچ فعلی از افعال الهی، منافات با "عدل" او ندارد. آن که عادل نباشد، ظالم است و آن که ظالم باشد، خدا نیست.

عدل یعنی «قرار دادن هر چیزی در جای خودش»، پس او که خالق، مالک و رب است و هر چیزی را بر اساس مقدرات (اندازه)های لازمه‌اش، به تناسب جایگاه و تکلیفیش در نظام آفرینش و هدایت خلق نموده است، می‌داند که هر چیزی و هر کسی چه جایگاهی دارد. لذا بندگان او، با ضعف علمی و توسل به ابزار "قیاس"، نمی‌توانند به اراده و فعل خالق خود اشکال و ایراد وارد کنند که "این عادلانه نبود"! مثل این که کسی بخواهد قیاس کند و بگوید چرا حضرت نوح علیه السلام بیش از ۹۰۰ سال فرصت دعوت داشت، اما پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله، حدود ۲۰ سال؟! این قیاس‌ها، هیچ کدام مبنای عقلی و علمی ندارد و "قیاس" نمی‌تواند مبنای داوری و صدور حکم باشد.

اشکال - در گذشته و حتی دوران حیات انبیا علیهم السلام نیز بسیاری از کفار و مشرکین، اشکال می‌گردند که چرا او نبی شد؟ چرا وحی به او آمد و به ما نیامد؟ چرا وحی این چنین به او نازل شد و آن چنان نازل نشد؟ چرا پیامبر خدا در کوچه و بازار راه می‌رود، می‌خورد، می‌خوابد، ازدواج می‌کند ... و می‌میرد؟ حتی گاه پیامبر خدا را که ظاهری متکبرانه نداشت و مانند سایر مردم و حتی ساده‌ترین اقشار بود را با دست نشان می‌دادند و با مسخره می‌گفتند: «آیا این می‌خواهد ما را هدایت کند؟!»

فرعون قوم خود را صدا کرد و گفت: می‌بینید که پادشاهی مُلک مصر از آن من است و این هم باغ‌ها و زمین‌هایم (قدرت و ثروت)، حال آیا من بهتر از این مرد فقیر نیستم که نه ثروت و قدرت دنیوی دارد و نه ما ملائکه را به همراهش می‌بینیم؟! «

«أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أَلْقَيْ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ
« (الزخرف، ۵۲ و ۸۴)

ترجمه: مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ * (اگر راست می‌گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده‌اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟! «

پاسخ: خداوند متعال در یک جمله، پاسخ تمامی این شبهات را بیان نمود و فرمود: او بهتر می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد.

« وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ « (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و هنگامی که آیه‌ای برای آنها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! بزودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می‌کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

بشر متکبر:

بسنده کردن در پاسخ به گزاره‌ی "خدا بهتر می‌داند"، یعنی این بشر نادان، آنگاه که شیطانی می‌شود، مانند پیشوا و مرجع تقلیدش (ابلیس لعین) متکبر نیز می‌شود! از این رو، می‌خواهد حتی برای خداوند علیم، حکیم، خالق، مالک و رب، تعیین و تکلیف کند که چگونه باید باشد، چه کند و چه نکند، فرستادگانش دارای چه ویژگی‌هایی باشند، از کدام قشر و طبقه انتخاب شوند، در چه سن و سالی باشند، چه کسانی به همراه آنان باشند و نیز به آنان چه چیزی را وحی نماید!

پس، خداوند متعال در پاسخ می‌فرماید: «خدا اعلم است که رسالتش را کجا قرار دهد».

امامت در سنین کودکی:

نه تنها امامت، بلکه نبوت و رسالت در سنین کودکی نیز بی‌سابقه نمی‌باشد، چنان که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام، در گهواره خبر از پیامبری خود دادند:

« فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا » (مریم

علیها السلام، ۲۹ و ۳۰)

ترجمه: (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟! * (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!»

حکمت: کسی نمی‌تواند بگوید که حکمت اراده و فعل خداوند حکیم، الا و لابد همین است که من می‌گویم! فعل حکیم که یک یا دو یا ده دلیل و حکمت ندارد. اما آن چه برای همگان کاملاً روشن می‌باشد این است که از جمله حکمت‌های اصلی، همان «عبادت = بندگی» می‌باشد که در اطاعت تجلی می‌یابد.

نکته: کسی که خداوند سبحان را شناخته، باید ابتدا او را بشناسد و سپس فرستادگان یا وحی او را؛ اما کسی که او را شناخته است، دیگر در کارش چون و چرا نمی‌کند! می‌داند که او خالق علیم، حکیم، سبحان، هادی و ربّ (صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور) می‌باشد.

بله، ممکن (و لازم) است که از مدعی نبوت و رسالت سؤال شود که دلیل و برهان تو بر صدق ادعایت چیست؟ و او نیز هم آیات و بینات را ارائه می‌دهد و هم معجزات را به نمایش می‌گذارد؛ اما پس از آن که "صدق ادعا" به

عقل ثابت شد، دیگر بنده‌ی عارف و مؤمن به خدا، نمی‌گوید: «چرا این نبی، رسول یا امام شد، و دیگری نشد - چرا سنّ او زیاد یا کم بود - چرا از این قوم بود و از اقوام دیگر نبود - چرا یکی از میان ما قشر خاص برگزیده نشد و ...، بلکه پس از شناخت، شهادت می‌دهد و با اطاعت و تبعیت از فرستاده‌ی خداوند متّان، خالصانه بندگی می‌کند تا به رشد، کمال و فلاح رسد.

سنّ کم:

سنّ کم، یکی از معجزات است، چنان که سنّ زیاد نیز یکی از معجزات است. برای آحاد بشر طبیعی نیست که یکی هزار سال یا بیشتر عمر کند و بیش از نهمصد سال نبوت نماید و کهولت سن سبب ناتوانی و فراموشی او نگردد - هم چنین طبیعی نیست که نوزادی، بدون ازدواج مادر و بدون نطفه‌ی پدر به دنیا بیاید - چنان که طبیعی نیست، کسی بدون مرگی که همگان ببینند، از دنیا برود و آسمان برده شود - چنان که طبیعی نیست که یک کودکی، نه تنها بیش از همگان بداند، بلکه حجت خدا در زمین بر بندگانش بشود. هم چنان که طبیعی نیست که نوزادی در گهواره لب به سخن باز کند و خبر از نبوت و کتاب خود بدهد! پس، تمامی این حالات و احوالات، خودش نیز یک نوع "معجزه" می‌باشد، تا دلیل بر حقانیت گردد.

عدل خدا:

* - حال آیا کسی می‌تواند اشکال کند که چرا خدا سیاره‌ای را خورشید قرار داد و سیاره‌ای را ماه قرار داد، یا بین این همه سیارات، زمین را برای حیات مادی موجودات زنده‌اش برگزید ...، چرا همه را عین هم قرار نداد و این با عدالت منافات دارد؟!*

* - آیا کسی می‌تواند اشکال کند که چرا خداوند علیم و حکیم، انسانی را مذکر آفرید و دیگری را مؤنث؟ یکی را پدر قرار داد، دیگری را مادر و دیگری را فرزند و سپس قوانین و احکام آنها را تبیین و ابلاغ نمود - این تفاوت‌ها مغایر با عدل است؟!*

*** - پس چرا نبوت به نبوت، رسالت، ولایت و امامت که می‌رسد، برخی گمان می‌کنند که حق چون و چرا و تردید و اعتراض و نیز شبهه در عدل خداوند سبحان دارند؟!*

*** - آیا می‌توانیم معترض باشیم که چرا سن نبوت و رسالت انبیای الهی با یک دیگر متفاوت بوده است؟ چرا یکی در گهواره خبر از نبوت و رسالت و کتاب خود می‌دهد و دیگری که ختم انبیا و رسل بود، در چهل سالگی؟! یا چرا امامت به حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، در سن ۳۳ سالگی واگذار شد و به امام حسن مجتبی علیه السلام در سن ۳۷ سالگی، یا به سایر امامان علیهم السلام، در سنین متفاوت؟!*

*** - آیا اگر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و امامان، یک یا چند سال زودتر یا دیرتر برگزیده می‌شدند، برای

ما فرقی داشت؟!*

پس، این خودش امتحان ایمان به خداوند متعال می باشد که با سنّ و سال و ملیت و زمان مأموریت فرستادگان کاری ندارد، بلکه به امر خداوند سبحان، از آنها اطاعت و تبعیت می نماید تا رشد کند، به کمال و قرب برسد و رستگار گردد.

چرا در جوامع امروزی، بیشتر شاهد بی دینی و بی ثباتی اخلاق و رفتار اسلامی در خانواده ها شده ایم؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- هر شخصی و هر نسلی، زمان و محیط خود را می بیند و گمان دارد که اولاً همه چنین هستند و ثانیاً رویکرد جدیدی رخ داده است، در صورتی که زیاد هم این طور نیست.
- - به مکاتب (ایسم ها) نگاه کنید! چه حرف جدیدی دارند که اسلاف آنها در هزاران یا صدها سال پیش نگفته اند؟! چنان که فرمود: «بگو اینها اسم های بی مسمایی است که شما و پدرانتان نهاده اید!»
 - - به مُد لباس یا آرایش مو و ... [برای زنان و مردان] نگاه کنید. چه اتفاق جدیدی افتاده است؟ نه تنها مُد هر چند دهه یکبار به گذشته باز می گردد، بلکه گاه اساس آن حتی به قرون گذشته نیز بر می گردد. چنان که در قرآن کریم (برای عصر نزول و برای همیشه) به زنان فرمود که خود را مانند دوران جاهلیت آرایش نکنید! و این آرایش را "زینت" نامید، بلکه "تبرج" نامید، یعنی کاری که در دید همگان قرار گیرد. « وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى - و همچون دوران جاهلیت گذشته، در میان مردم ظاهر نشوید».
 - - به اخلاق و فرهنگ اجتماعی و سیاسی غرب به اصطلاح پیشرفته، متمدن، پست مدرن، پسا پست مدرن و ... دقت کنید! یک رذیله‌ی فکری و اعتقادی، و سه رذیله‌ی اخلاقی و رفتاری در میان آنها عادی شده است و شاکله‌ی فرهنگ فکری و عملی آنها را تشکیل داده است که عبارت است از:

اعتقادی:

گسترش و رواج و حتی تحمیل کفر و شرک، که مقوله‌ای "اعتقادی - نظری و گرایشی" می باشد. امروزه انکار توحید و معاد، به صورت یک مُد و شاخصه‌ای برای روشنفکری درآمده است؛ و البته خدایان دورغین بندگی می شوند! ربّ العالمین انکار می شود، اما بندگی ارباب های گوناگون، تبلیغ و تحمیل می شود!

اخلاقی و رفتاری:

یک - قتل؛ که به غیر از جنگ افروزی غربی ها در سرتاسر جهان، در میان خودشان نیز به شدت رواج دارد و هر روز و بلکه هر دقیقه، به آمار جنایات متعدد و کثیر اضافه می شود.

دو - فحشا؛ که نه تنها به صورت یک فرهنگ درآمده، بلکه به عنوان یک شاخصه و نمادی برای نمایش آزادی (دموکراسی، مدرنیته، برتری و ...) درآمده است و نه تنها به شدت تبلیغ می شود، بلکه زیرساخت های قانونی، آموزشی (۲۰۳۰) و تبلیغاتی آن نیز انجام شده و به دیگران نیز تحمیل می گردد.

سه - قتل کودکان از ترس فقر؛ مطالعات و گزارشات رسمی غربی ها (و بقیه)، نشان می دهد که بیشترین علت سقط جنین و حتی قتل فرزندان در دوران نوزادی یا کودکی (به ویژه در اروپا)، از ترس فقر و به خاطر گرفتاری های مالی می باشد، چنان که در چین یک دوره ی طولانی، همگان مجبور بودند بیش از یک فرزند را سقط کنند و البته برای همان یکی نیز مجاز بودند که فرزند دختر را سقط کنند!

***** - حال آیا این رویکردها، اتفاق جدیدی است که برای مردمان این عصر رخ داده است! خیر، بلکه اعراب جاهلیت نیز دقیقاً همین فرهنگ، اخلاق و رفتار را داشتند.

به غیر از جنگ های قبیله ای و کشتارهای بی رحمانه، هر کسی با دیگری اختلاف می شد، او را می کشتند - فحشا رسمیت یافته بود، فواحش سر در خانه ی خود پرچم قرمز می زدند (مانند هلند یا برخی کشورهای دیگر که چراغ و لامپ قرمز می زنند)، زنا رواج داشت - و بالاخره آن که برخی از قبایل، دختران خود را می کشتند و برای سایرین نیز اشکالی نداشت تا فرزند (پسر یا دختر) خود را از ترس فقر بکشند. لذا در همان آیات اولیه (مکی)، اسلام مردمان را از این سه رویکرد اخلاقی و رفتاری منحنط، برحذر داشت و فرمود:

« قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِفْلَاقٍ مَن نَّزَّلْنَاكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » (الأَنْعَام، ۱۵۱)

ترجمه: بگو: «بیباید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

● - آیا گسترش همجنس بازی و حتی قانونی کردن آن و ترویج بین المللی آن، و تبلیغ گسترده ی آن، رویکرد جدیدی است که در امریکا و اروپا رخ داده باشد؟ پس قوم لوط (هم عصر حضرت ابراهیم علیه السلام)، چه بودند و چه رویکردی به این رذیله داشتند؟! آنها نیز لواط را قانونی و حتی اجباری کرده بودند.

بازگشت به گذشته:

بازگشت به گذشته و ارتجاع نزد همگان منفور می باشد، منتهی هر کسی به نفع خود تعریف کرده و برایش مصادیقی تعیین می کند!

"بازگشت به گذشته"، نه حرف جدیدی است و نه تهدید به پدید آمدن چنین رویکردی جدید می‌باشد. در همین کشور خودمان، محمدرضا پهلوی، با دیکته‌ی غرب، اسلام و مسلمانان را "ارتجاع سیاه" نامید! در غرب، از مکاتب گرفته تا سیاست‌ها و تا رفتارها، هر چه را خوش‌شان نیاید و با اهداف و منافع‌شان سازگار نباشد، می‌گویند: «بازگشت به گذشته است - قرون وسطایی است - ارتجاع است و...!» در حالی که خودشان به فرهنگ اعراب جاهلیت بازگشته‌اند!

● - اما، دقت نماییم که اصل "ارتجاع یا همان بازگشت به گذشته"، یک حقیقت است، یک اصل است و در منظر باریتعالی، دین اسلام برای رشد و حرکت رو به جلو و ارتقای درجه رو به بالاست و هر گاه کسی یا جامعه‌ای از آن فاصله بگیرد، حتماً به گذشته باز می‌گردد؛ حتماً به قوم‌گرایی، تعصبات فرقه‌ای، اعتقادات مشرکانه، اخلاق و فرهنگ ارتجاعی در هر موضوعی، باز می‌گردد. چنان که در کلام وحی از مسلمانان پرسید: «پس از رحلت پیامبر عظیم الشان صلوات علیه و آله، چه خواهید کرد؟ آیا به گذشته باز می‌گردید؟!»

« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۚ أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ » (آل عمران، ۱۴۴)

ترجمه: محمد (ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.

ازدیاد یا کاهش دینداری:

اگر چه "الحمدلله" و بدون هیچ اغراقی، در جامعه‌ی ما، رویش‌ها به لحاظ کمی و کیفی، به مراتب بیش از رویش‌های می‌باشد، اما انحراف مهلک است، پس اگر قتل یک نفر در یک جامعه مهم است، یک انحراف نیز مهم است، چرا حیات و مرگ حقیقی انسان، همان ایمان و کفر اوست. لذا باید علل و عوامل وقوع آن مطالعه و بررسی گردد و اقدامات لازم جهت پیشگیری یا مداوا، به صورت فردی و جمعی، صورت پذیرد.

علل انحراف، گوناگون و متعدد است و قابل شمارش نمی‌باشد، چنان که اسباب و علل هدایت، رشد و کمال نیز گوناگون است. بنابراین نمی‌توان به همه یا اکثر آنها پرداخت، اما به برخی از شاخص‌های آنها می‌توان اشاره نمود:

الف - ضعف آموزش، تبلیغ و فرهنگ‌سازی دینی و اخلاقی، در خانه، مدرسه، دانشگاه، جامعه، رسانه‌ی ملی و سایر رسانه‌ها.

ب - ترویج دنیاپرستی و تحمل‌گرایی (ترویج و استیلای نظام فکری و عملی سرمایه‌داری)؛

پ - ترویج روحیه یأس و ناامیدی از یک سو و بی تفاوتی از سوی دیگر؛

ت - ترویج فساد و فحشا در عرصه های گوناگون اخلاقی، اقتصادی، مدیریتی، سازمانی و فردی؛

ث - و بالاخره فراگیر نمودن لقمه ی حرام [که البته لقمه فقط آن چه می خوریم و می نوشیم نمی باشد].

**** -** در واقعه ی کربلا، هر گاه که سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام می آمدند تا با خیل کثیر به ظاهر مسلمانان و در حقیقت نادانان و گمراهان سخن بگویند، به فرمان سرکردگان و با سازماندهی انجام شده، جماعت شلوغ می کردند، هروله می کردند، اسب می تاختند، به قول امروزی ها کف و سوت می زدند، شعار می داند و ...، تا صدای ایشان (سخن و دعوت حق) حتی شنیده نشود. درست مانند بوق های تبلیغاتی امروز و سر و صداها و شعارهای باطل.

حضرت زینب علیها السلام، پرسیدند: "برادر! چرا این مردم چنین می کنند و حتی حاضر نیستند که سخن شما را بشنوند (چه رسد به این که قبول کنند)؟! فرمودند: چون شکم هایشان از حرام پر شده است!"
بنابراین، وقتی در سطوح بالا، دروغ و حقه بازی، سیاست و مدیریت قلمداد گردد - رانت، رشوه، اختلاس و ربا، کارآمدی و هنر مدیریت اقتصادی محسوب گردد و ...، سفره ها با "حرام" رنگین شده و شکم ها از حرام پُر می شود. پس سخن و دعوت حق نیز شنیده نمی شود.

**** -** این مَهر شدن قلب ها و بسته شدن چشم ها و گوش ها نسبت به حق، سبب می گردد تا میل، توجه و تبعیت از باطل زیاد شود و رسانه ها، شبکه های تلویزیونی و برنامه های جهت دارشان (حتی در داخل کشور خودمان)، شبکه های ماهواره ای و آن چه نامش را فضای مجازی گذاشته اند، کتاب های منحط، فساد و فحشای علنی حتی در کوچه و خیابان و حتی در واکنش به یک موضع سیاسی و ...، همه تغذیه کنندگان این گروه می شوند.
● - بی تردید، آدمی بدون الگوپذیری، تبعیت و تقلید باقی نمی ماند، پس اگر از "حق" تبعیت و تقلید ننمود، حتماً از باطل خواهد نمود.

چرا کسی به فکر ازدواج جوانان نیست؟ (مگر چه کسی باید بیش و پیش از خود شما به فکر باشد!؟)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ازدواج جوانان مانند هر ضرورت و نیاز دیگری، وجوه گوناگونی دارد، مانند خود جوانان - خانواده های آنان و سپس دولت، مجلس و

جوانان:

متأسفانه برخی جوانان ما را عادت داده‌اند که بدون هیچ همت و تلاشی، فقط و فقط از دیگران متوقع باشند! حال فرقی ندارد که این دیگران پدر و مادر باشند، یا دولت و مجلس، یا دوست و رفیق و یا حتی خداوند سبحان و اهل عصمت علیهم السلام!

ما که مسئول نیستیم تا به خاطر تشویق و یا جلب نظر و جلب آرا، تعاریف غیر واقع از جوانان بنماییم، پس جا دارد که کمی هم انتقاد کنیم و انتقاد پذیر باشیم. آن تعاریف افتخار برانگیز از جوانان، مال آن دسته از شاخصه‌های خوب آنان است که تعریف دارد و یا مال یک گروهی هست که مصداق واقعی آن تعاریف می‌باشند، نه مال همه.

بی‌تردید جوانی (دختر یا پسر) که نتواند خودش را اداره کند، خانواده را نیز نمی‌تواند اداره کند. اگر دختر باشد، مادرش باید زندگی او را جمع و جور کند و اگر پسر باشد، بار زندگی خود را به دوش همسرش نیز می‌اندازد - جوانی که از صبح تا شب و نیمه شب، با گوشی خود و در فضای مجازی، هزاران ارتباط مربوط و نامربوط می‌گیرد، شعر می‌گوید، شعار می‌دهد، طنز می‌نویسد، تحلیل سیاسی می‌کند و ...، اما بلد نیست که در فضای حقیقی، دو دقیقه با کسی (اگر چه نانوائی سر کوچه، یا معلم، یا حتی پدر و مادر)، ارتباط درست برقرار نماید و ...، که نمی‌تواند ازدواج کرده و با اعضای خانواده‌ی خویش ارتباط برقرار نماید. ازدواج هم که کنند، به سرعت کارشان به اختلاف و حتی طلاق کشانده می‌شود! بعد متوقع نیز هست و می‌گوید: «چرا دیگران فکری برای ازدواج نمی‌کنند»؟!

آقا پسری که از ازدواج چیزی جز ارضای نیاز و شهوت جنسی نمی‌داند، آن هم بدون ازدواج برایش میسر می‌شود، چرا برای ازدواج همت کند؟!

بنابراین، ابتدا خود جوانان هستند. وقتی دختران و پسران اینگونه راحت و بدون هیچ مسئولیت ازدواجی، راه را بر یک دیگر هموار می‌کنند و انگیزه‌ای برای ازدواج باقی نمی‌گذارند و بالتبع ازدواج را برای آنان که مایلند نیز سخت و دشوار می‌کنند، نباید از دیگران انتظاری داشته باشند.

خانواده:

بخش عمده‌ی دیگر بر عهده‌ی خانواده (پدر و مادر) می‌باشد. پسر می‌خواهد ازدواج کند، به او می‌گویند: «هنوز زود است، اول پایان تحصیلات، بعد سربازی، بعد اشتغال، بعد خانه و کاشانه و سپس ازدواج!» یعنی دست کم بین ۳۵ تا ۴۰ سالگی!

دختر در عنفوان نوجوانی و جوانی نیاز به ازدواج دارد؛ به او القا می‌شود «ازدواج کنی که چه شود؟!»، پس اول دانشگاه، کارشناسی، ارشد و حتی دکترا، بعد یک شغل مناسب و سپس ازدواج! یعنی سی سالگی به بعد، که نه خواستگار مناسب خواهد داشت و نه حوصله‌ی ازدواج و بچه‌داری و ... دارد.

پس، مسئولیت و نقش اصلی، پس از خود جوانان، با خانواده‌هاست. بیش از نیمی از سختی‌های ازدواج، تحمیل خواسته‌های خانواده‌هاست و نه خواست خود جوانان.

دولت و مجلس:

نقش بعدی با سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان مجلس و دولت می‌باشد. بله، مجلس باید از سویی نقص قوانین در ازدواج، طلاق، بودجه و ... را بر طرف نماید و از سویی دیگر طرح‌ها و لایحه‌های مناسب در بودجه‌های مربوطه را تصویب و ابلاغ نماید. مجلس باید سیاست‌گذاری فرهنگی کلانی را برای کوتاه مدت و دراز مدت طرح، بررسی، تصویب و ابلاغ نماید و سپس با جدیت در اجرای آنها نظارت نماید. دولت نیز باید در سه میدان "فرهنگ‌سازی، ایجاد اشتغال و مسکن"، که نیاز و کمبود تمامی اقشار جامعه می‌باشد، همت و مدیریت مضاعفی را [به ویژه برای جوانان و ازدواج] مصروف دارد؛ که کار چندانی در این زمینه‌ها نیز به چشم نمی‌خورد.

● - بنابراین، می‌توان گفت: جوانان، خانواده‌ها، مجلس، دولت، سازمان‌های ذیربط فرهنگی و اجرایی، رسانه‌ی ملی و سایر رسانه‌ها و ... دست به دست هم داده‌اند تا امر مقدس ازدواج و تشکیل خانواده، نه تنها فرعی و تشریفاتی محسوب شود، بلکه با مشکلات عدیده مواجه گردد.

سپس جوان، بدون اطلاع و توجه به هیچ یک از این مهمات، می‌پرسد: «چرا کسی به فکر ازدواج جوانان نیست»؟! گویی تا به سن ازدواج رسید، دیگران باید بیایند و به او بگویند: «بفرمایید، این پول، این سرمایه، این خانه، این خودرو، این شغل و این هم همسر مناسب، لطف بفرمایید و منتی بر خود و جامعه بگذارید و ازدواج نمایید»!

و این در حالیست که جوان خودش هم زیاد به فکر نیست، بلکه طبق یک احساس طبیعی و غریزی، در سنینی این نیاز را درک کرده و به زبان می‌آورد. وگرنه خودش هم می‌داند که به رغم تمامی این مشکلات و معضلات، در کشور ما سالانه بیش از هفتصد هزار ازدواج واقع می‌شود (که البته بسیار کم است).

● - بنابراین، در گام نخست، باید همین جوانانی که سرنوشت آینده‌ی خود و جامعه را تقریر می‌کنند، انقلابی در فرهنگ ازدواج راه بیاندازند.



پاسخ‌های کوتاه-خرداد ۱۳۹۶

س ۳۸۴ - اگر به بعضی از مردم بگیم امریکا دشمن ماست چونکه هواپیمای ایرباس رو زد. تحریمون کرد، به صدام کمک کرد. میگن همه‌ی این کارا رو به خاطر سپاه و ولایت فقیه و حکومت اسلامی انجام میدن وگرنه باما مشکلی ندارند، شما برین تا باما خوب شوند. چه استدلالی برای اینطور آدم‌ها باید آورد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هیچ استدلالی نباید آورد.

متأسفانه بسیاری گمان‌شان بر این که تمامی مخالفان و معاندان علیه خدا، اسلام، ایران، ایرانی، نظام جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه و ... دانشمندان فرهیخته‌ای هستند که مشکل‌شان فقط کمبود "استدلال" می‌باشد و اگر استدلال خوبی برای آنها بیان گردد، سریعاً قبول می‌کنند! در حالی که اصلاً چنین نیست، بسیاری از آنها به اندازه کافی استدلال دارند، منتهی دل‌شان نمی‌خواهد که عقلانیت و استدلال را پیروی کنند. گاهی قضایا مانند کربلا می‌باشد که سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، انواع و اقسام دلایل، براهین و استدلال‌ها را بیان داشتند، در آخر دشمنان سخیف گفتند: «این همه زحمت نکش، ما همه تو را می‌شناسیم و حتی می‌دانیم که حق با توست، اما تصمیم گرفته‌ایم که تو را بکشیم!» حال یکی به شما می‌گوید: «دشمنی‌های امریکا به خاطر حکومت اسلامی، و اصلی چون "ولایت فقیه" و دارایی کلانی چون سپاه پاسداران است، پس شما نباشید تا آنها با ما دشمنی نکنند»، بعد شما می‌خواهید برایش استدلال بیاورید؟!

او خودش بهترین دلیل را بیان کرده است، خودش اذعان دارد که امریکا اساساً دشمن موجودیت و هویت شماست، می‌خواهد شما نباشید ... بعد شما می‌خواهید برای او استدلال دیگری بیاورید؟! خب او راست می‌گوید: امریکا می‌خواهد ما نباشیم. ولی الحمدلله هستیم.

پس، این دیگر استدلال نیاز ندارد، با یک انسان بی‌دین، بی‌غیرت، بی‌ملیت و بی‌وطن مواجه شده‌اید که خودش همه چیز را به خوبی می‌داند، منتهی خیلی خیلی ذلیل است.

می گوید: باید از ترس مرگ، خودکشی کرد - باید برای جلوگیری از تداوم دشمنی تسلیم شد - باید یک کشور مستعمره و یک ملت ذلیل و مستعمره باشید، تا ارباب به شما لبخندی بزند!

به او بگویید: «هیئات مِنَ الدَّلة» - بگویید: «ما هستیم، و هم چنان با قدرت و صلابت، از هویت دینی و ملی خود دفاع می کنیم و برای رشد، استقلال و پویایی خود تلاش می نمایم، خواه امریکا خوشش بیاید یا نیاید، که البته خوشش نخواهد آمد، چون یک مستعمره بزرگ را از دست داده است».

به او بگویید: اتفاقاً شما در میان خیل کثیر مردم، از یک اقلیت بسیار ناچیزی برخوردار می باشید، لذا اگر شما نباشید، امریکا، انگلیس و اسرائیل، ستون پنجم خود در داخل این کشور و ملت را از دست می دهند و نمی توانند اینقدر دشمنی کنند و یا دست کم در دشمنی ها موفق نمی شوند. ما هر چه می کشیم، از ذلت شماست، نه از دشمنی آنها.

س ۳۸۲ - چرا در میان جوانان انگیزه و شور و شوق مطالعه و تحصیل کم شده، حوصله ای برای این فعالیت ها ندارن! اما وقت و حوصله رو برای اموری میزبان که بی ارزش و بی نتیجه هست؟ حتی وقتی تصمیم به شروع میگیرن سریع شکست میخورن و همان روال بی ارزش و بی نتیجه را ادامه می دهند «مشکل من هم هست و براش خیلی جست و جو کردم اما جوابی پیدا نکردم»؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

علل و عوامل رویکردهای مثبت یا منفی در افراد یا اقشار گوناگون، یکی و دو تا نیست که بتوان گفت: «علتش این است و چاره اش آن!» حتی ممکن است سلسله علل یک رویکرد مشترک، در افراد یا اقشار گوناگون، متفاوت باشد.

مطالعه:

برخی گمان دارند که "مطالعه" به گرفتن کتاب در دست و خواندن آن منحصر می گردد، در حالی که چنین نیست، اگر چه مطالعه از روی کتاب، آثار بیشتری دارد.

مطالعه در اصل، کسب اطلاعات، جهت افزایش آگاهی ها و معلومات می باشد، و البته باید هدفدار و مفید باشد، وگرنه مبدل شدن به یک کتابخانه ی زنده و متحرک، همان که خداوند سبحان می فرماید: «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» - مانند الاغی که کتاب حمل می کند / الجمعة، ۵ « هنر و ارزشی نمی باشد.

بنابراین، گوش کردن به یک مطلب علمی، به صورت حضوری یا غیر حضوری (رسانه) و یا مطالعه در فضای مجازی نیز از اقسام مطالعه می باشند.

عادت‌ها:

عادت‌ها در هر امری نقش مؤثری دارند، لذا در اسلام عزیز بسیار توصیه شده که خود را به انجام کارهای خوب عادت دهید. یعنی اینگونه نباشد که یکبار به جهتی کار خوب را انجام دهید، بلکه آنقدر تکرار کنید که به انجام آن عادت کنید.

بنابراین، وقتی جوانی از کودکی عادت به مطالعه نکرد، در جوانی و بزرگسالی نیز به سختی به مطالعه علاقمند می‌گردد، مگر آن که تحولی ویژه‌ای سبب چنین رویکردی گردد.

بدیهی است که آموزش و تمرین جهت عادت به مطالعه، در گام نخست بر عهده‌ی والدین و سپس معلمان و سپس تبلیغات عمومی (در رسانه‌ها و ...) و نیز در اختیار گذاشتن امکانات توسط دستگاه‌های ذیربط می‌باشد.

علت اصلی بی‌حوصلگی:

اما در یک کلام می‌توان گفت که علت اصلی بی‌حوصلگی نسبت به کاری، به "انگیزه" برای آن مربوط می‌شود و این انگیزه نیز به چگونگی "هدف" یا "اهداف مقطعی در راه رسیدن به هدف غایی" ربط دارد.

بسیار تجربه شده که یک نوجوان یا جوان بی‌حوصله و بی‌انگیزه، به ناگاه هدف خاصی را مورد توجه قرار می‌دهد و در راه رسیدن به آن، بسیار کوشا و با نشاط نیز می‌گردد؛ حال خواه هدف او خوب باشد یا بد.

اما، به طور کلی، وقتی "خداوند سبحان و قرب به او" هدف نشد، همه چیز "فانی" و بی‌ارزش جلوه می‌کند، چرا که فقط او و وجه او باقیست. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

● - از این‌رو، هر انسان به دنبال اهداف متفاوت می‌رود، گاهی آنقدر مشغول می‌شود که عمرش به پایان می‌رسد و نمی‌فهمد که سرگرم به بازی بوده است - گاهی در وسط راه می‌فهمد که این هدف ارزش خاصی نداشت که برایش وقت بگذارد - گاهی این سرخوردگی و تنبه، سبب می‌شود که هدف غایی و اهداف عالی را بیابد.

حکمت:

بنابراین، هر شخصی به حکم عقل و وحی مکلف است که به آینده و در نهایت به غایت و نتیجه‌ی خودش و کارهایش فکر کند، یعنی در نهایت به معاد. انسان باید خود شناس باشد.

وقتی فهمید که از کجا آمده و به کجا می‌رود و چگونه باید برود که به فلاح برسد، در هر کار خودش فکر می‌کند که «چرا این کار را انجام بدهم؟ حکمتش چیست؟ فایده‌اش کدام است؟ چه ضرورتی دارد؟ مرا به چه نتیجه یا نتایجی می‌رساند و...؟»

اگر فکر نکرد، حتماً به بازی و بازیگری ادامه می‌دهد و بالتبع بی‌حوصله و بی‌انگیزه و سپس مغبون و معذب نیز می‌شود.

ظاهر بینی و عجله:

قرآن کریم را با تأمل بخوانیم، کتاب انسان شناسی است. فرمود: کتابی برای شما نازل کردم که در آن ذکر خودتان است.

خداوند متعال، علیم و خبیر می فرماید که برخی از بندگان من، سطحی نگر و ظاهر بینی می کنند، با بی بصیرتی تمام، به ظواهر دنیا می نگرند، علاقمند هستند که خیلی سریع، زود و با عجله به خواسته های زودگذر خود برسند، اما فردا را نمی بینند، عاقبت اندیشی ندارند و آخرت گرا نیستند!

بدیهی است که این نوع نگرش به دنیا و محبت و عجله به زودگذرهای دنیا، ناامیدی نیز به همراه می آورد و انسان را بی انگیزه می کند. چرا که نمی تواند به هر چه می خواهد برسد و یا سریعاً برسد، لذا حوصله ی پیگیری هم ندارد. می گوید: ده ها سال تحصیل کنم که چه؟ کتاب و غیر کتاب را مطالعه کنم که چه؟ سر کار بروم و تلاش کنم که چه...؟ کدام اینها می تواند من را سریع به حواجی، نیازها و علایق دنیایی ام برساند؟!

« إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا » (الأنسان، ۲۷)

ترجمه: آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می کنند!



حقوقی و احکام-خرداد۱۳۹۶

آیا در حالی که عربستان بی سابقه‌ترین خرید تسلیحاتی را انجام داده، رفتن به حج عقلانی است؟
 سوال دیگر اینکه وقتی جان انسان در خطر باشد می‌تواند نماز را ترک کند و حالا حج هم همین‌طوره وقتی نه امنیت جانی داری نه عزت داری، چرا باید به کعبه رفت؟ در این جا هم مسئله ترس از جان هست.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیش از پرداختن به حج و احکام آن که البته حج فقط بر مستطیع، و آن هم یک بار در طول عمر واجب است، باید به اصولی توجه کنیم که هر لحظه بر همگان واجب است که از جمله آنها پرهیز از "فتوا" دادن در واجب و حرام، بدون هیچ آشنایی با فقه اسلام می‌باشد! تمامی انحرافات از همانجا آغاز می‌شود که هر کسی به خود اجازه می‌دهد و می‌گوید: در این شرایط این واجب است و آن حرام!

بنابراین، باید از فتوا دادن، آن هم بدون هیچ آشنایی با فقه و اصول و ... به شدت بترسیم و پرهیزیم - فتوا یعنی حکم اسلام این است! اگر فتوا دادن کار ساده‌ای بود که همه مجتهد می‌شدند و رسیدن به سطوح اولیه‌ی اجتهاد، دست کم به دو دهه تحصیل و آن هم همراه با خودسازی و ... نیاز نداشت.

● - دقت نمایید که حقوق، چه حقوق و احکام (فقه) اسلامی باشد و چه سایر حقوق‌هایی که به صورت قانون مصوب می‌کنند، باید مبتنی بر مبدأ و مبنای درست و صحیح باشد و اگر هر کدام از «مبادی و مبانی» درست نباشد، احکام صادره نیز درست نخواهد بود. به ویژه در اسلام عزیز.

● - به عنوان مثال در مسئله‌ی مذکور در سؤال، ابتدا یک اصلی مبنا قرار گرفته که نه مبدأ درستی دارد و نه مبنای درستی! گفته شده: «انسان به هنگام خطر جانی می‌تواند ترک نماز کند» و بر اساس آن ترک حج توجیه شده است!

صرف نظر این که این روش "قیاس" در بیان احکام، فقط در فقه اهل سنت (به ویژه حنفی) به کار گرفته شده است، توجه به این مهم ضروری است که مسلمان در هیچ حالی نمی‌تواند ترک نماز نماید.

ممکن است کسی به خاطر خطری نماز را بشکند، جایش را تغییر دهد، یا از روی اضطرار در حال حرکت، یا خوابیده روی تخت بیمارستان و یا در جبهه و معرکه‌ی جنگ نماز خوف بخواند، اما ترک نماز در هیچ حالتی، حتی شرایط ظهر عاشورا نیز جایز نمی باشد.

بنابراین وقتی مبنای حقوقی برای بیان یک حکم (به ویژه در فقه و احکام شریعت) صحیح نبود، خود آن حکم نیز صحیح نمی باشد.

خرید تسلیحات:

چنان می گویند که عربستان سعودی رقم کلانی خرید تسلیحاتی کرده است که گویی اولاً مردم به حج عربستان سعودی می روند و نه حج خدا - ثانیاً گویی سعودی اولین بار است که خرید تسلیحاتی کرده است - و ثالثاً گویی که قرار است تمامی آن تسلیحات را علیه حجاج به کار گیرد(!؟) - و یا آن که گمان می کنند عربستان سعودی، درآمد نفتی ندارد و چند صد میلیارد دلار خرید تسلیحاتی را مستقیماً با (یکی دو میلیارد) درآمد عمومی از پول هتل، خوراک و اتوبوس و مینی بوس حجاج به دست آورده است!؟

خطر جانی:

انجام مناسک حج، که یکی از واجبات فروع دین اسلام می باشد، هیچ گاه خالی از "خطر" نبوده است، چه در گذشته که مردم با کاروان‌ها راهی می شدند و رفت و بازگشت آنان چندین ماه به طول می انجامید و چه بسا در راه دچار بیماری، حادثه، راهزنی، حوادث طبیعی و ... می شدند، چه اکنون که اکثریت با هواپیما سفر می کنند، در هتل‌ها اسکان می یابند و

● - اگر آمار حوادث حج در یک قرن اخیر را مطالعه کنید، همیشه با حوادثی چون: آتش سوزی در منا - خفگی بر اثر ازدحام - پرت شدن از روی پل‌ها ... و نیز خطراتی که وهابیت و حکومت آل سعود عمداً ایجاد می کنند (مانند حج خونین یا فاجعه‌ی دلخراش منا در سال ۱۳۹۴ و ...) مواجه بوده است.

بنابراین، نه تنها "خطر"، واجب شدن حج بر مستطیع را از بین نمی برد، بلکه این خطرات برای همگان حتمی نمی باشد و فقط «یک احتمال» است؛ و احتمال خطر نیز ناقض استطاعت نمی باشد.

نکته:

یک - فرض کنیم که احتمال خطر در حدی باشد که باید چند و چون آن برای صدور جواز عزیمت به حج، مورد مطالعه قرار گیرد. خب حالا این وظیفه با کیست؟! وزارت امور خارجه، وزارت کشور، وزارت اطلاعات، سازمان حج و اوقاف و سایر دستگاه‌های ذیربط، یا هر کسی برای خودش.

فرض کنیم که شرایط عادی نیست و باید فتوایی صادر شود که آیا در این شرایط نیز حج واجب است و یا انجام این فریضه در این شرایط ساقط می‌گردد؟! حال چه کسانی باید این فتوای مهم را صادر کنند، فقها و مراجع تقلید؟ یا هر کسی از جانب خودش؟!

دو - دقت شود که از میان ده‌های میلیون مسلمان ایرانی، چه بسا حج بر یک میلیون نفر نیز واجب نشده باشد. بنابراین، کسانی که مستطیع هستند و فریضه‌ی حج بر آنان واجب شده است، لابد مرجع تقلیدی دارند که از ایشان کسب تکلیف می‌کنند. حال چه شده که به دیگران احساس فقاهت و مرجعیت دست داده و به ویژه در فضای مجازی، اقدام به صدور فتوا می‌کنند؟! آیا تمامی آنها مستطیع هستند؟ آیا تمامی آنها فقیه هستند؟ آیا اساساً هیچ غیر مسلمان و معاندی به این جو دامن نمی‌زند؟!

سه - وهابیت فراماسون انگلیسی و آل سعود وابسته به امریکا و نوکر صهیونیسم بین‌الملل، آرزوی‌شان این است که مکه و مدینه، از مرکز وحی و مناسک عبادی مسلمانان جهان، به شهرهایی چون "پاریس و شیراز" مبدل شوند و مانند دو شهر گردشگری معمولی (توریستی)، تحت حکومت خودشان اداره شوند و اساساً کسی [به ویژه اتباع سایر کشورها و بالخصوص ایرانیان] به حج نروند. تمامی نارسایی‌ها و حتی ایجاد ناامنی و یا برخورد زشت با حجاج و زائران نیز برای دامن زدن به همین جو می‌باشد. پس ما چرا منفعل شده و طبق خواست آنها عمل کنیم؟! حج بزرگترین کنگره‌ی مسلمانان جهان است - حج بزرگترین نمایش اتحاد مسلمانان در توحید و برائت از مشرکین است؛ معلوم است که استکبار جهانی و آل سعود وابسته، از آن ناراحت است. پس، اگر شرایط حج به گونه‌ای شد که سلب استطاعت و وجوب انجام آن را در پی داشت، دستگاه‌های ذریبط، پس از بررسی و پیگیری، مراجع و فقها را از چند و چون مطلع می‌سازند و آنان هستند که فتوای لازمه را صادر می‌نمایند.

● - اگر قرار باشد که در هر مسجد، زیارتگاه و محل عبادتی چند نفر را بکشند و بعد بقیه بگویند: «خب، دیگر خطر جانی دارد و نباید رفت» که مقصود دشمنان حاصل می‌گردد. مگر در مشهد مقدس، نجف، کاظمین، سامراء، مساجد مسلمانان در گوشه و کنار دنیا، بمب‌گذاری و ترور نکردند؟ حال چه کنیم؟ دیگر رفتن به مسجد و زیارت و عبادت را تعطیل کنیم و بگوییم: «خطر جانی دارد؟!»
